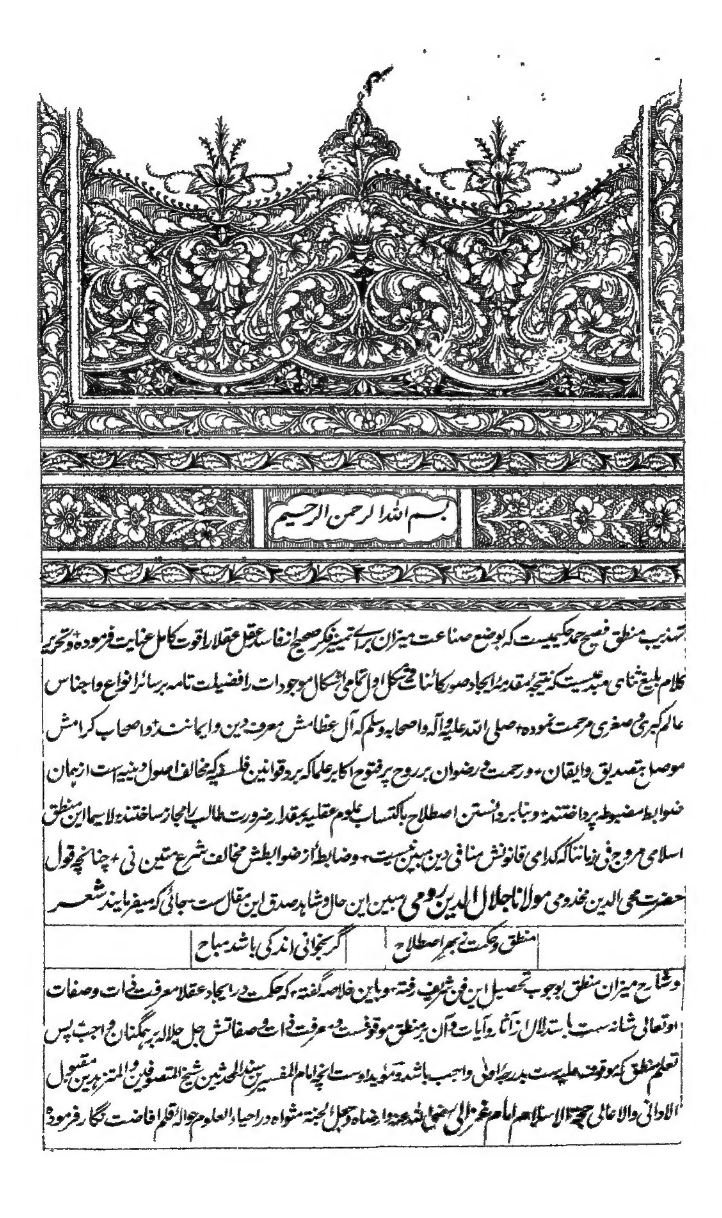

ماشاء الله لا قوة الا بالله
بعونِ توفیقاتِ یزدانی و صونِ تائیداتِ آسمانی مجموعہ لاثانی یعنی
حسب فرمائش محمد عبد السلام صاحب بن قاضی بنیامین صاحب تاجر کتب دہلی


ماشاء الله لا قوة الا بالله
بعون توفیقات یزدانی و صون تائیدات آسمانی مجموعۂ لاثانی یعنی
حسب فرمائش محمد عبد السلام صاحب بن قاضی بنیامین صاحب
در مطبع نظامی واقع کانپور محلہ پٹکاپور مطبوع گردید



بسم اللہ الرحمن الرحیم

تہذیب منطق فصیح حمد حکیمیست کہ بوضع صناعت میزان برائے تمییز فکر صحیح از فاسد عقل عقلا را قوت کامل عنایت فرمودہ و تحریر
کلام بلیغ ثنای مبدعیست کہ نتیجۂ مقدمۂ ایجاد صور کائنات شکل اول تمامی اشکال موجودات را فضیلت تامہ بر سائر انواع و اجناس
عالم کبریٰ و صغریٰ مرحمت نمودہ، صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم کہ آل عظامش معرف دین و ایمانند و اصحاب کرامش
موصل بتصدیق و ایقان، و رحمت و رضوان بر روح پر فتوح اکابر علما کہ برد قوانین فلسفیہ کہ مخالف اصول دینیہ است از بیان
ضوابط منضبطہ پرداختند، و بنا بر دانستن اصطلاح باکتساب علوم عقلیہ بقدر ضرورت طالب را مجاز ساختند، لاسیما این منطق
اسلامی مروج فی زماننا کہ کدامی قانونش منافی دین مبین نیست، و ضابطہ از ضوابطش مخالف شرع متین نی، چنانچہ قول
حضرت محی الدین مخدومی مولانا جلال الدین رومی مبین این حال و شاہد صدق این مقال ست جائی کہ میفرمایند شعر

گر بخوانی اندکی باشد مباح	منطق و حکمت نہ بہر اصطلاح

و شارح میزان منطق بوجوب تحصیل این فن شریف رفتہ و باین خلاصہ گفتہ، کہ حکمت در ایجاد عقلا معرفت ذات و صفات
او تعالی شانہ ست باستدلال از آثار و آیات و آن بر منطق موقوفست و معرفت ذات و صفاتش جل جلالہ بر ہمگنان واجب پس
تعلم منطق کہ موقوف علیہ ست بدرجۂ اولی واجب باشد و مؤید اوست انچہ امام المفسرین سند المحدثین شیخ المتصوفین و المتزہدین مقبول
الادانی و الاعالی حجۃ الاسلام امام غزالی سقی اللہ ثراہ و جعل الجنۃ مثواہ در احیاء العلوم حوالہ قلم افاضت نگار فرمودہ

که حد منطق بحث از وجه دلیل و شرط آن و وجه حد و شرط آنست و این هر دو در علم کلام داخل ست و در جای دیگر افادت نموده که علم
کلام بسبب حراستش قلوب عوام را از تخیلات فرق مبتدعه از صناعات واجب علی الکفایه است انتهی و هرگاه این مقدمات را
ترتیب دهیم تعلم منطق واجب علی الکفایه ثابت شود و از ینجاست که تمامی علمای سلف و اکابر خلف از ین علم اعم العلوم عاری
نبوده اند و وجهش طحطاوی بدون اشارت بنقل از احیا آورده وگفته منطق معیار علم ست هر که او را نمیداند علمش موثوق به نیست
و وجه بودن این علم اعم العلوم آنکه این علم در حقیقت قوانین گفتگوئی ست که هر یک از عالم و جاهل در شهر و ده در تفاهم باهمدیگر در معاملات
مینماید و مهما امکن میخواهد که بر طرف ثانی در گفتگو محبت بر آید تا وقتیکه سلسلهٔ گفتگو موافق این قوانین در واقع مسلسل میباشد احدی
مغلوب نمیگردد و ذهنش از خطای فکری مصون و محفوظ میماند و هرگاه از یکی سخنی مخالف این قوانین بوقوع می آید عاجز شده خموشی
می ورزد و دیگری بران در گفتگو می چربد و ارسطو بتدوین آن قوانین خاصه پرداخت و بمنطق موسوم ساخت زیرا که حکمای متقدمین
بسبب کمال ذکاوت محتاج بتدوین این علم نبوده اند و بعلت نهایت فطانت التفات باکتسابش نمودند چنانکه امروز ما مردم بقواعد
محرره اردو در گفتگو حاجت نداریم و روی توجه بسوی استحصالش نیاریم قوانین مدونه برای ناواقفان زبان اردو ست خلاصه
که منطق قوانین جاریه هر زبان ست اختصاص بزبانی ندارد و جواز تعلم هر زبان از احادیث نبوی ثابت ست پس تعلم قوانین آن هم جایز
خواهد بود و بعضی اکابر که باین فن اعتنا نداشتند بسبب ذکاوت خود از قبیل تحصیل حاصل انگاشتند زیرا چه دو طائفه را تحصیل این علم
نباید یکی بلید که در فهمش نیاید دوم ذکی که اورا تطویل لاطائل نماید باقی ماند زمرهٔ اوساط الذهن بر ایشان اکتساب این فن از
اهم واجبات ست چنانکه از کتب معتبره تصریحی بدان رفته و آنچه در کتب فقهیه ممانعت باین فن وارد شده مراد از ان منطقی ست
که مملو از شبهات معتزله است که براه راست نیستند ورنه ذکر قواعد و ضوابط جزئیات منطق از فلسفه نیست چنانکه در طحطاوی
مذکور ست نه این منطق اسلامی که امروز رواج دارد و اگر ممانعت مذکوره را نسبت بتوغل و انهماک در فن منطق تصور کرده شود تمامی
علوم سوای علوم دینیه شریک و سهیم منطق هستند و حق همانست که آنچه خاتم المفسرین قدس سره العزیز بجواب استفتائی تحریر
فرموده اند عمده افادت نموده اند سند ربهم و ضوعف ایبهم خلاصه اش آنکه شان منطق مانا بشان شمشیر ست که اگر طیاری آن
باراده رهزنی و قتل و ایذا و نهب و غارت اموال بندگان خداست تمامی اوقات صرف طیاری محسوب معصیت و اگر بنیت نصرت
دین و دفع مظالم و حفاظت بنی آدم ست هر ساعت ترتیبش معدود عبادت همچنین تحصیل این فن اگر بنیت رد قوانین منضبطهٔ
دین اسلام ست سراسر گناه و وبال ست و اگر بعزم تایید اصول مقررهٔ دین و ابطال ضوابط کفر و الحاد ست سراپا خیر و ثواب انتهی
و اگر نیک تصور نموده شود و تاملی کرده آید فرقی میان این علم و علوم دینیه نمی بر آید چه تحصیل این علوم هم اگر بغرض الزام علمای ربانی
و فضلای حقانی و اکتساب دنیا و نام آوری و خلل اندازی در اصول مقررهٔ اسلام و مسائل حقهٔ شرعیه است نیک نگردد و اگر بفحوای
کلام خیر الانام انما الاعمال بالنیات بنیت عمل صالح و امر بالمعروف و نهی عن المنکر ست خیر و طالبش مثاب و چون ضرورت تعلم این
فن به همگنان ثابت شد و تحصیل کتب قدیمه و حواشی جدیده طلبهٔ علوم باوجود صرف تمامی اوقات از تضییع اوقات در بارهٔ نفع

نتوانند شناخت و عبارت آن بر رعایت قوانین نحو واضع لازم الرعایة و قوت استخراج امثلهٔ جدیده سوای امثلهٔ معینهٔ مذکورهٔ
رسائل فن پیدا نمی آید و معلمان بر طریقهٔ مستمره با مثله که در کتب سلف اندراج یافته سخن میرانند و متعلمان هم بتبعیت
شان بر همان امثلهٔ مستدوله و اقوال متعارفه اکتفا ورزیده از ترقی استعداد باز میمانند و اگر کسی را احیانا سرمایهٔ کمال
استعداد حاصل آید باوجود ذهن و ذکاوت در تحصیلش عمری باید و محنتی شاید و تا هذا الآن کسی از متقدمین و متاخرین
بجهت رفع این خرابیها ضابطهٔ ایجاد نفرموده و قاعدهٔ اختراع ننموده که در اندک زمان طلبهٔ علوم ازان قوت مسائل منطقیه
باانحای شناسایی جدیده حاصل نمایند و قدرت صرف آنها در هر عبارت و هر زبان بهم رسانند لهذا اقل الانام امید مغفرت غفار منعام
الهی بخش نام ترحمه الله المغفر توفیق انجام این کار دشوار را که امریست تازه و جدیده و ماخذش بجز اختراع ذهن فقیر کسے
دیده نشنیده از میسر حقیقی بسالت نموده و بعروهٔ وثقای تاییدش متمسک بوده در مضمار دشوار گذار حل ترکیب شرح تهذیب
عبدالله یزدی حسب ضوابط منطقیه شبدیز قلم بهت رابعنان فصاحت بیان سپردم و بعبارت فارسی بعد تحریر زبان اردو
از سواد به بیاض آوردم هم زیرا که بر طبق اصل اگر این هم بعبارت عربی مرقوم گشتی بسبب دقت فهمش سررشتهٔ مقصود اصلی
که طلبه را در فهم مطالب آسانی دست دهد از دست رفتی و اگر بنظر آسانی بزبان اردو مسطور گردیدی فائدهٔ عام بهرهٔ تابش
سوای مردمان هند آن هم مختص ببلادی چند دیگر اهل ولایت را نرسیدی ناچار بحکم خیر الامور اوسطها زبان فارسی را که باعتبار
دقت و سهولت میان عربی و اردو دست مناسب دیدم و بنظر رعایت کلیت قواعد منطقیه تحریر این تمرین منطق بالعبارت
فارسی پسندیدم تا افادتش مختص ببلاد هند نبود بلکه در پنجاب و دکن و ایران و توران وغیره عام گردد و اگر استاد شفیق تلمیذ فهیم
خود را یک روز درس شرح تهذیب و یک روز دیگر این حل ترکیب تعلیم نماید در چند روز و چند ورق مسائل ضروریه محفوظ خاطرش شود
و بر صرف قوانین منطقیه در هر زبان قادر گردد و استعدادش اضعافا مضاعفه بیفزاید و در هر عبارت بوجه نیکو شهسب تیزگام فهمش
بجولانگاه ترتیب موصل تصوری و تصدیقی قصب السبق از اقران خود درر باید و چون درین کتاب تعلیم نوآموز منظور است و آن
بتدریج نافعتر بود لهذا در تحریر ترکیب والا سهولت بکار رفت من بعد مسائل مشکله نوشته آمد تا بخاطر گرفتن آسان شود و بحقیقت مفید
عام و وقتی گردد و نافع تام زمانی شود که بذریعهٔ بدر تابندهٔ فلک سخن گستری مهر درخشندهٔ سپهر سریر پروری مربع نشین چار بالش علم و کمال
مسند گزین محفل عز و اقبال شمع روشن کن شبستان منقولات مشتری جلوه گر آسمان بهای معقولات عنوان رسالهٔ کمالات علم شریفه سرچشمه
آرایش فنون لطیفه ... ممالک ... عبارت ... نامهٔ ... قطعه

	و برایه النجم المنیر تحیرا		در جمیع گیتی رحمن مکانه	
	و ... من جوده اعمدة الوری		مشتق من انوار مجیب الرحمی	

عالیجناب معلی القاب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر ... امیر الملک دام اقباله ...
سرادق حشمت و جلالت ...

... اقلیم جمال و دادگستری ترتیب ... دانش و انصاف پروری ... ملکت ... ملایک
... ملکات ملکهٔ قدسی صفات ... عالی ... تا زمان ... حشمت و جهانگیر سلطنت

	بلقیس مهی که از جهت بلند حال		تا نور آستانه جانش بچاکری	
	گردی ز خاک درگه گردون نهاده		بفرق سوده چرخ کرده فخری	

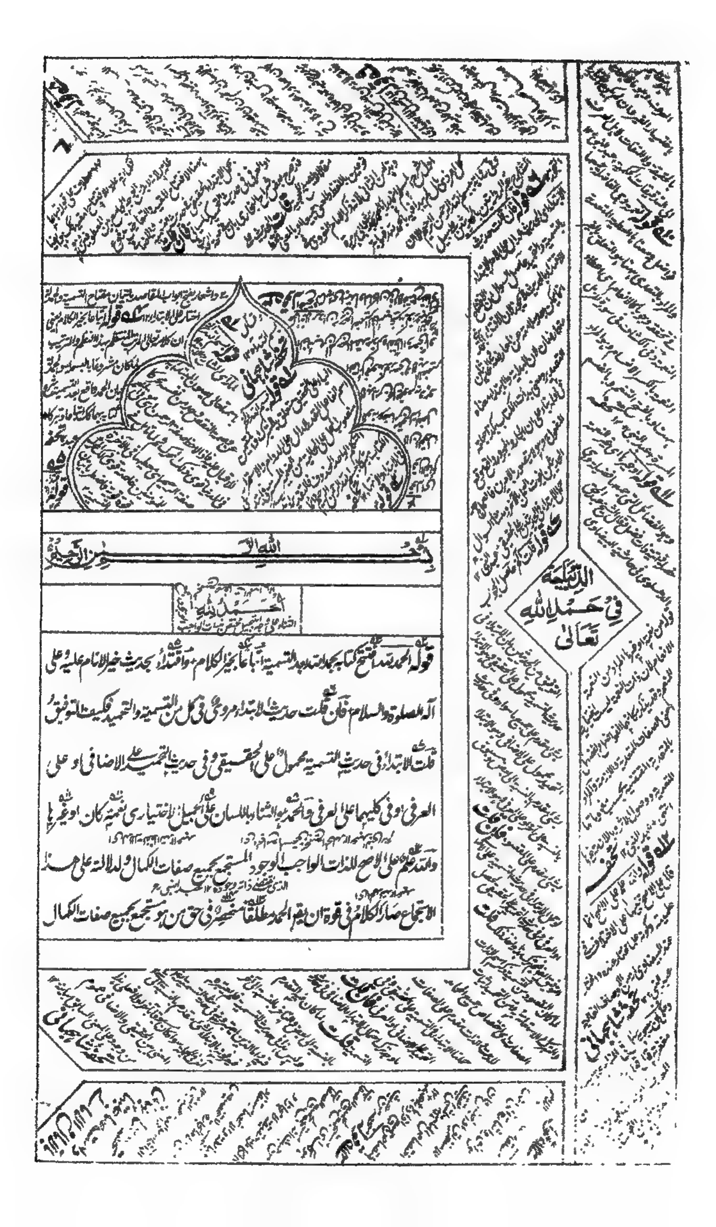
معتقد قوانین جهانبانی و موجد آیین گیتی ستانی شمشیر ... کشورکشائی ... فرمانروائی ... اقلیم شرف ...
از رعیت پروری و ... سکندری ... افزای ... دانش و فرهنگ ... شاداب
حدیقهٔ فردوسی ... شیرین کلامی شاهجهان ... بلند نامی ...
... عطارد ضمیر ناهید ... خورشید ... مشتری ... فلک سریر
قیصر اقبال کسری جلال روشنک ... بلقیس ... گردون جناب انجم خدم ... آسمان جاه
... عالیه نواب شاهجهان بیگم ... ریاست بلدهٔ بهوپال لا زالت
بدور اقبالها طالع الشمس ... جلوهٔ ظهور ... اجابت ... بر این تدریجا بان بارگاه عصمت
پناه تمام نمایش باسم گرامی تحفهٔ شاهجهانی نهادم و ... قبولیت پیش حضور فیض ... فرستادم از آنجا که نونهال سخن
... هر فن ... شناسی کمال ... آبروئی گل مراد ... مقصود چیدم و نقد تمنا
در آستین آرزو دیدم یعنی بنظر قدر دانی و هنر پروری با عطای صله پسند فرمود و بغرض نفع رسانی و فیض گستری برای طبع کنانیدن
این تحفه حکم شود پس بحکم الکنایة ابلغ من التصریح سزاوار آنست که شکر ... عبارتی ادا کرده آید که دران مقدار صله هم جلوه
ظهور نماید و در شکر این صله اگر هزار قلم بر گلبن سپاس گزاری هزار سال هزار در هزار زمزمه سنجی نماید از عهدهٔ یکی
از هزار بر نیاید بهمان به که کام و زبان بیان را بحلاوت دعا چاشنی گیر سازم و در خوش تقریر را بضمار این تحیت بتازم شعر

	الهی تا جهان باشد بمانی		بملک جاه و حشمت ...	

و تحت عطایا ... شوق تحصیل و ذوق تکمیلش عنایت فرماید و بملاحظهٔ فوائدش توفیق استفاده کرامت نماید امید
از ناظرین بالانصاف آنکه هرگاه ازین تحفه نفعی بردارند در حق صاحبش بترقیات دارین هزاران دعاها
فرمایند و اگر جائی استبعادی متوهم شود اولا به محل مقررهٔ این فن عرض کنند اگر مطابق افتد سبب آن
اقبال و قبولیت ... هنرها ... نظر ... آن ... مقتضای بشریت محرر قصور نمایند شعر

	سخنی نیست که در وی نبود پست و بلند		کو کلامی که بود جمله بصحت پیوند	

و هرگاه عنوان بدعای باعث قبولیت و رواج کتاب ختم گردید وقت شروع مقصود رسید لهذا متوکلا علی الله مقصود شروع میشود و باقبال
... الاقبال ... عن الانقلاب و الزوال ابتدای این اختراع محض نموده می آید و چون افتتاح کتاب ...

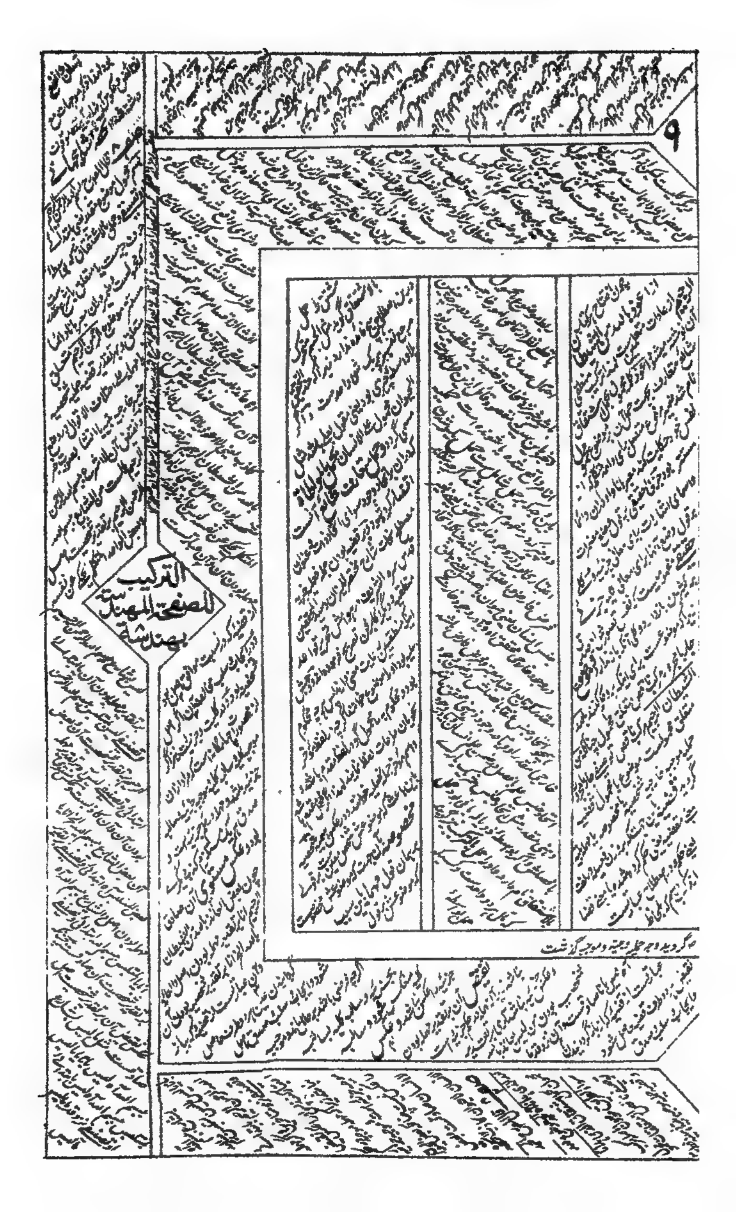


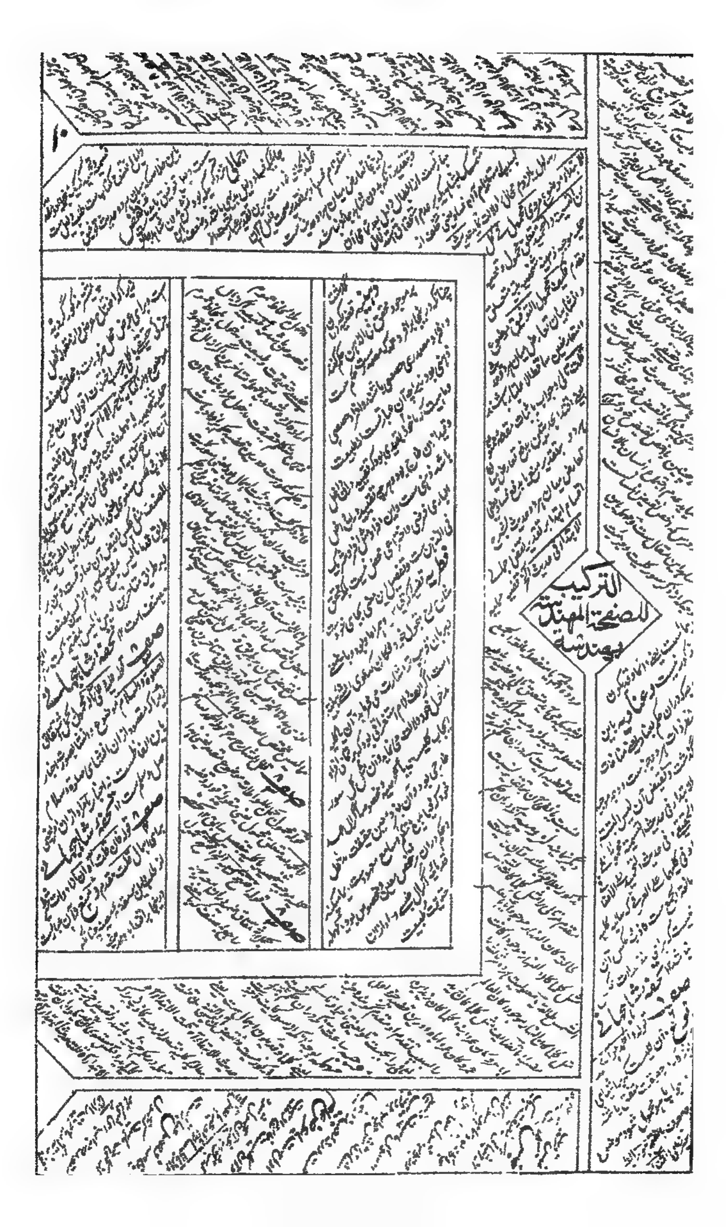
الديباجة في حمد الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

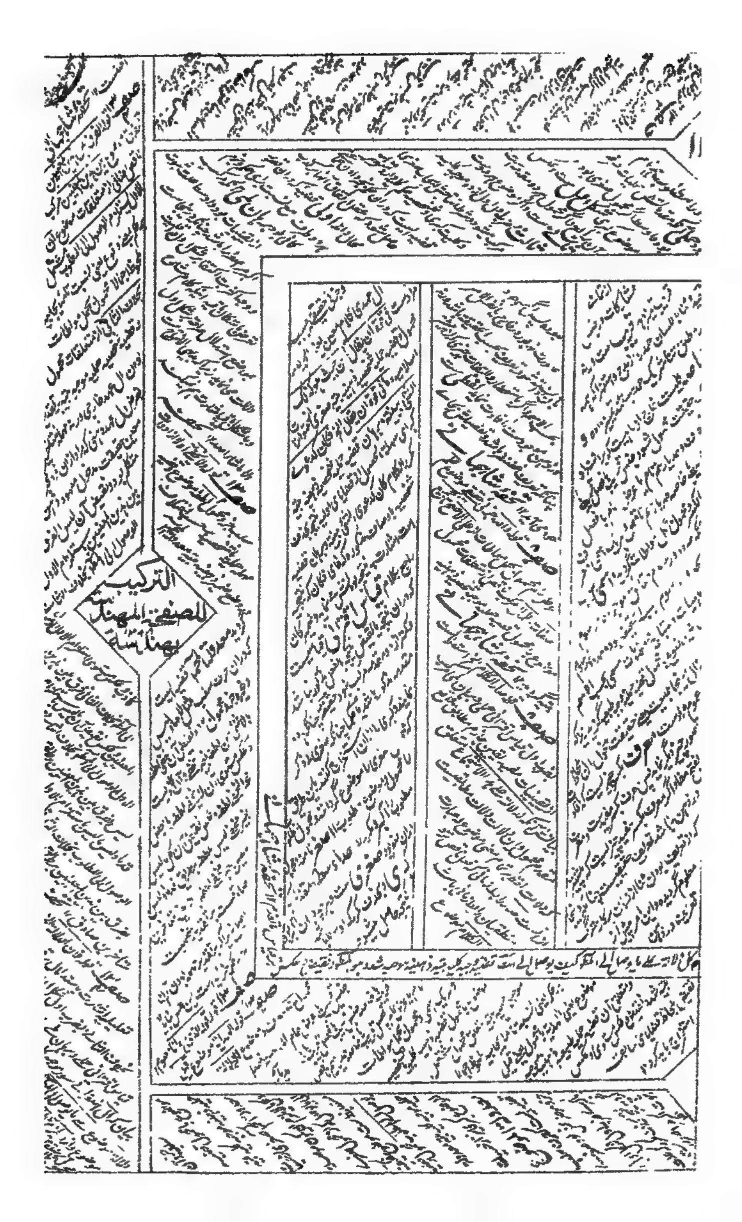
الحمد لله

قوله الحمد لله افتتح كتابه بحمد الله بعد التسمية اتباعا بخير الكلام واقتداء بحديث خير الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلام فان قلت حديث الابتداء مروي في كل من التسمية والتحميد فكيف التوفيق قلت الابتداء في حديث التسمية محمول على الحقيقي وفي حديث التحميد على الاضافي او على العرفي او في كليهما على العرفي والحمد هو الثناء باللسان على الجميل الاختياري نعمة كان او غيرها والله علم على الاصح للذات الواجب الوجود المستجمع بجميع صفات الكمال ولدلالته على هذا الاستجماع صار الكلام في قوة ان يقال الحمد مطلقا منحصر في حق من هو مستجمع بجميع صفات الكمال

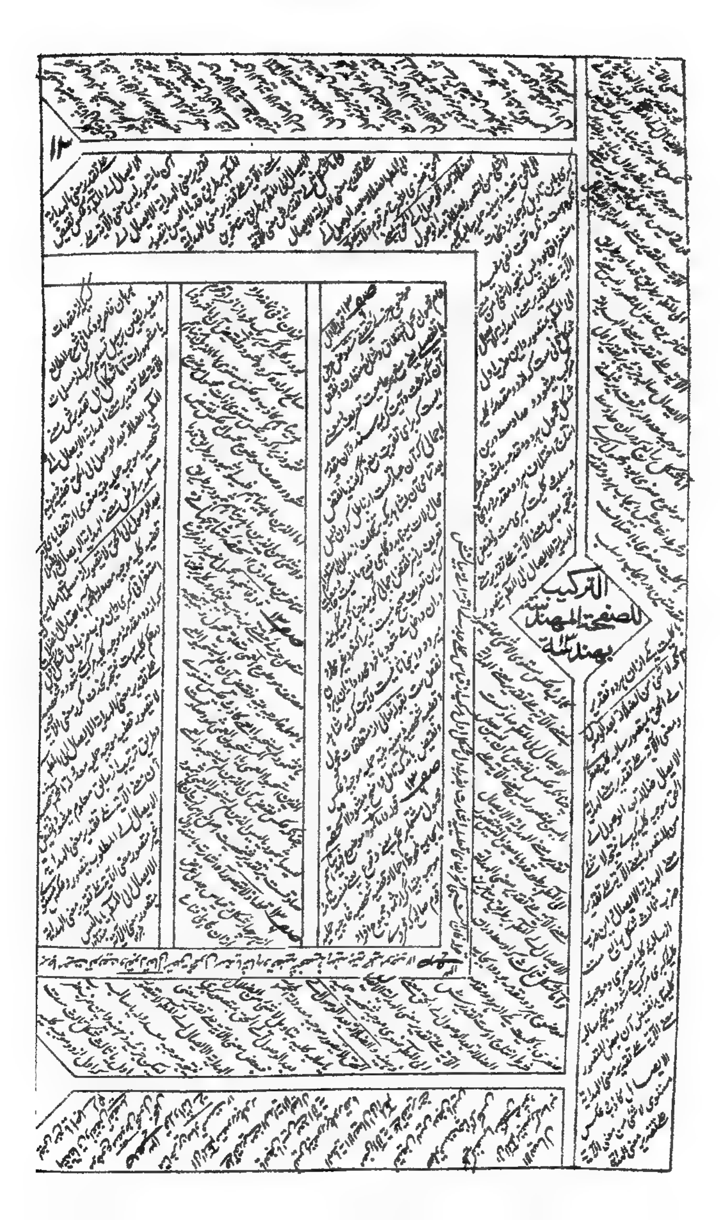




التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة



التركيب
للصفي المهندس
بهناسة


الترکیب
للصفحة المهندسة

الذي هدانا

من حيث هو كذلك فكان كدعوى الشيء ببينة وبرهان ولا يخفى لطفه قوله الذي

هدانا الهداية قيل هي الدلالة الموصلة اي الايصال الى المطلوب وقيل هي اراءة الطريق

الموصل الى المطلوب والفرق بين هذين المعنيين ان الاول يستلزم الوصول الى المطلوب

بخلاف الثاني فان الدلالة على ما يوصل الى المطلوب لا يلزم ان يكون موصلة الى ما يوصل

فكيف يوصل الى المطلوب والاول منقوض بقوله تعالى واما ثمود فهديناهم فاستحبوا

العمى على الهدى اذ لا يتصور الضلالة بعد الوصول الى الحق والثاني منقوض بقوله

تعالى انك لا تهدي من احببت فان النبي عليه السلام كان شانه اراءة الطريق

والذي فهم من كلام المصنف في حاشية الكشاف هو ان الهداية لفظ مشترك

بين هذين المعنيين ومع قطع النظر اندفاع كلا النقضين ويرتفع الخلاف من البين

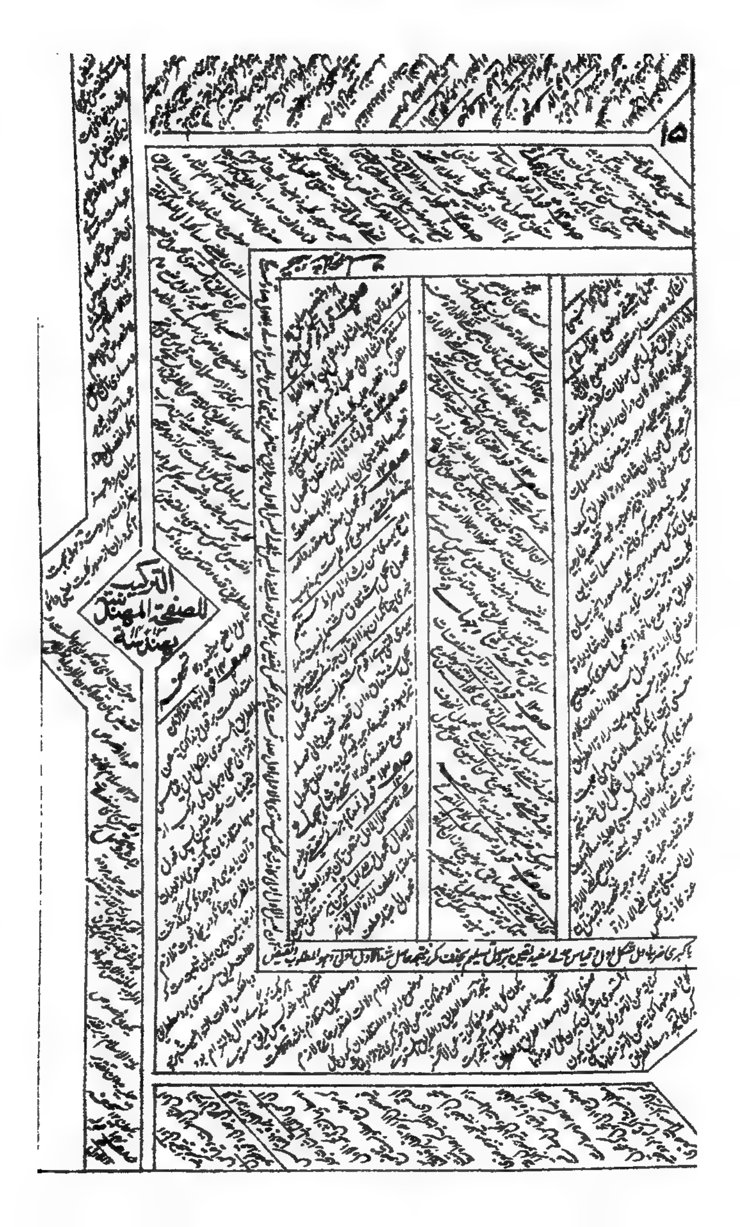
ومحصول كلام المص في تلك الحاشية ان الهداية يتعدى الى المفعول الثاني

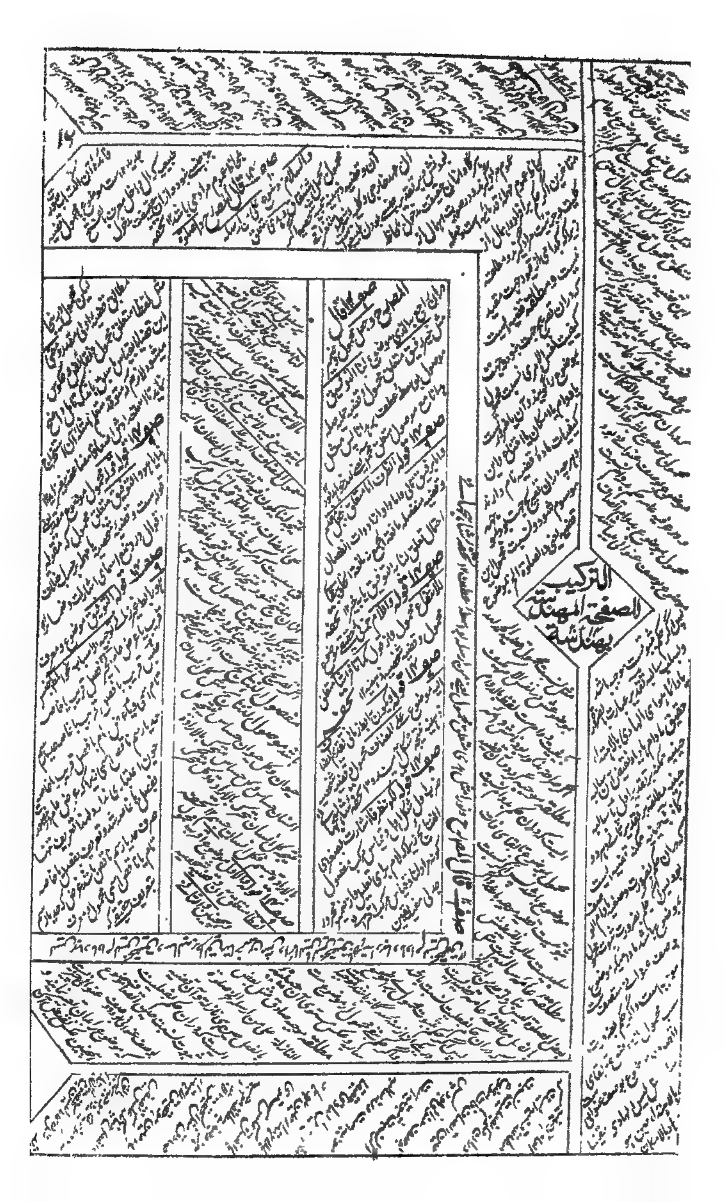
تارة بنفسه نحو اهدنا الصراط المستقيم وتارة بالى نحو والله يهدي من يشاء الى

صراط مستقيم وتارة باللام نحو ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم فمعناها

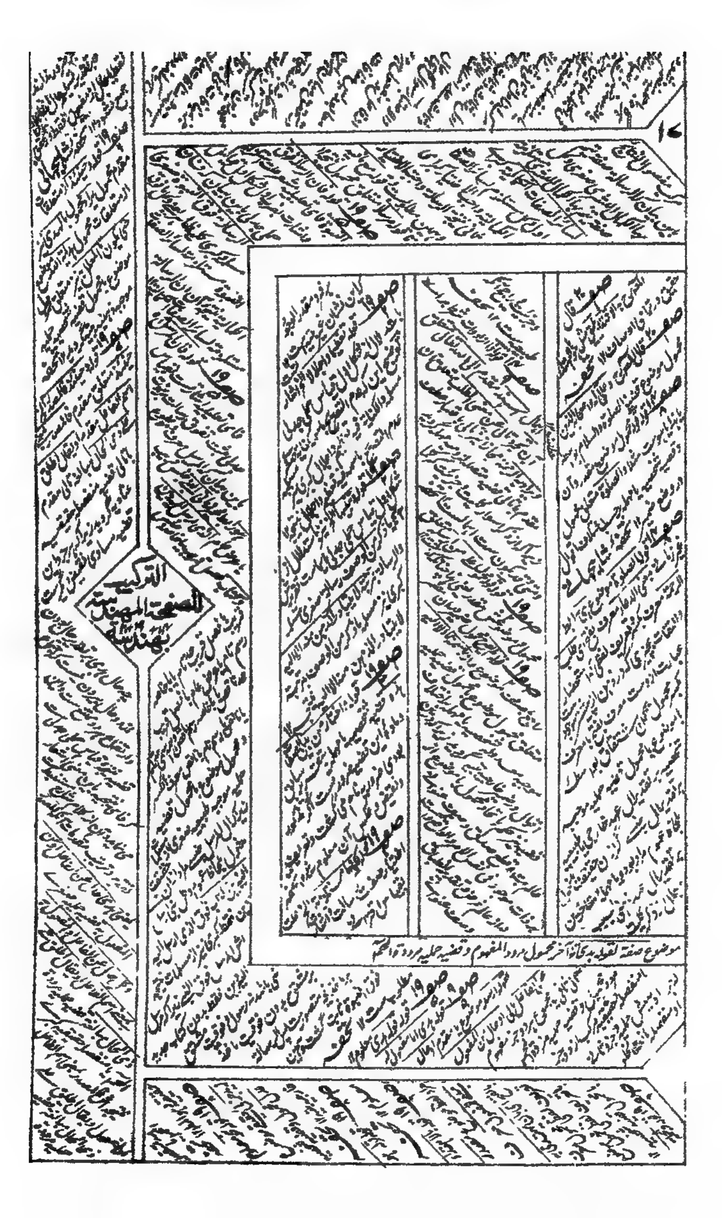
سواء الطريق وجعل لنا التوفيق خير رفيق والصلوة والسلام

على الاستعمال الاول هو الايصال وعلى الباقيين ارادة الطريق قوله سواء الطريق اى وسطه الذى يفضى لسالكه الى المطلوب البتة وهذا كناية عن الطريق المستوى او هما متلازمان وهذا مراد من فسره بالطريق المستوى والصراط المستقيم ثم المراد به ما فى نفس الامر عموما او خصوص ملة الاسلام والاول اولى لحصول البراعة بالقياس الى قسمى الكتاب قوله وجعل لنا الظرف اما متعلق بجعل واللام للانتفاع كما قيل فى قوله تعالى جعل لكم الارض فراشا واما برفيق ويكون تقديم معمول المضاف اليه على المضاف لكونه ظرفا والظرف مما يتوسع فيه ما لا يتوسع فى غيره والاول اقرب لفظا والثانى معنى قوله التوفيق هو توجيه الاسباب نحو المطلوب الخير قوله الصلوة هى بمعنى الدعاء اى طلب الرحمة واذا اسند الى الله تعالى تجرد عن معنى الطلب ويراد به الرحمة تجوزا

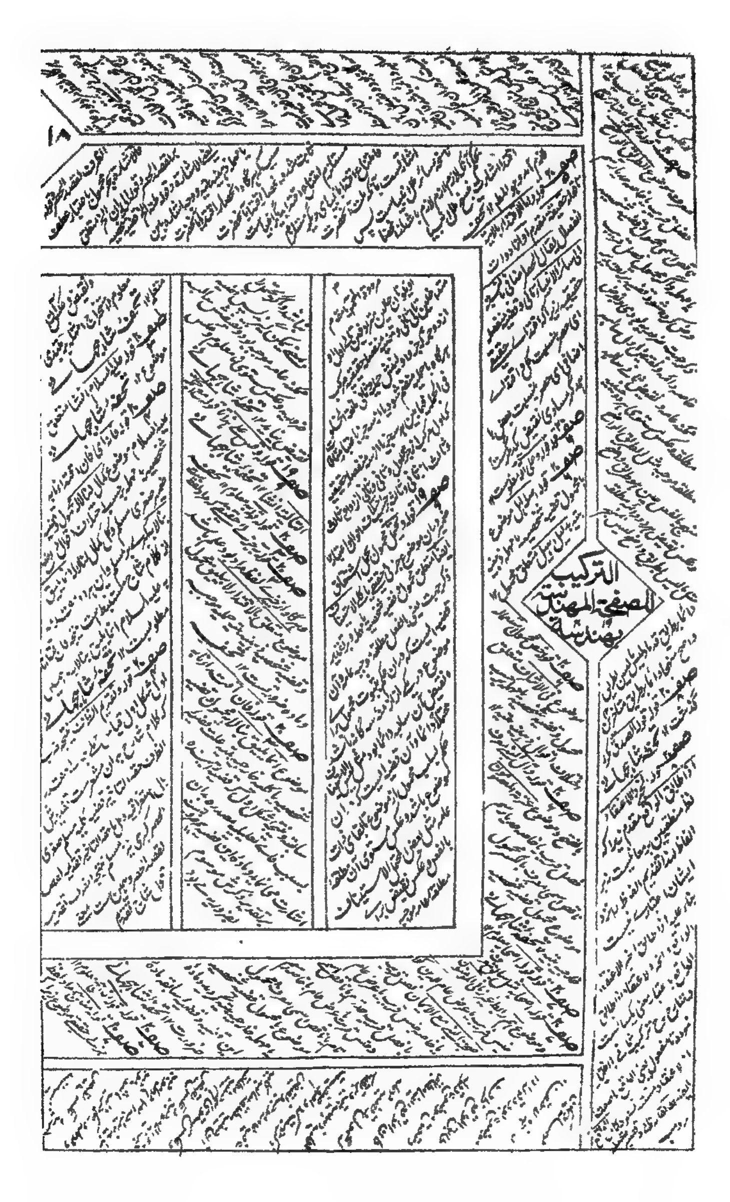

التركيب
للصفحة المهندسة



الترکیب
الصفحة المهندسة
بهندسة



١٧
التركيب
الصفحة المهندسة


التركيب
الصفحة المهندسة
بهندسة

الدیباجة فی نعت الرسول صلعم

على من ارسله هدى هو بالاهتداء حقيق

قوله على من ارسله لم يصرح باسمه عليه السلام تعظيما واجلالا له وتنبيها على انه
فيما ذكر من الوصف بمرتبة لا يتبادر الذهن منه الا اليه واختار من بين الصفات
هذه لكونها مستلزمة لسائر الصفات الكمالية مع ما فيه من التصريح بكونه عليه السلام مرسلا
فان الرسالة فوق النبوة فان المرسل هو النبي الذي انزل اليه كتاب قوله هدى اما
مفعول له لقوله ارسله ح يراد بالهدى هداية الله حتى يكون فعلا لفاعل الفعل المعلل او
حال عن الفاعل او عن المفعول ح فالمصدر بمعنى اسم الفاعل او بقي على حاله اطلق على الحال
مبالغة بتجويد عدل قوله هو بالاهتداء حقيق صفة لهدى او بيان مستند المبني للمفعول
لقوله هدى او بكونهما حالين مترادفين او متداخلين ويحتمل الاستيناف ايضا وقس على هذا

الديباجة في النعت ومنقبة الآل والاصحاب

ونورابه الاقتداء يليق وعلى اله واصحابه الذين سعدوا في

مناهج الصدق بالتصديق وصعدوا في معارج الحق بالتحقيق

قوله نورا مع الجملة التالية قوله به متعلق لا الاقتداء يليق فان اقتدائنا به عليه السلام انما

يليق بنا لاجل انه كمال النور اولا وتقديم الظرف لقصد الحصر والاشارة الى ان ملتنا ناسخة لملل سائر الانبياء

عليهم السلام فاما الاقتداء بالانبياء فيقال انه اقتداء به حقيقة او يقال الحصر اضافي بالنسبة الى سائر الانبياء

عليهم السلام قوله وعلى آله واصله اهل بدليل اهيل خص استعماله في الاشراف وآل النبي عترته المعصومون

قوله واصحابه هم المؤمنون الذين ادركوا صحبة النبي عليه السلام مع الايمان قوله مناهج جمع

منهج وهو الطريق الواضح قوله الصدق الخبر والاعتقاد اذا طابق الواقع كان الواقع ايضا

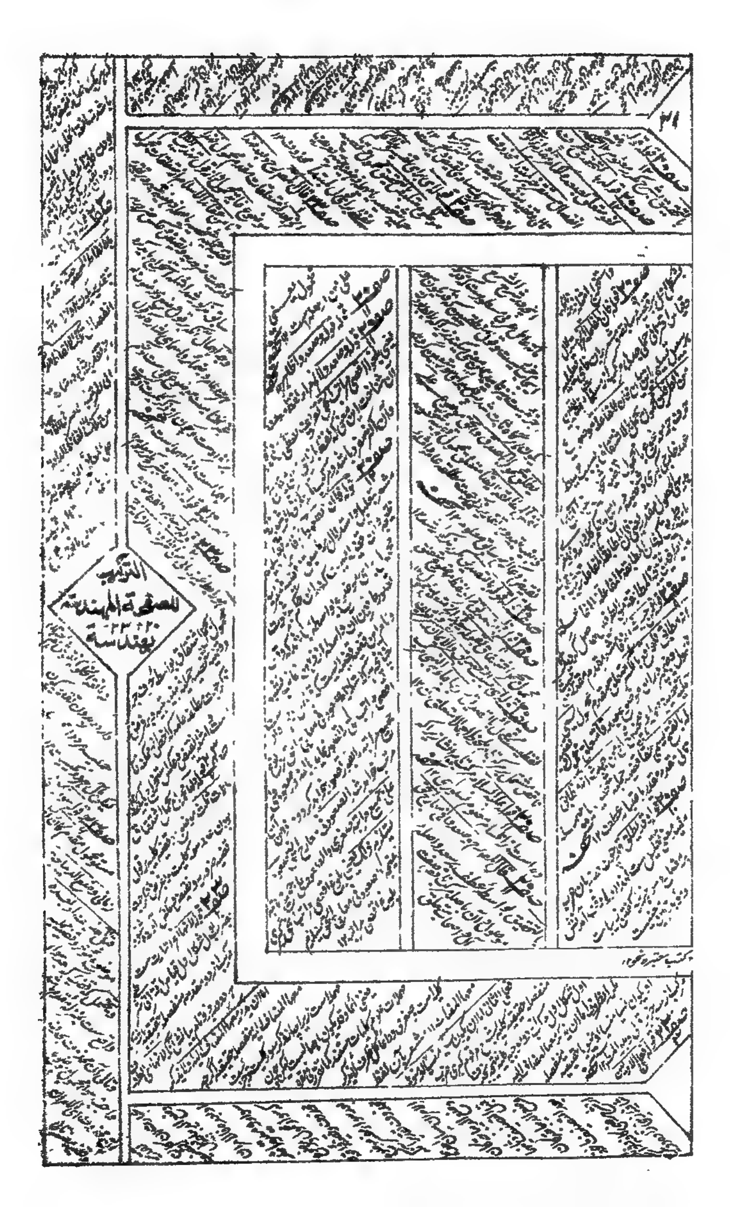
مطابقا له فان المفاعلة من الطرفين فمن حيث انه مطابق للواقع بالكسر يسمى صدقا ومن حيث

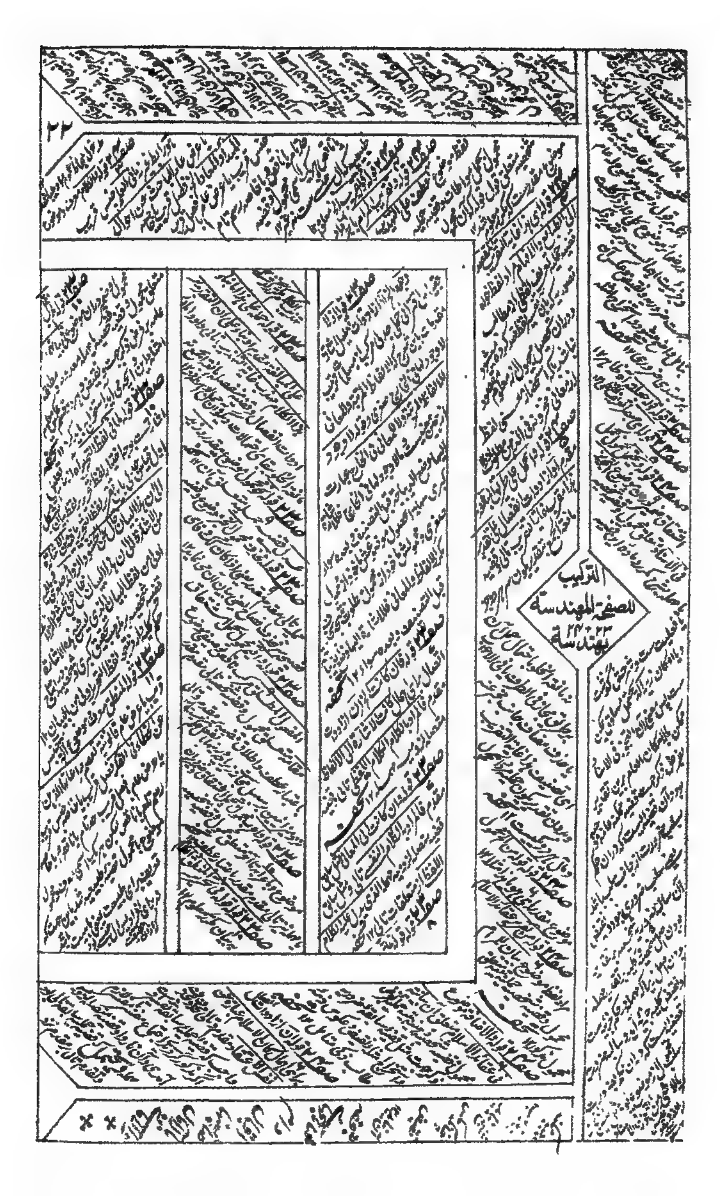
انه مطابق له بالفتح يسمى حقا وقد يطلق الصدق والحق على نفس المطابقة ايضا قوله

بالتصديق متعلق بقوله سعدوا اي بسبب التصديق والايمان بما جاء به النبي عليه السلام قوله

وصعدوا في معارج الحق يعني بلغوا اقصى مراتب الحق فان الصعود على جميع مراتبه يستلزم ذلك قوله

بالتحقيق ظرف لغو متعلق بصعدوا كما مر او مستقر خبر لمبتدأ محذوف اي هذا الحكم متلبس بالتحقيق اي محقق


الترتيب
للصفحة
٢٠ و ٢٣
بهندسة



التركيب
للصفحة المهندسة
٢٣-٢٤
بهندسة

علم المقتدرة على الكلام في تحقيق الشرعيات الاعتقاديات ... قوله من الاشارة وجه الاشارة ظاهر على التحرير معنى لغوي هو التقويم والتفتيش ومعنى اصطلاحي

وبعدُ فهذا غاية تهذيب الكلام في تحرير المنطق والكلام

قوله وبعد هو من الظروف الزمانية ولها حالات ثلث لانها اما ان يذكر معها المضاف اليه

او لا وعلى الثاني فاما ان يكون نسيا منسيا او منويا فعلى الاولين معربة وعلى الثالث مبنية

على الضم **قوله** فهذا هذه الفاء اما على توهم اما او على تقديرها في نظم الكلام وهذا اشارة الى المرتب الحاضر

في الذهن من المعاني المخصوصة المعبر عنها بالالفاظ المخصوصة او تلك الالفاظ الدالة على المعاني

المخصوصة سواء كان وضع الديباجة قبل التصنيف او بعده اذ لا وجود للالفاظ المرتبة

ولا للمعاني في الخارج فان كانت الاشارة الى الالفاظ فالمراد بالكلام الكلام اللفظي وان كانت الى

المعاني فالمراد به الكلام النفسي الذي يدل عليه الكلام اللفظي **قوله** غاية تهذيب الكلام حمله على هذا

اما بناء على المبالغة نحو زيد عدل او بناء على ان التقدير هذا الكلام مهذب غاية التهذيب فحذف الخبر واقيم

المفعول المطلق مقامه فاعرب باعرابه على طريق مجاز الحذف **قوله** في تحرير المنطق والكلام لم يقل

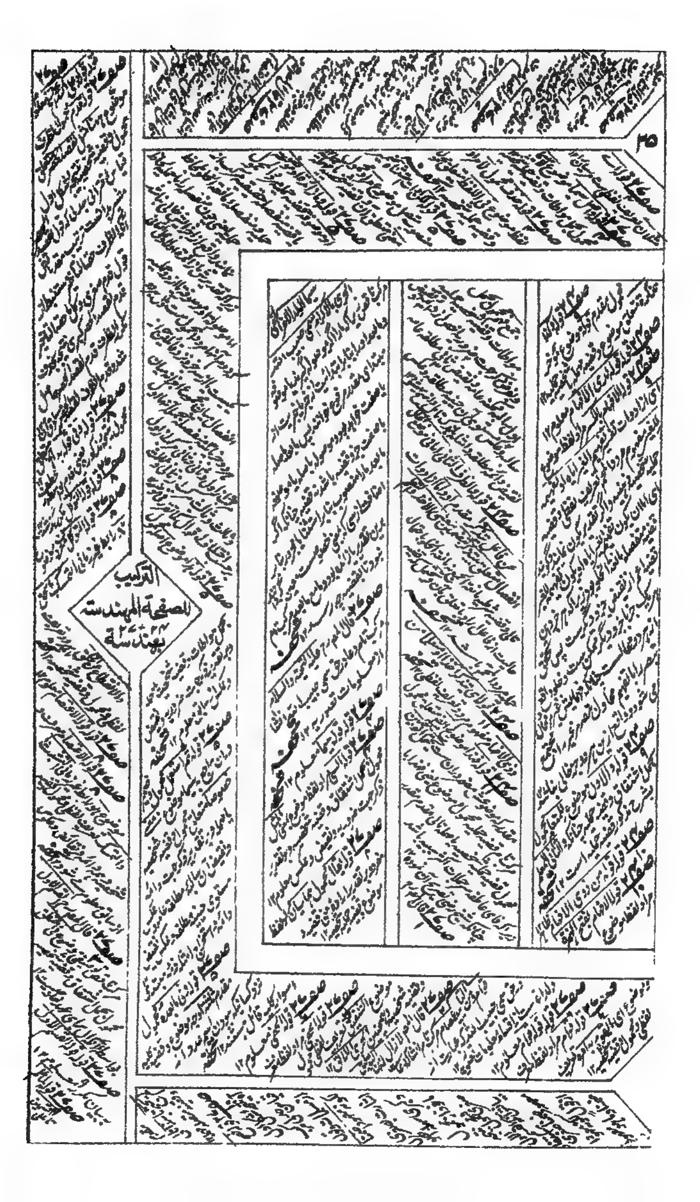
في بيانهما لان في لفظ التحرير اشارة الى ان في البيان خلاصا عن الحشو والزوائد والمنطق آلة

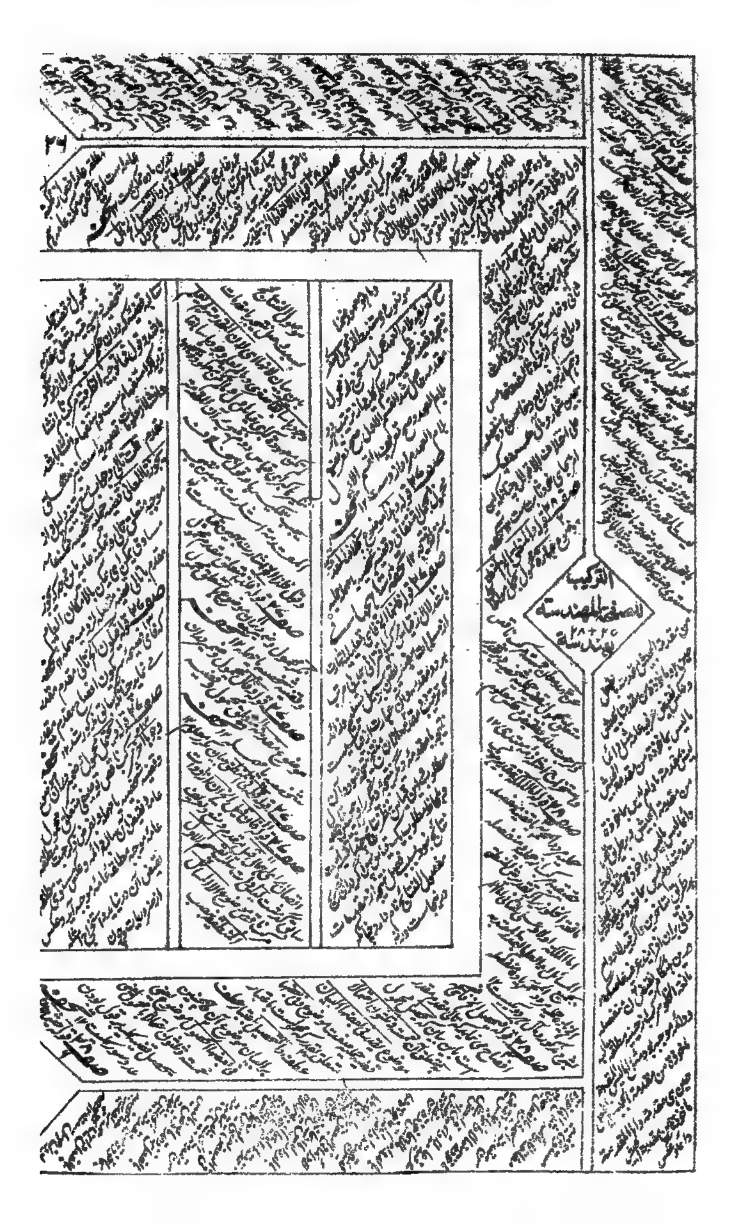
الديباجة في وصف هذا الكتاب

الديباجة في وصف هذا الكتاب

وتقريب المرام من تقرير عقائد الاسلام جعلته تبصرة لمن حاول التبصر لدى الافهام وتذكرة لمن اراد ان يتذكر من ذوي الافهام

قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر والكلام هو العلم الباحث عن احوال المبدأ والمعاد على نهج قانون الاسلام **قوله** وتقريب المرام بالجر عطف على التهذيب اي هذا غاية التقريب للمقصد الى الطبائع والافهام والحمل على طريق المبالغة او على تقدير مضاف اي هذا تقريب [illegible] **قوله** من تقرير عقائد الاسلام بيان المرام والاضافة في عقائد الاسلام بيانية [illegible] الاسلام عبارة عن نفس الاعتقاد وان كان عبارة عن مجموع الاقرار باللسان والتصديق بالجنان والعمل بالاركان كان عبارة عن مجرد الاقرار باللسان فالاضافة لامية [illegible] وتحميل التجوز في الاسناد وكذا قوله تذكرة **قوله** لدى الافهام بالكسر [illegible] **قوله** من ذوي الافهام بفتح الهمزة جمع فهم والظرف الثاني اي في موضع [illegible] المتعلق [illegible] تذكرة متعلق بيتذكر بتضمين معنى الاخذ والتعلم اي يتذكر اخذا او متعلما من ذوي الافهام


التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة



الترکیب
للصحف المهندسة

سيما الولد الاعز الحفي الحري بالاكرام سمي حبيب الله عليه التحية والسلام
لا زال اليه من التوفيق مواتيا ومن التأييد عصاما على مسالك الكمال وبالاعتصام

القسم الاول في المنطق

اليقين محل الرجحين قوله سيما السي بمعنى المثل يقال هما سيان اي مثلان اصل سيما لا سيما قد
في اللفظ لكنه مراد وما زائدة او موصولة او موصوفة هذا اصله ثم استعمل بمعنى خصوصا في العبد
تعلقه او جبه قوله الحفي الشفيق قوله الحري اللائق قوله قوام اي ما تقيم به امره قوله التأييد اي التقوية
من الايد بمعنى القوة قوله عصاما اي ما يحفظ به امره من الزلل قوله على البعد قدم الظرف ههنا
الحصر نفي ولو رعاية السجع ايضا قوله الكمال هو التمسك بالحق والانقطاع عن الخلق قوله الاعتصام
وهو التشبث والتمسك قوله القسم الاول لما علم ضمنا في قوله في تحرير المنطق والكلام ان الكتاب على
قسمين لم يحتج الى التصريح بهذا فصح تعريف القسم الاول باللام العهد لكونه معهودا ضمنا وهذا الجار
فلهذا لم يعلم وجودها سابقا ثم لكن معهوده فلذا نكره وقال مقدمة قوله في المنطق فيه تجاذب قيل القسم
الاول الا المسائل المنطقية فما وجه الظرفية قلت يجوز ان يراد بالقسم الاول الالفاظ والعبارات وبالمنطق
المعاني فيكون المعنى في الالفاظ في بيان المعاني ويحتمل وجوها اخر والتفصيل ان القسم الاول عبارة عن

ههنا ك في المعاني والالفاظ تو فاتهم عبد الغني ... تحفه شاهجهانی دام اقبال صاحبها

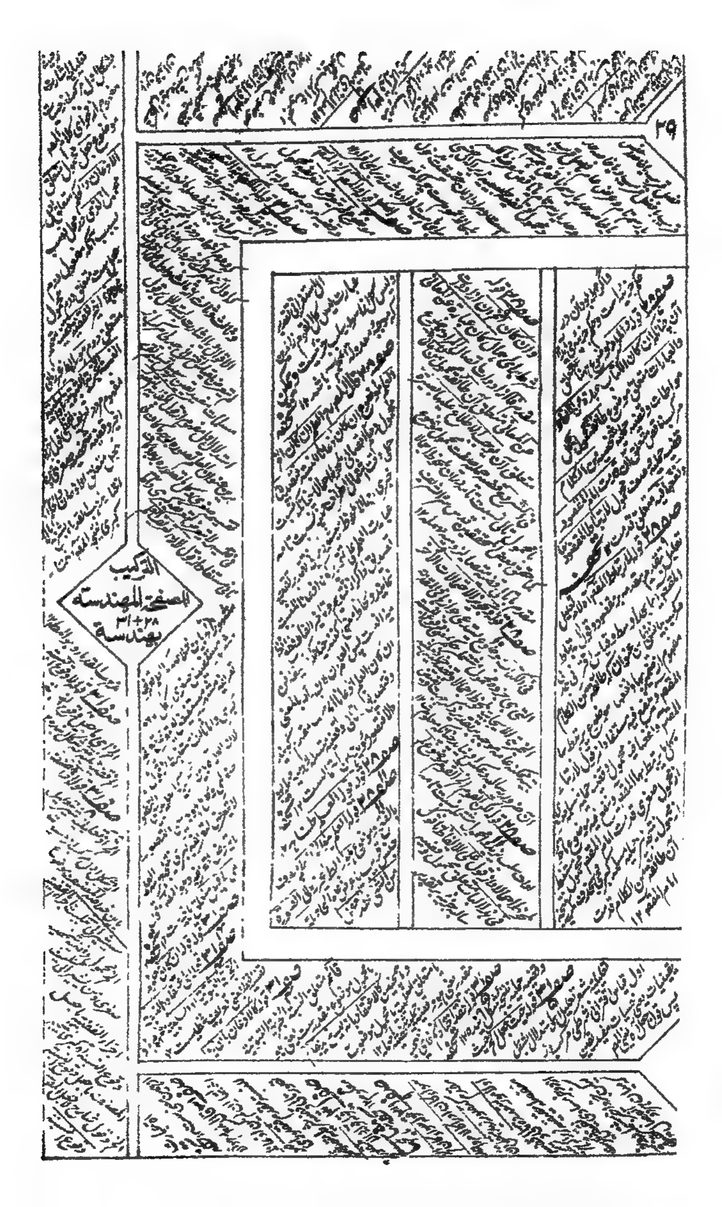
الديباجة القسم الاول في المنطق



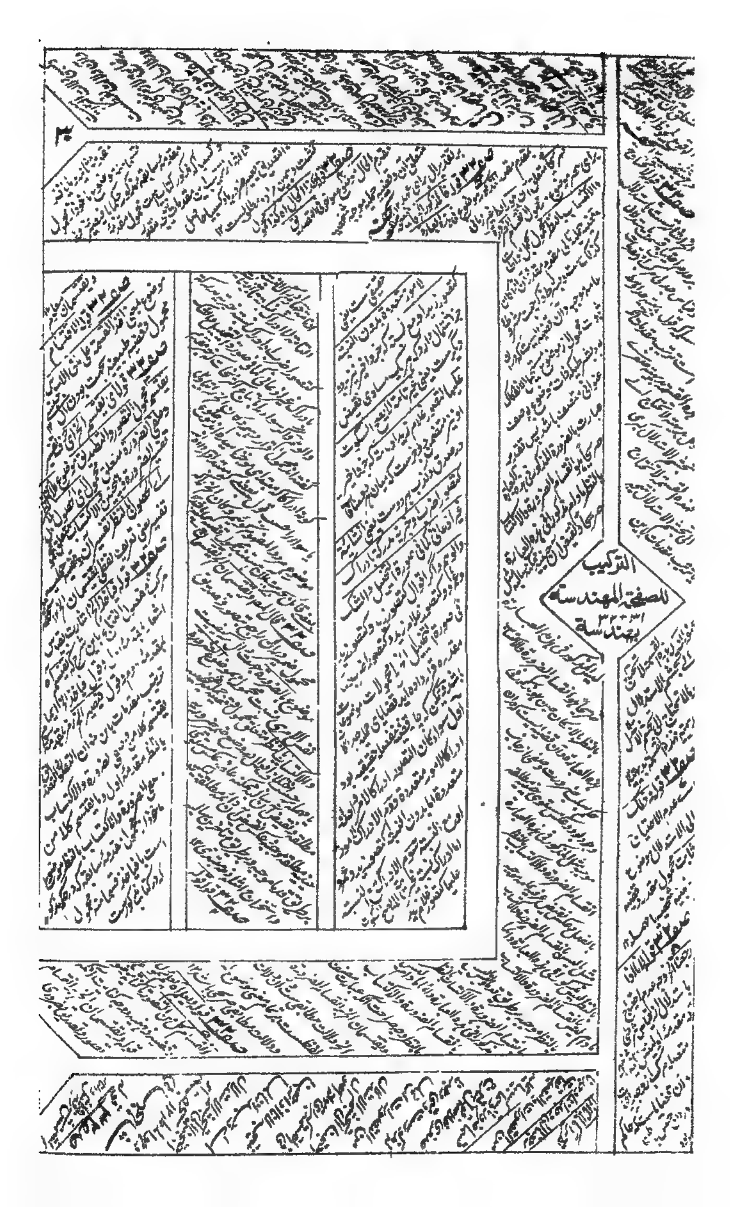
مقدمة العلم

ان المعاني السبعة اما الالفاظ او المعاني او النقوش او المركب من الاثنين او الثلثة والمنطق
عبارة عن احد معان خمسة اما الملكة او العلم بجميع المسائل او القدر المعتد به الذي يحصل
به البصيرة او نفس المسائل جميعا او نفس القدر المعتد به فيحصل من ملاحظة الخمسة مع السبعة
خمسة وثلثون احتمالا التقدير في بعضها البيان في بعضها التحصيل وفي بعضها الحصول
حيثما وجده العقل السليم مناسبا قوله مقدمة اي هذه مقدمة يبين فيها امور ثلثة رسم
المنطق وبيان الحاجة اليه وموضوعه وهي ماخوذة من مقدمة الجيش والمراد منها ههنا
ان كان الكتاب عبارة عن الالفاظ والعبارات طائفة من الكلام قدمت امام المقصود
لارتباط المقصود بها ونفعها فيه وان كان عبارة عن المعاني فالمراد عن المقدمة طائفة
من المعاني يوجب الاطلاع عليها بصيرة في الشروع وتجويز الاحتمالات الاخر في الكتاب يستدعي
جوازها في المقدمة التي هي جزؤه لكن القوم لم يزيدوا على الالفاظ والمعاني في هذا الباب قوله العلم هو الصورة

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق



التركيب
الصفحة المهندسة
٢٨+٣١
بهندسة


التركيب
للصفحة المهندسة

مقدمة في تمهيد ما يحتاج إليه في المنطق

ان كان اذعانا للنسبة فتصديق والا فتصور

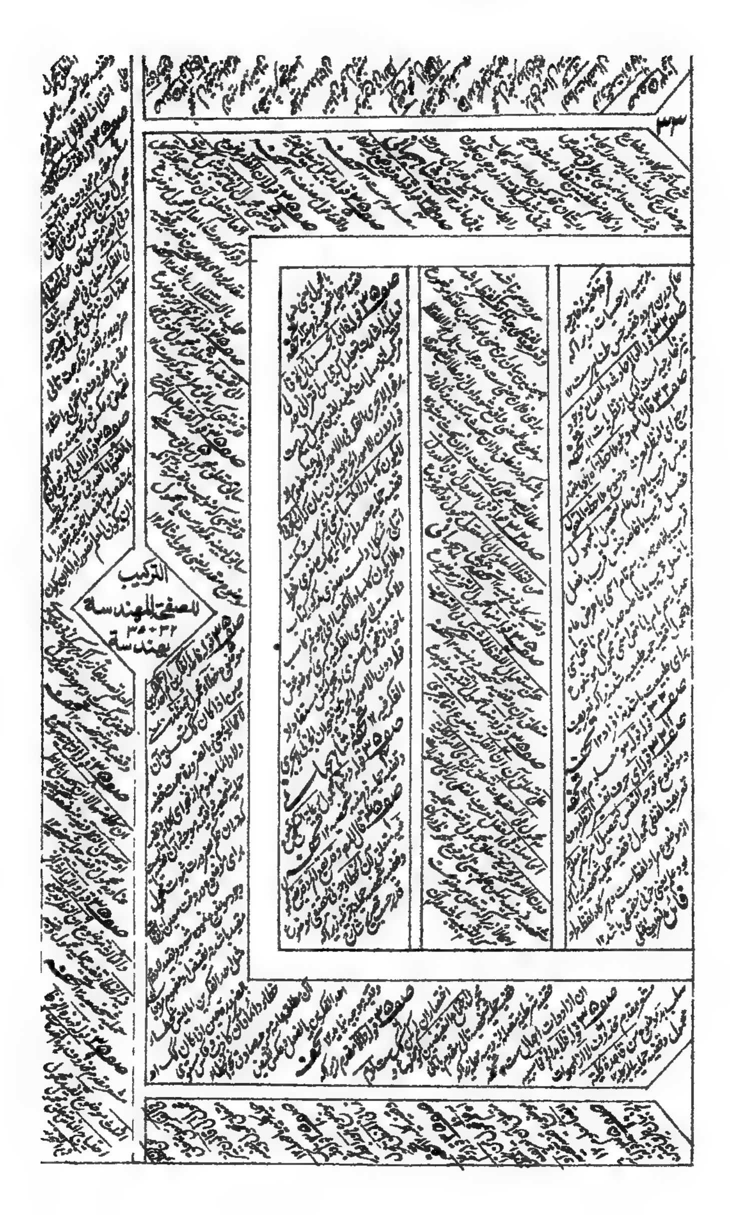
الحاصلة من الشيء عند العقل والمصرح لم يتعرض لتعريفه اما لكفاية التصور بوجه ما في مقام التقسيم واما لان تعريف العلم مشهور مستفيض واما لان العلم بديهي التصور على ما قيل

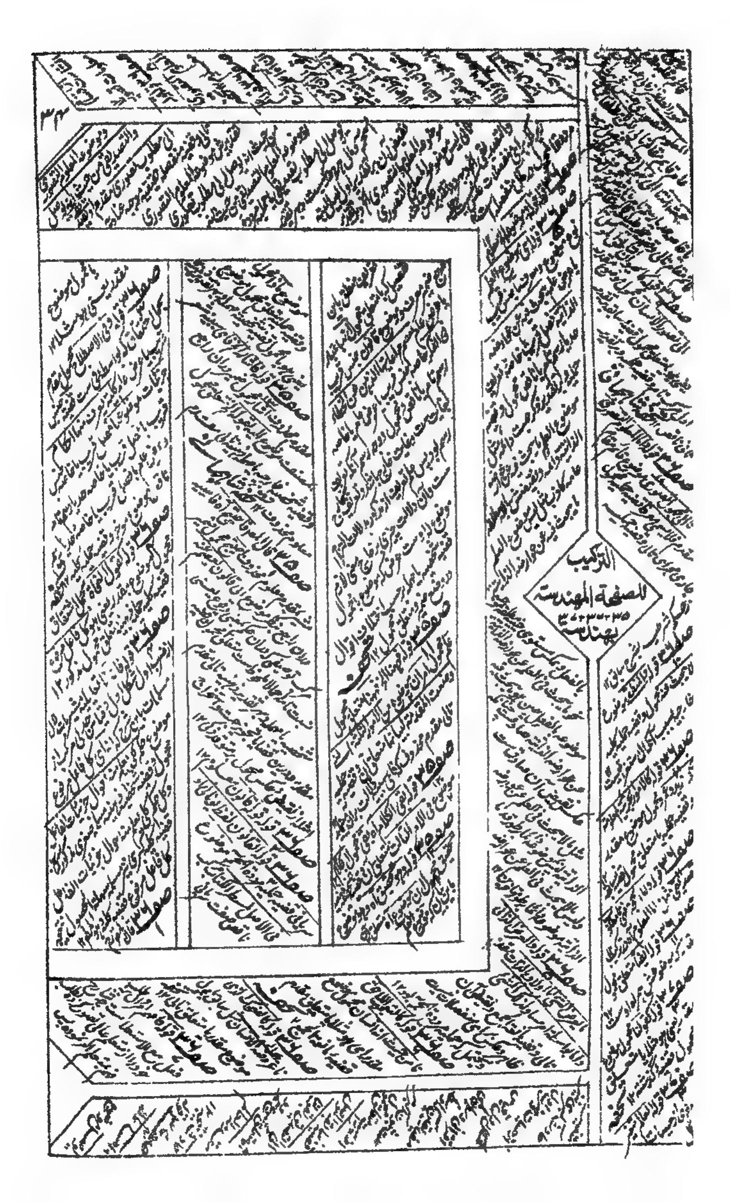
قوله ان كان اذعانا للنسبة اي اعتقادا بالنسبة الخبرية الثبوتية كالاذعان بان زيدا قائم او السلبية كالاعتقاد بانه ليس بقائم فعلى هذا اختار مذهب الحكماء حيث جعل التصديق نفس الاذعان والحكم دون المجموع المركب منه ومن تصور الطرفين كما زعمه الامام الرازي واختار مذهب القدماء حيث جعل متعلق الاذعان والحكم الذي هو جزء اخير للقضية هو النسبة الخبرية ثبوتية او سلبية دون وقوع النسبة الثبوتية التقييدية او لا وقوعها اذ المصنف لم يشر الى تثليث اجزاء القضية في مباحث القضايا **قوله** والا فتصور سواء كان ادراكا لامر واحد كتصور زيد او لامور متعددة بدون نسبة كتصور زيد وعمرو او مع نسبة غير تامة لا يصح السكوت عليها كغلام زيد او تامة انشائية كتصور اضرب او خبرية مدركة بادراك غير اذعاني

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

ويقسمان بالضرورة الضرورة اى الاكتساب بالنظر وهو ملاحظة المعقول لتحصيل المجهول

كما في صورة التخييل والشك والوهم **قوله** ويقسمان اى الاقسام بمعنى انهما قسمة على ما في الاساس
اى ينقسم التصور والتصديق كلا من صنفي الضرورة اى الحصول بلا نظر والاكتساب اى الحصول
بالنظر فيأخذ التصور قسما من الضرورة فيصير ضروريا وقسما من الاكتساب فيصير كسبيا وكذا الحال
في التصديق فالمذكور في هذه العبارة صريحا هو انقسام الضرورة والاكتساب بالنظر والمعلوم
انقسام كل من التصور والتصديق الى الضروري والكسبي ضمنا وكناية وهي ابلغ واحسن من التصريح
قوله بالضرورة اشارة الى ان هذه القسمة بديهية لا تحتاج الى تجشم الاستدلال كما لا يخفى على العموم
وذلك لانا اذا رجعنا الى وجداننا وجدنا من التصورات ما هو حاصل لنا بلا نظر كتصور الحرارة والبرودة ومنها
ما هو حاصل لنا بالنظر والفكر كتصور حقيقة الملك والجن وكذا من التصديقات ما يحصل بلا نظر كالتصديق
بان الشمس مشرقة والنار محرقة ومنها ما يحصل بالنظر كالتصديق بان العالم حادث والصانع موجود
قوله وهو ملاحظة المعقول اى النظر توجه النفس نحو الامر المعلوم لتحصيل امر غير معلوم وفي العدول


التركيب
الصفحة المهندسة
٣٢-٣٥
هندسة


التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسه



مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق

وقد يقع فيه الخطأ فاحتيج

عن لفظ المعلوم الى المجهول فوائد منها التحرز عن استعمال اللفظ المشترك في التعريف ومنها التنبيه على ان الفكر انما يجري في المعقولات اعني الامور الكلية الحاصلة في العقل دون الاسور الجزئية فان الجزئي لا يكون كاسبا ولا مكتسبا ومنها رعاية السجع قوله وقد يقع فيه الخطأ بدليل ان الفكر قد ينتهي الى نتيجة كحدوث العالم ثم فكر آخر الى نقيضها كقدم العالم فاحد الفكرين خطأ حينئذ لا محالة والا لزم اجتماع النقيضين فلا بد من قاعدة كلية لو روعيت لم يقع الخطأ في الفكر وهي المنطق فقد ثبت احتياج الناس الى المنطق في العصمة عن الخطأ في الفكر بثلث مقدمات الاولى ان العلم اما تصور او تصديق والثانية ان كلا منهما اما ان يحصل بلا نظر او يحصل بالنظر والثالثة ان النظر قد يقع فيه الخطأ فهذه المقدمات الثلث تفيد احتياج الناس في التحرز عن الخطأ في الفكر الى قانون وذلك هو المنطق وعلم من هذا تعريف المنطق ايضا بانه قانون تعصم مراعاته الذهن عن الخطأ في الفكر فقد علم امران من الامور الثلثة التي وضعت المقدمة لبيانها بقي الكلام في الامر الثالث وهو تحقيق ان موضوع المنطق ماذا فاشار اليه بقوله وموضوعه المعلوم آه

مقدمة فی بیان الحاجة الی المنطق وتعریفه وموضوعه

الی قانون یعصم عنه وهو المنطق وموضوعه المعلوم التصوری والتصدیقی من حیث انه یوصل الی مطلوب تصوری

قوله قانون القانون لفظ یونانی او سریانی موضوع فی الاصل لمسطر الکتاب وفی الاصطلاح قضیة کلیة یعرف منها احکام جزئیات موضوعها کقول النحاة کل فاعل مرفوع فانه حکم کلی یعرف منه احوال جزئیات الفاعل قوله وموضوعه موضوع العلم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیة والعرض الذاتی ما یعرض الشیء اما اولا وبالذات کالتعجب اللاحق للانسان من حیث انه انسان او ما بواسطة امر مساو لذلک الشیء کالضحک الذی یعرض حقیقة للتعجب ثم ینسب عروضه الی الانسان بالعرض والمجاز فافهم قوله المعلوم التصوری اعلم ان موضوع المنطق هو المعرف والحجة اما المعرف فهو عبارة عن المعلوم التصوری لکن لا مطلقا بل من حیث انه یوصل الی مجهول تصوری کالحیوان الناطق الموصل الی تصور الانسان واما المعلوم التصوری الذی لا یوصل الی مجهول تصوری فلا یسمی معرفا والمنطق لا یبحث عنه کالامور الجزئیة المعلومة نحو زید وعمرو واما الحجة فهی عبارة عن المعلوم التصدیقی لکن لا مطلقا

فيسمى معرفا او تصديقي فيسمى حجة **فصل** دلالة اللفظ على تمام ما وضع له مطابقة وعلى جزئه تضمن وعلى الخارج التزام

بل من حيث انه يوصل الى مطلوب تصديقي كقولنا العالم متغير وكل متغير حادث الموصل الى تصديق بقولنا العالم حادث واما لا يوصل كقولنا النار حارة مثلا فليس بحجة والمنطقي لا ينظر فيه بل يبحث عن المعرف والحجة من حيث انهما كيف ينبغي ان يرتبا حتى يوصلا الى المجهول **قوله** معرف لانه يعرف مبين المجهول التصوري **قوله** حجة لانها تصير سببا للغلبة على الخصم والحجة في اللغة الغلبة فهذا من قبيل تسمية السبب باسم المسبب **قوله** فصل لما فرغ المنطقي بالذات انما هو في المعرف والحجة فيهما من قبيل المعاني لا الالفاظ الا انه كما يتعارف كالتحديد والغاية والموضوع في صدر كتب المنطق بصير توفي الشروع كذلك تعارف ايراد مباحث الالفاظ بعد المقدمة لتعين الافادة والاستفادة وذكر بان بين معاني الالفاظ المصطلحة المستعملة في محاورات اهل هذا العلم من المفرد والمركب والكلي والجزئي والنوع والشكل وغيرها فالبحث عن الالفاظ من حيث الافادة والاستفادة بها فانه لكون الدلالة ملكة ابدا بذكر الدلالة

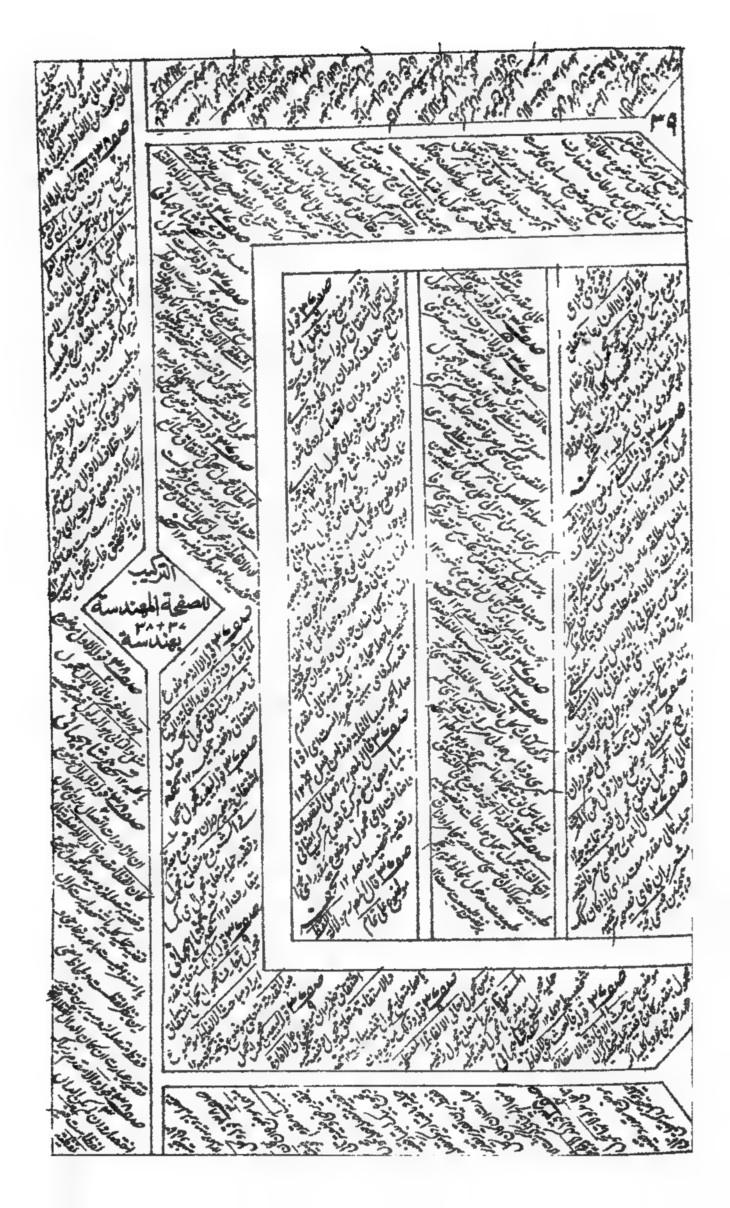
التصورات

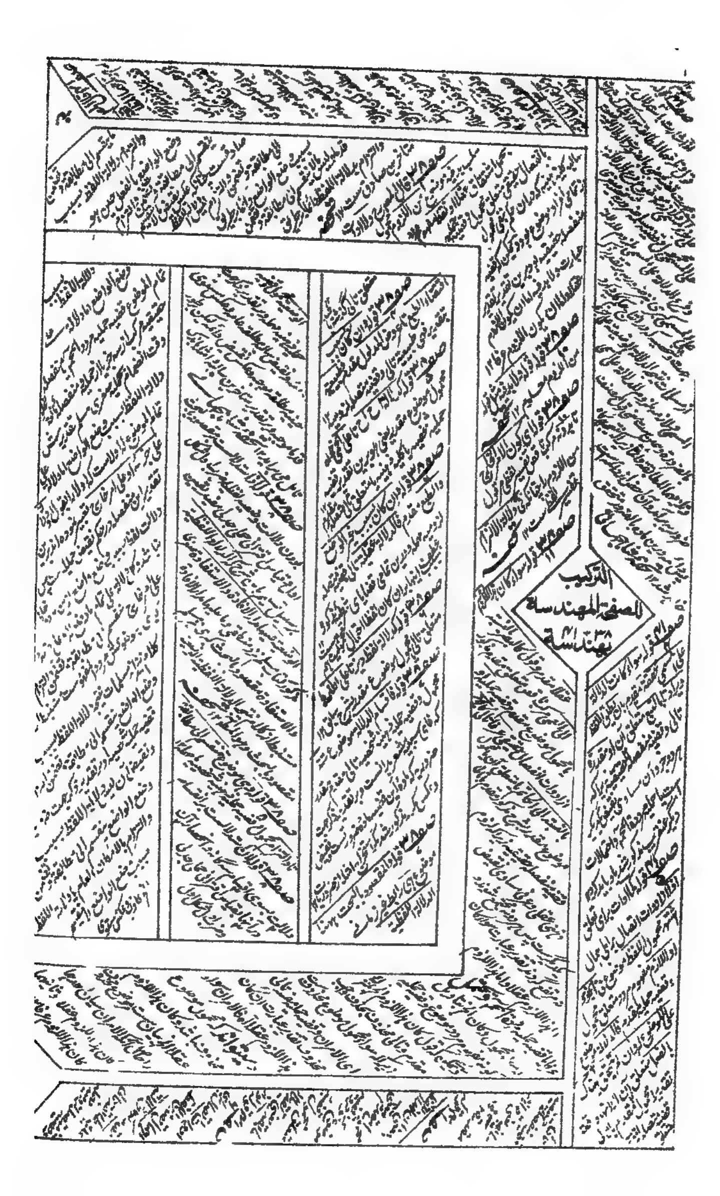
الدلالة واقسامها واحكام اقسامها

ولابد فيه من اللزوم عقلا او عرفا.

وهي كون الشيء بحيث يلزم من العلم به العلم بشيء آخر والاول هو الدال والثاني هو المدلول ثم الدال ان كان لفظا فالدلالة لفظية والا فغير لفظية وكل منهما ان كان بسبب وضع الواضع وتعيينه الاول بازاء الثاني فوضعية كدلالة اللفظ على ذاته ودلالة الدوال الاربع على مدلولاتها وان كان بسبب اقتضاء الطبع حدوث الدال عند عروض المدلول فطبعية كدلالة اح اح على وجع الصدر ودلالة وان كان بسبب امر غير الوضع والطبع فالدلالة عقلية كدلالة لفظ ديز المسموع من وراء الجدار على وجود اللافظ وكدلالة الدخان على النار فاقسام الدلالة ستة والمقصود بالبحث ههنا هي الدلالة اللفظية الوضعية اذ عليها مدار الافادة والاستفادة وهي تنقسم الى مطابقة وتضمن والتزام لان دلالة اللفظ بسبب وضع الواضع اما على تمام الموضوع له او على جزئه او على امر خارج عنه

قوله ولابد فيه اي في دلالة الالتزام قوله من اللزوم اي كون الامر الخارج بحيث يستحيل تصور الموضوع له بدونه سواء كان هذا اللزوم الذهني عقلا كالبصر بالنسبة الى العمى


۳۹
التركيب
للصفحة المهندسة
۳۸+۳۰
بهندسة



التركيب
الصفوة المهندسة

وتلازمهما المطابقة ولو تقديرا ولا عكس والموضوع ان قصد بجزء منه الدلالة على جزء معناه فمركب

او عرفا كالجود بالنسبة الى الحاتم قوله وتلازمهما المطابقة ولو تقديرا اذ لا شك ان الدلالة الوضعية على جزء المسمى ولازمه فرع الدلالة على المسمى سواء كانت الدلالة على المسمى محققة بان يطلق اللفظ ويراد به المسمى ويفهم منه الجزء واللازم بالتبع او مقدرة كما اذا اشتهر اللفظ في الجزء او اللازم فالدلالة على الموضوع له وان لم تتحقق هناك بالفعل الا انها واقعة تقديرا بمعنى ان هذا اللفظ حتى لو قصد من اللفظ لكان الدلالة عليه مطابقة والى هذا اشار بقوله ولو تقديرا قوله ولا عكس اذ يجوز ان يكون للفظ معنى بسيط لا جزء له ولا لازم فيتحقق حينئذ المطابقة بدون التضمن والالتزام ولو كان له معنى مركب لا لازم له يتحقق التضمن بدون الالتزام ولو كان له معنى بسيط له لازم تحقق الالتزام بدون التضمن فالاستلزام غير واقع في شيء من الطرفين قوله والموضوع اي اللفظ الموضوع ان اريد دلالة جزء منه على جزء معناه فهو المركب والا فهو المفرد فالمركب انما يتحقق من امور اربعة الاول ان يكون للفظ جزء والثاني ان يكون لمعناه جزء والثالث ان يدل جزء لفظه على جزء معناه والرابع ان تكون هذه الدلالة مرادة فبانتفاء كل من القيود الاربعة

التصورات
المركب تعريفه وشرط تحققه

عند اتحاد الهيأة وان اختلفت المادة فان قلت فعلى هذا يلزم ان يكون الكلمة مركبة لدلالة مادتها على الحدث وهيأتها

اما تام خبر او انشاء واما ناقص تقييدي او غيره والا فمفرد

وهو ان استقل فمع الدلالة بهيأته على احد الازمنة الثلثة

يتحقق المفرد فللمركب قسم واحد وللمفرد اقسام اربعة الاول لا جزء للفظه نحو همزة الاستفهام والثاني

ما لا جزء لمعناه نحو لفظ الله والثالث ما لا دلالة لجزء لفظه على جزء معناه كزيد وعبد الله علما والرابع

ما يدل جزء لفظه على جزء معناه لكن الدلالة غير مقصودة كالحيوان الناطق علما للشخص الانساني قوله تام

اي يصح السكوت عليه كزيد قائم قوله خبر ان احتمل الصدق والكذب اي يكون من شانه ان يوصف بهما

بانه قائل صادق او كاذب قوله او انشاء ان لم يحتملهما قوله واما ناقص ان لم يصح السكوت عليه

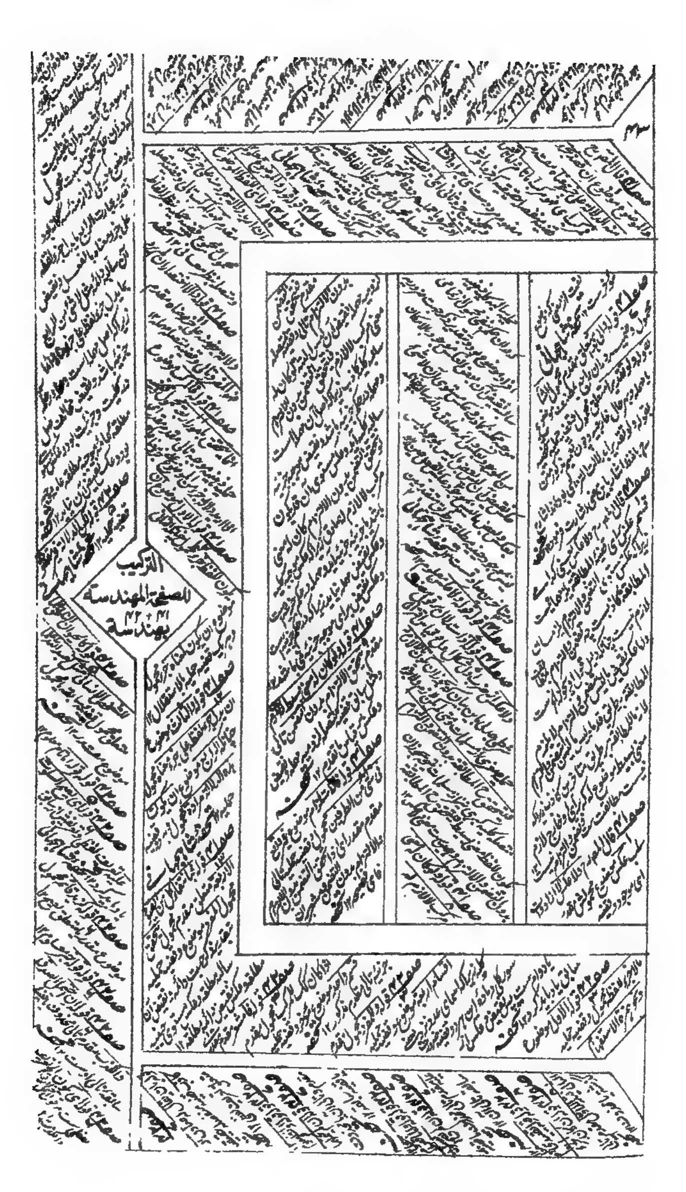
قوله تقييدي ان كان الجزء الثاني قيدا للاول نحو غلام زيد ورجل فاضل او قائم في الدار قوله او غيره

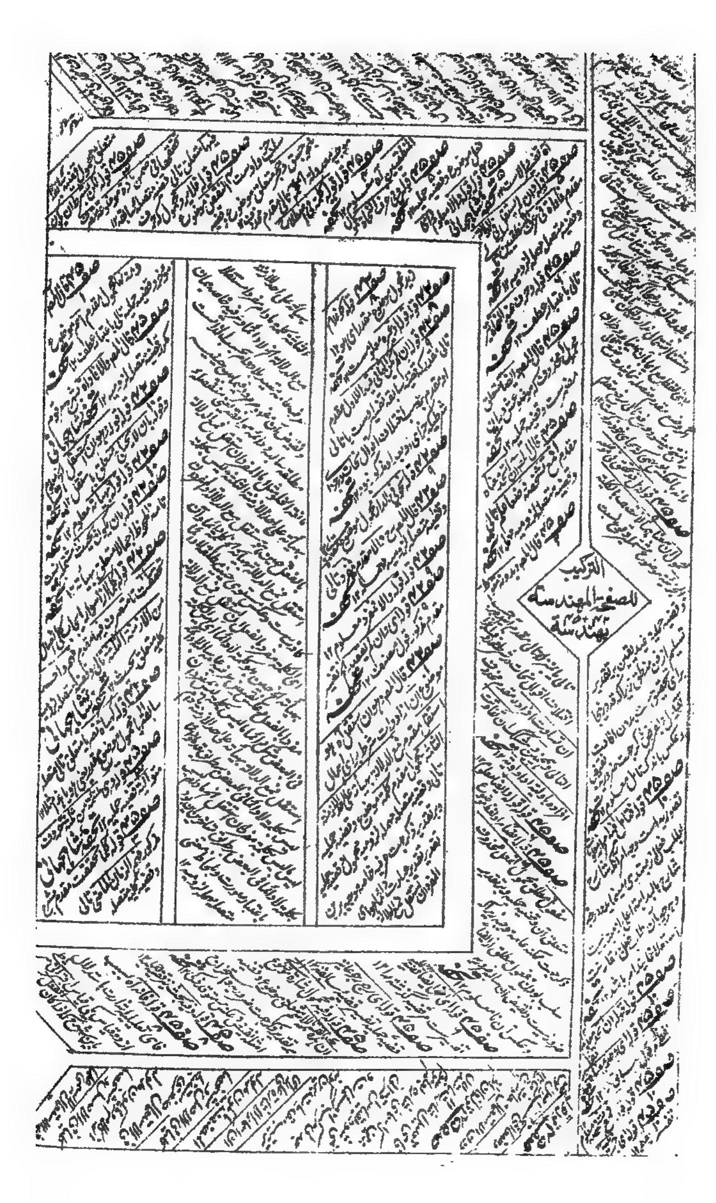
ان لم يكن الثاني قيدا للاول نحو في الدار وخمسة عشر قوله والا فمفرد اي ان لم يقصد بجزء منه الدلالة على

جزء معناه قوله وهو ان استقل في الدلالة على معناه بان لا يحتاج فيها الى ضم ضميمة قوله بهيأته بان يكون بحيث

كلما تحققت هيأته التركيبية في مادة موضوعة متصرف فيها فهم واحد من الازمنة الثلثة كهيأة نصر

التصورات
المفرد وتعريفه واقسامه


التركيب
الصفحة المهندسة
۴۱ + ۴۲
بهندسة


الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة

كلمة وبدونها اسم و الا فاداة وايضا ان اتحد معناه فمع تشخصه وضعا علم وبدونه متواطئ

وهي مشتملة من ثلثة حروف مفتوحة متوالية كلما تحققت فهم الزمان الماضي لكن بشرط ان يكون تحققها في ضمن مادة موضوعة متصرفة فيها فلا يرد النقض بجوسق جحمرش قوله كلمة في اصطلاح المنطقيين في عرف النحاة فعل قوله والا اي وان لم يستقل في الدلالة فاداة في عرف المنطقيين وحرف عند النحاة قوله وايضا مفعول مطلق لفعل محذوف اي آض ايضا اي رجع رجوعا وفيه اشارة الى ان هذه القسمة ايضا لمطلق المفرد بلا اسم وفيه بحث فانه يقتضي ان يكون الفعل والحرف اذا كانا متحدي المعنى داخلين في العلم والمتواطئ والمشكك مع انهم لا يسمونهما بهذه الاسامي بل قد تحقق في موضعه ان معناهما لا يتصف بالكلية والجزئية فتامل فيه قوله ان اتحد اي حد معناه قوله فمع تشخصه اي جزئيته قوله وضعا اي بحسب الوضع وان لا استعمال فان ما يكون موضوعا كليا في الاصل وتشخصا في الاستعمال كاسماء الاشارة على راي المتأخرين لا يسمى علما

المتصورات من اقسام المفرد علم ومتواطئ

الثانی فلا محالۃ یرید فع مایرد علی ہذا الحصر من انہ یجوز ان لا یکون اللفظ المستعمل فی المعانی الکثیرۃ موضوعا لواحد منہا فلا یکون

ان تساوت افرادہ ومشکک ان تفاوتت باولیۃ او اولویۃ وان کثر فان

وضع لکل فمشترک والا فان اشتہر فی الثانی فمنقول ینسب الی الناقل

وہہنا کلام وہو ان المراد بالمعنی فی ہذا التقسیم اما الموضوع لہ تحقیقا او ما استعمل فیہ اللفظ سواء وضع اللفظ

لہ تحقیقا او تاویلا فعلی الاول لا یصح عد الحقیقۃ والمجاز من اقسام متکثر المعنی وعلی الثانی یدخل نحو

اسماء الاشارۃ علی مذہب المصنف فی متکثر المعنی ویخرج عن متحد المعنی فلا حاجۃ فی اخراجہا الی

التقیید بقولہ وضعا قولہ ان تساوت ای یکون صدق ذلک المعنی الکلی علی تلک الافراد علی السویۃ

قولہ ان تفاوتت ای یکون صدق ہذا المفہوم علی بعض افرادہ متقدما علی صدقہ علی بعض آخر بالعلیۃ او

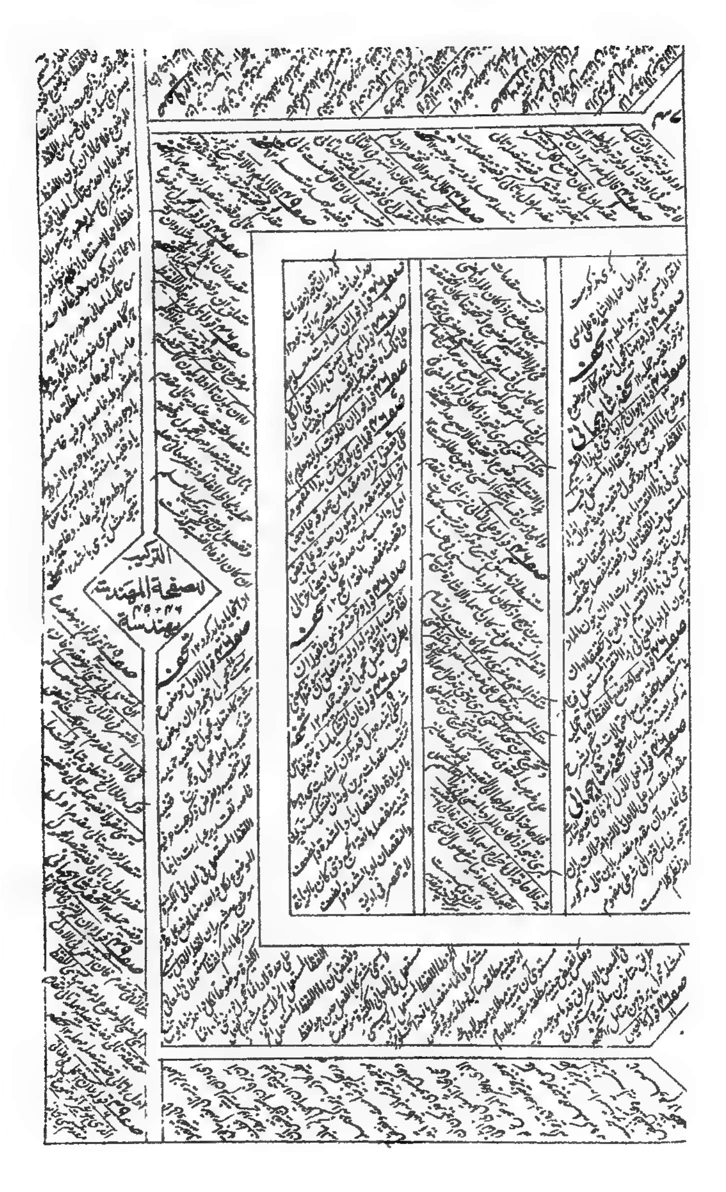
یکون صدقہ علی البعض اولی وانسب من صدقہ علی البعض الآخر وغرضہ بقولہ ان تفاوتت باولیۃ او اولویۃ التمثیل

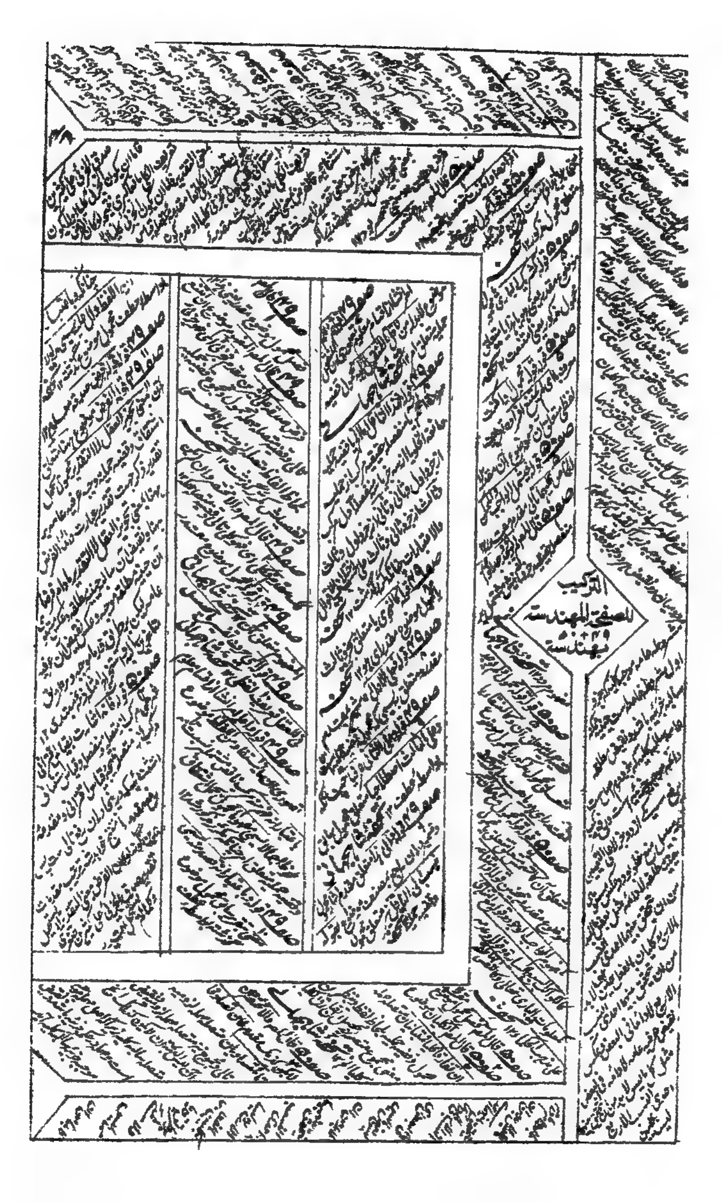
فان التشکیک لا ینحصر فیہما بل قد یکون بالزیادۃ والنقصان او بالشدۃ والضعف قولہ وان کثر ای اللفظ

ان کثر معناہ المستعمل ہو فیہ فلا یخلو اما ان یکون موضوعا لکل واحد من تلک المعانی ابتداء بوضع

علی حدۃ او لا یکون کذلک فالاول یسمی مشترکا کالعین للباصرۃ والذہب والذات والرکبۃ وعلی الثانی

التصورات
من المفرد مشکک و
مشترک و منقول


الترکیب
الصفحة المهندسة



التركيب
للصفحة المهندسة

التصورات الكلي والجزئي وتعريفهما واقسام الكلي

والا فحقيقة ومجاز **فصل** المفهوم ان امتنع فرض صدقه

على كثيرين فجزئي والا فكلي

فلا محالة ان يكون اللفظ موضوعا لواحد من تلك المعاني اذ المفرد قسم من اللفظ الموضوع ثم انه استعمل

في معنى آخر فان اشتهر في الثاني وترك استعماله في المعنى الاول بحيث يتبادر منه الثاني اذا اطلق مجردا

عن القرائن فهذا يسمى منقولا وان لم يشتهر في الثاني ولم يهجر الاول بل يستعمل تارة في الاول واخرى

في الثاني فان استعمل في الاول اي المعنى الموضوع له يسمى اللفظ حقيقة وان استعمل في الثاني الذي هو غير

اشارة الى ان الاستعمال شرط لكون اللفظ حقيقة او مجازا ١٢

الموضوع له يسمى مجازا ثم اعلم ان المنقول لا بد له من ناقل عن المعنى الاول المنقول عنه الى المعنى الثاني

المنقول اليه فهذا الناقل اما اهل الشرع او اهل العرف العام او اهل الاصطلاح الخاص كالنحوي مثلا فعلى

الاول يسمى منقولا شرعيا وعلى الثاني عرفيا وعلى الثالث اصطلاحيا والى هذا اشار بقوله نسب الى الناقل

قوله المفهوم اي ما يحصل في العقل واعلم ان ما يستفاد من اللفظ باعتبار انه فهم منه يسمى مفهوما وباعتبار

انه قصد منه يسمى معنى وباعتبار ان اللفظ دال عليه يسمى مدلولا قوله فرض صدقه الفرض ههنا بمعنى

على كثيرين في الخارج لكنه لا يمتنع فرض صدقها على كثيرين بالتخلل مفهوما تاما جيد النسبي بزيادة ١٢ تحفه

امتنعت افراده او امكنت ولم يوجد او وجد الواحد فقط مع امكان

الغير او امتناعه او الكثير مع التناهي وعدمه فصل الكليان

ان تفارقا كليا فمتباينان والا فان تصادقا كليا من الجانبين فمتساويان

بجزئي الحمل لا التعدد فانه لا يستحيل تعدد صدق الجزئي على كثيرين قوله امتنعت افراده كشريك

الباري قوله او امكنت اي لم تمتنع افراده فيشمل الواجب والممكن الخاص كليهما قوله ولم يوجد كالعنقاء

قوله مع امكان الغير كالشمس قوله او امتناعه كمفهوم الواجب الوجود قوله مع التناهي كالكواكب السبع

السيارة قوله او عدمه كمعلومات الباري تعالى وكالنفس الناطقة على مذهب الحكماء قوله الكليان الخ

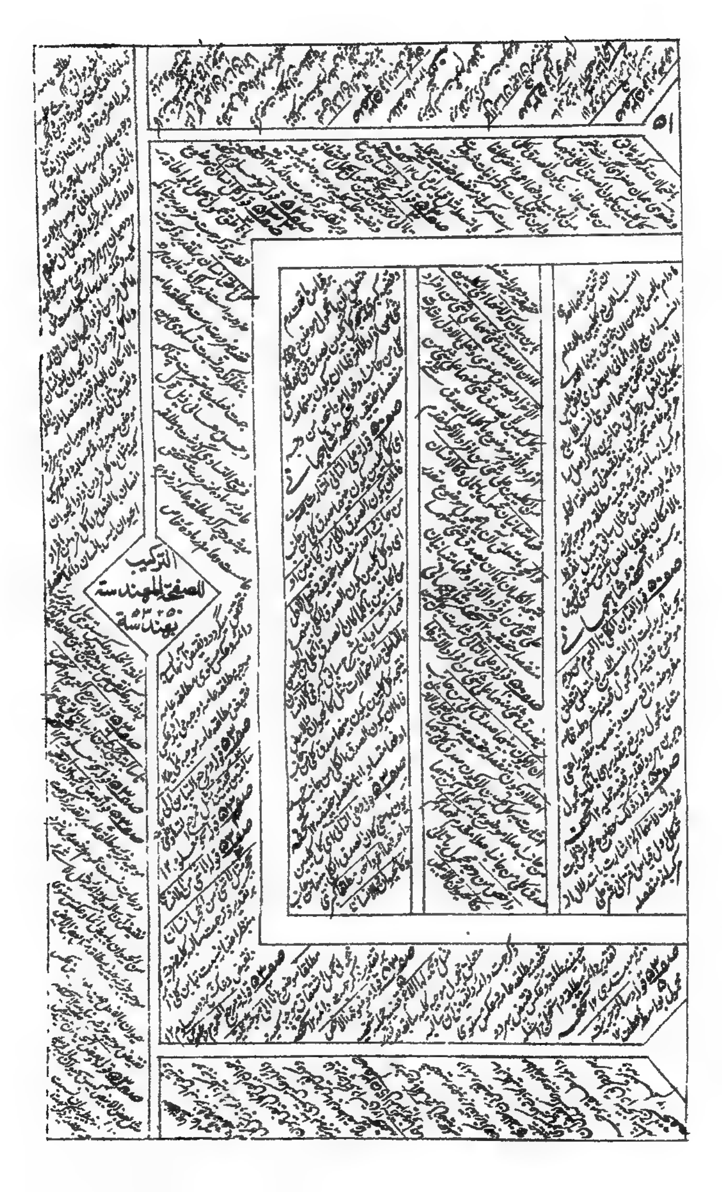
اي كل كليين لا بد ان يتحقق بينهما احدى النسب الاربع التباين الكلي والتساوي والعموم المطلق

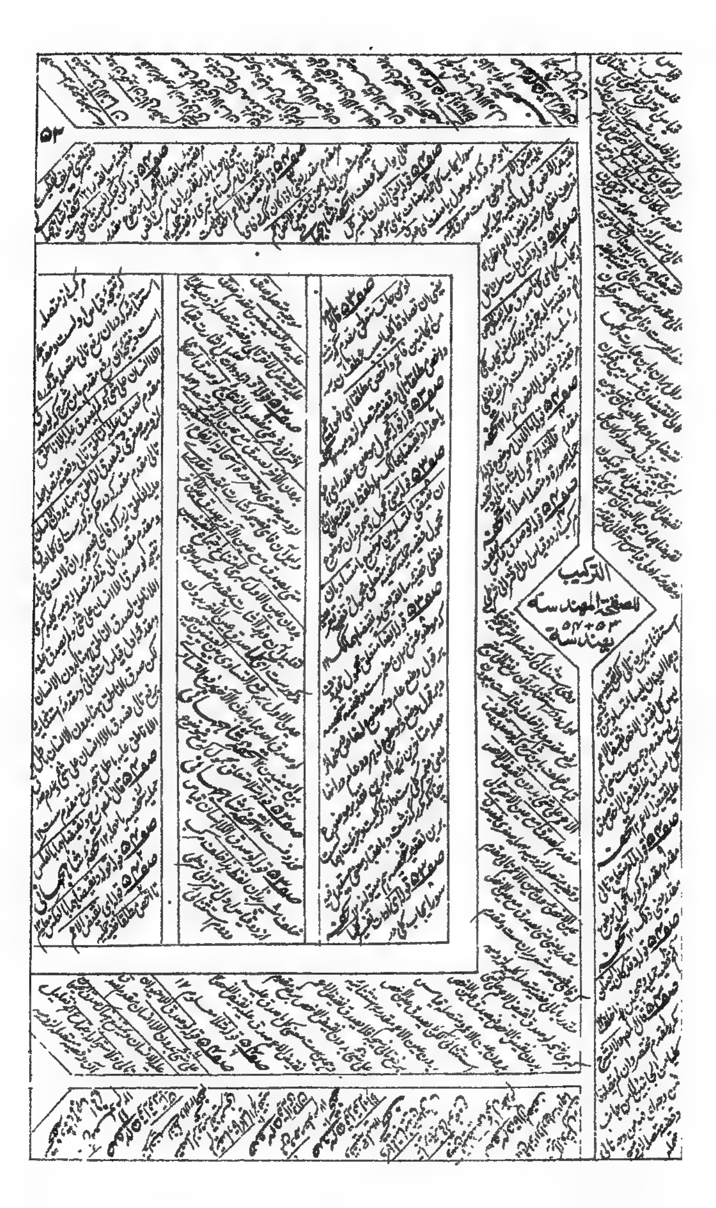
والعموم من وجه وذلك لانهما اما ان لا يصدق شيء منهما على شيء من افراد الآخر او يصدق فعلى الاول

فهما متباينان كالانسان والحجر وعلى الثاني فاما ان لا يكون بينهما صدق كلي من جانب اصلا او يكون فعلى

الاول فهما اعم واخص من وجه كالحيوان والابيض وعلى الثاني فاما ان يكون الصدق الكلي من الجانبين

الصورة النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما





التركيب
للصفحة المهندسة
٥٢+٥٣
بهندسة

ونقيضاهما كذلك او من جانب فاعم واخص مطلقا

او من جانب واحد صادق على الاول فهما متساويان كالانسان والناطق على كل ما فيهما اعم واخص مطلقا كالحيوان والانسان فمرجع التساوي الى موجبتين كليتين نحو كل انسان ناطق وكل ناطق انسان ومرجع التباين الى سالبتين كليتين نحو لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الحجر بانسان ومرجع العموم والخصوص مطلقا الى موجبة كلية موضوعها الاخص ومحمولها الاعم وسالبة جزئية موضوعها الاعم ومحمولها الاخص نحو كل انسان حيوان وبعض الحيوان ليس بانسان ومرجع العموم والخصوص من وجه الى موجبة جزئية وسالبتين جزئيتين نحو بعض الحيوان ابيض وبعض الحيوان ليس بابيض وبعض الابيض ليس بحيوان **قوله ونقيضاهما** يعني ان نقيضي المتساويين متساويان اي كل ما صدق عليه احد النقيضين صدق عليه النقيض الآخر اذ لو صدق احدهما بدون الآخر لصدق مع عين الآخر ضرورة استحالة ارتفاع النقيضين فيصدق عين الآخر بدون عين الاول لامتناع اجتماع النقيضين فيرتفع التساوي بين العينين مثلا لو صدق اللاانسان على شيء ولم يصدق عليه اللاناطق لصدق عليه الناطق فيصدق الناطق بدونه

النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

ونقيضاهما بالعكس والا فمن وجه وبين نقيضيهما تباين جزئي

بدون الانسان هذا خلف قوله ونقيضاهما بالعكس اى نقيض الاعم والاخص مطلقا اخص واعم

مطلقا لكن بالعكس بين الشيئين فنقيض الاعم اخص ونقيض الاخص اعم يعني كل ما صدق عليه نقيض الاعم صدق

عليه نقيض الاخص وليس كل ما صدق عليه نقيض الاخص صدق عليه نقيض الاعم اما الاول فلانه لو صدق

نقيض الاعم على شئ بدون نقيض الاخص لصدق مع عين الاخص فيصدق عين الاخص بدون عين الاعم

هف مثلا لو صدق اللاحيوان على شئ بدون اللاانسان لصدق عليه الانسان لانه لو لم يصدق

عليه الانسان لزم ارتفاع النقيضين ممتنع فهناك صدق الحيوان لاستحالة اجتماع النقيضين فيصدق

الانسان بدون الحيوان هف واما الثاني فلانه بعد ما ثبت ان كل نقيض الاعم نقيض الاخص لو كان كل

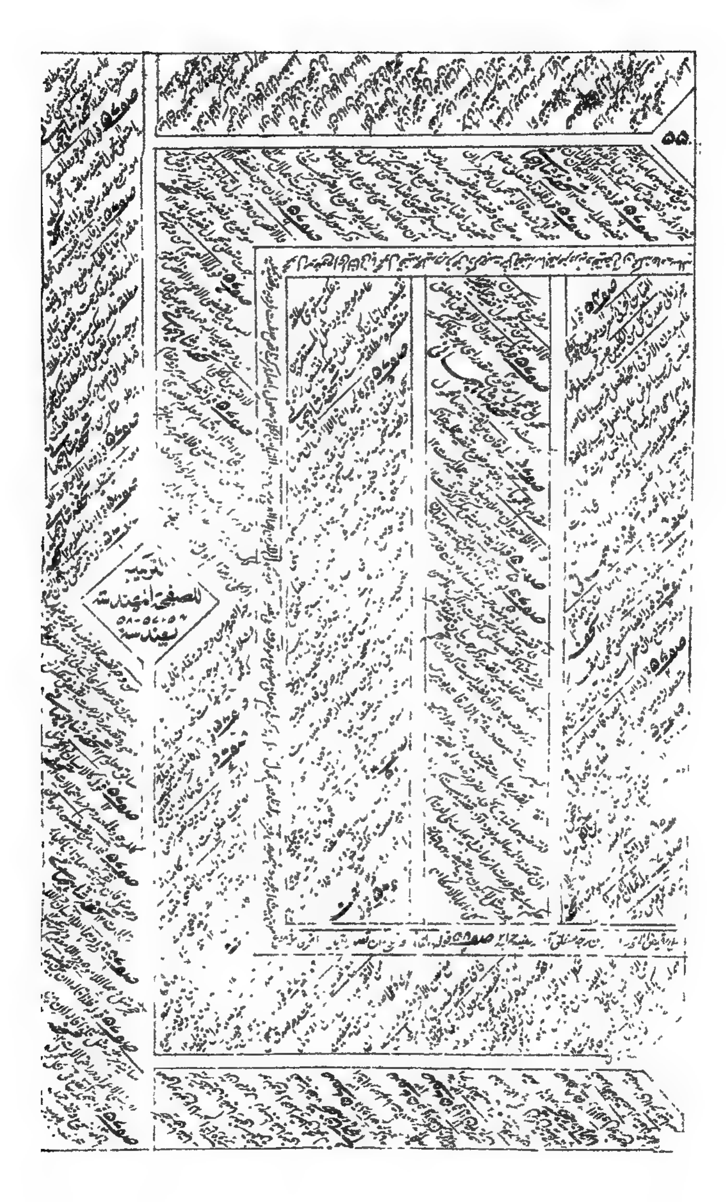
نقيض الاخص نقيض الاعم لكان النقيضان متساويين فيكون [illegible]

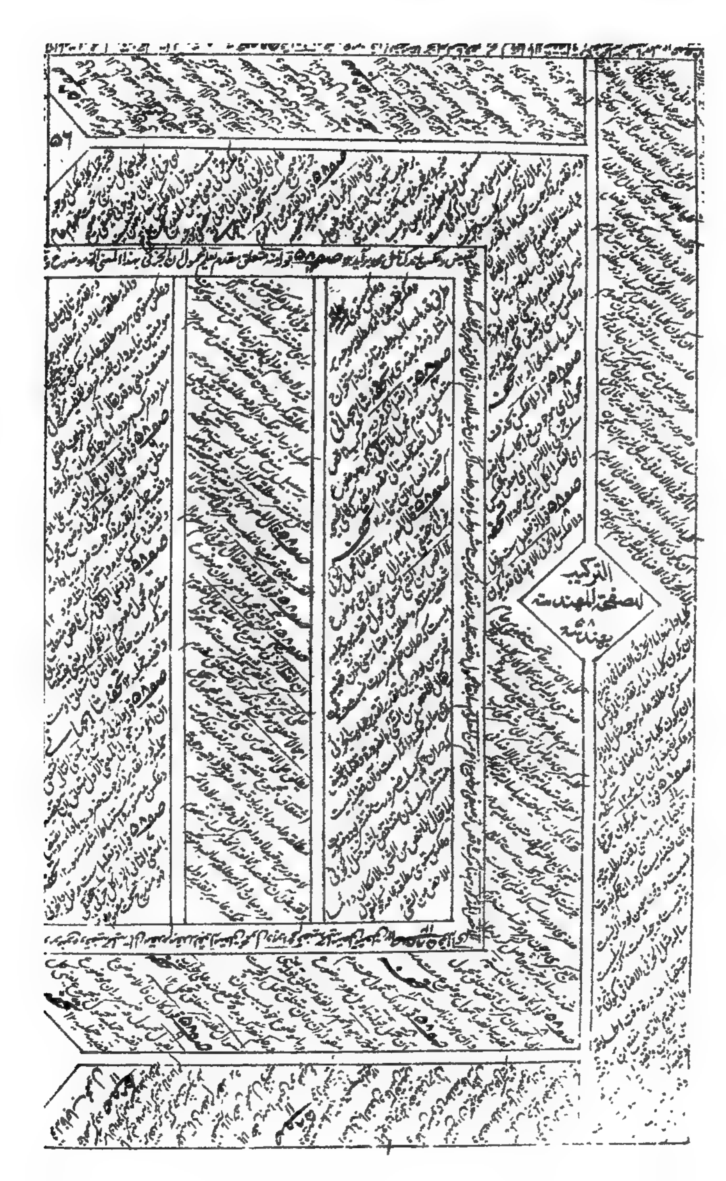
وقد كان العينان اعم واخص مطلقا هذا خلف قوله والا فمن [illegible]

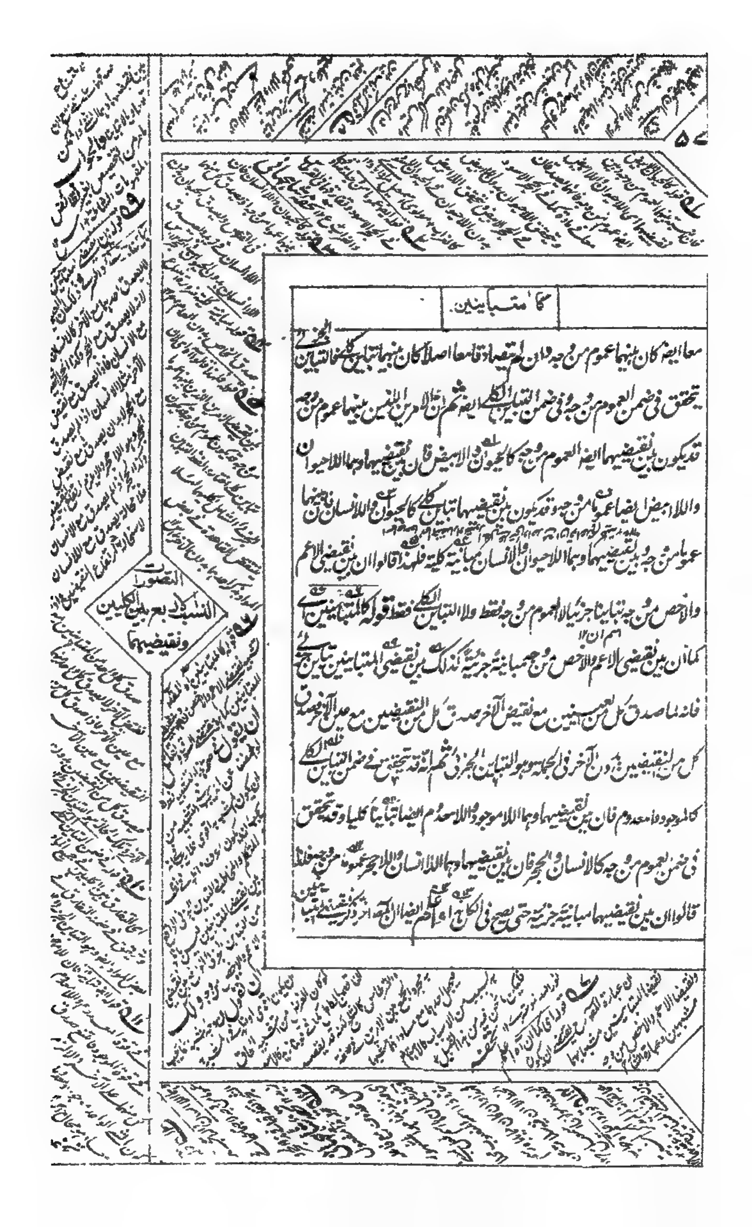
[illegible] قوله [illegible]

المقصود

النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما




التركيب
لصفحة الهندسة



النسبة الاربع بين الكليين ونقيضيهما

كما متباينين.

معا ايضا كان بينهما عموم من وجه وان لم يتصادقا معا اصلا كان بينهما تباين كلي فالتباين
تحقق في ضمن العموم من وجه وفي ضمن التباين الكلي ايضا ثم ان الامرين اللذين بينهما عموم من وجه
قد يكون بين نقيضيهما ايضا العموم من وجه كالحيوان والابيض فان بين نقيضيهما وهما اللاحيوان
واللاابيض ايضا عموما من وجه وقد يكون بين نقيضيهما تباين كلي كالحيوان واللاانسان فان بينهما
عموما من وجه وبين نقيضيهما وهما اللاحيوان والانسان مباينة كلية فلهذا قالوا ان بين نقيضي الاعم
والاخص من وجه تباينا جزئيا لا العموم من وجه فقط ولا التباين الكلي فقط قوله كالمتباينين اي
كما ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه مباينة جزئية كذلك بين نقيضي المتباينين تباين جزئي
فانه ما صدق كل من المتباينين مع نقيض الآخر صدق كل من النقيضين مع عين الآخر فصدق
كل من النقيضين بدون الآخر في الجملة وهو التباين الجزئي ثم انه قد يتحقق في ضمن التباين الكلي
كالموجود والمعدوم فان بين نقيضيهما وهما اللاموجود واللامعدوم ايضا تباينا كليا وقد يتحقق
في ضمن العموم من وجه كالانسان والحجر فان بين نقيضيهما وهما اللاانسان واللاحجر عموما من وجه فلذا
قالوا ان بين نقيضيهما مباينة جزئية حتى يصح في الكل

المصورات
الجزئي الاضافي وتعريفه

وقد يقال الجزئي للاخص من الشيء وهو اعم

بوجهين الاول صدق الاخص لقياسه على نقيض الاعم والاخص من وجه والثاني ان تصور

الجزئي من حيث انه جزئي من خصوص فيه موقوف على تصور فردية اللذين هما العموم من وجه والتباين

الكلي فقبل ذكر فردية كليهما الاثنانى ذكره قوله وقد يقال الجزئي اه يعني ان لفظ الجزئي

كما يطلق على المفهوم الذي يمتنع ان يجوز العقل صدقه على كثيرين كذلك يطلق على الاخص

من شيء فعلى الاول يقيد بقيد الحقيقي وعلى الثاني بالاضافي والجزئي بالمعنى الثاني اعم

منه بالمعنى الاول لان كل جزئي حقيقي فهو مندرج تحت مفهوم عام واقله المفهوم والشيء

والامر ولا عكس اذ الجزئي الاضافي قد يكون كليا كالانسان بالنسبة الى الحيوان وكذلك ان تحمل قوله

وهو اعم على جواب سوال مقدر كان قائلا يقول الاخص على ما علم سابقا هو الكلي الذي يصدق عليه

كلي آخر صدقا كليا ولا يصدق هو على ذلك الآخر كذلك الجزئي الاضافي لا يلزم ان يكون كليا بل

قد يكون جزئيا حقيقيا فتفسير الجزئي الاضافي بالاخص بهذا المعنى تفسير بالاخص فاجاب

بقوله وهو اعم اي الاخص المذكور ههنا اعم من المعلوم سابقا ومنه يعلم ان الجزئي بهذا المعنى

اعم من الجزئي الحقيقي فيعلم بيان النسبة التي اما وهذا من افادات بعض مشايخنا طاب الله ثراه

التصورات

الاول من الكليات الخمسة

الجنس

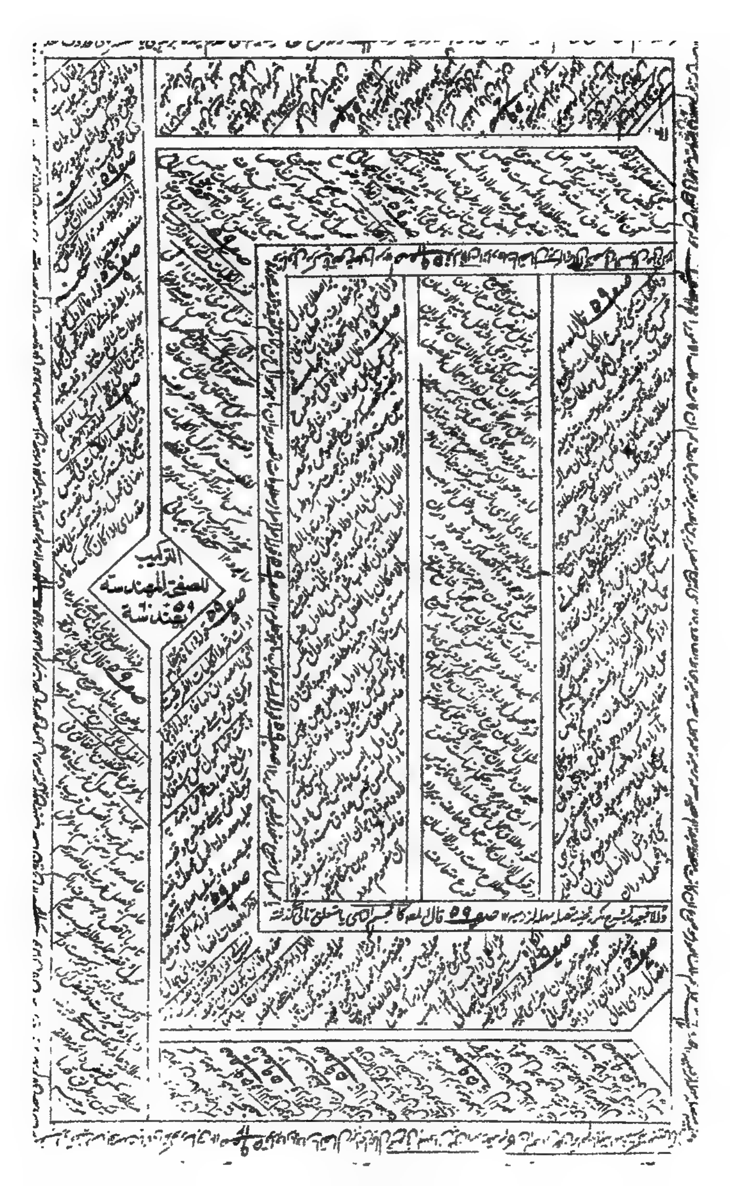
والكليات خمس الاول الجنس هو المقول على كثيرين مختلفين بالحقائق في جواب ما هو فان كان الجواب عن الماهية وعن بعض المشاركات هو الجواب عنها وعن الكل فقريب كالحيوان والا فبعيد كالجسم النامي

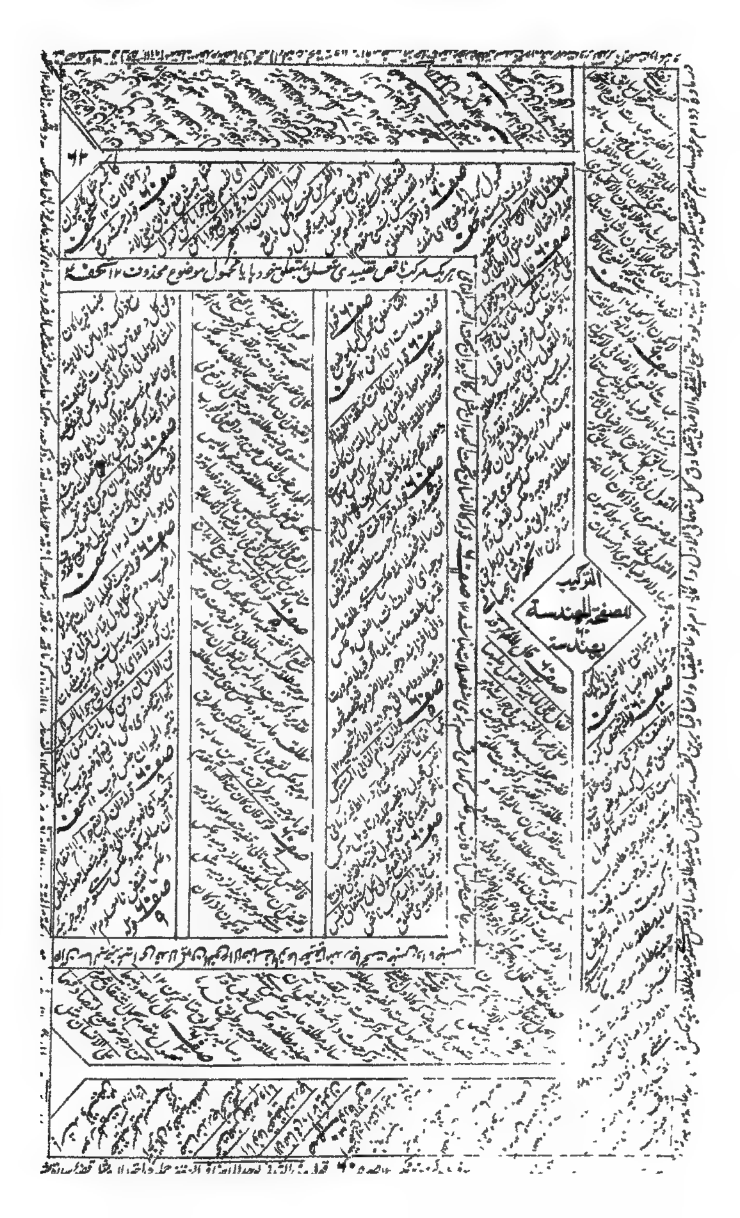
قوله والكليات خمس اي الكليات التي لها افراد بحسب نفس الامر في الذهن او في الخارج منحصرة في خمسة انواع واما الكليات الفرضية التي لا مصداق لها خارجا ولا ذهنا فلا يتعلق بالبحث عنها غرض يعتد به ثم الكلي اذا نسب الى افراده المحققة في نفس الامر فاما ان يكون عين حقيقة تلك الافراد وهو النوع او جزء حقيقتها فان كان تمام المشترك بين شيء منها وبين بعض آخر فهو الجنس والا فهو الفصل ويقال لهذه الثلثة ذاتيات او خارجا عنها ويقال له العرضي فاما ان يختص بافراد حقيقة واحدة او لا يختص فالاول هو الخاصة والثاني هو العرض العام فهذا دليل انحصار الكليات في الخمس قوله المقول اي المحمول قوله في جواب ما هو اعلم ان ما هو سؤال عن تمام الحقيقة فان اقتصر السائل على ذكر امر واحد كان السؤال عن تمام الماهية المختصة به فيقع النوع في الجواب ان كان المذكور شخصيا او الحد التام ان كان المذكور حقيقة كلية وان جمع في السؤال بين امور كان السؤال عن تمام الماهية المشتركة بين تلك الامور ثم تلك الامور ان كانت متفقة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المتفقة

المتصورات الثاني من الكليات الخمسة النوع

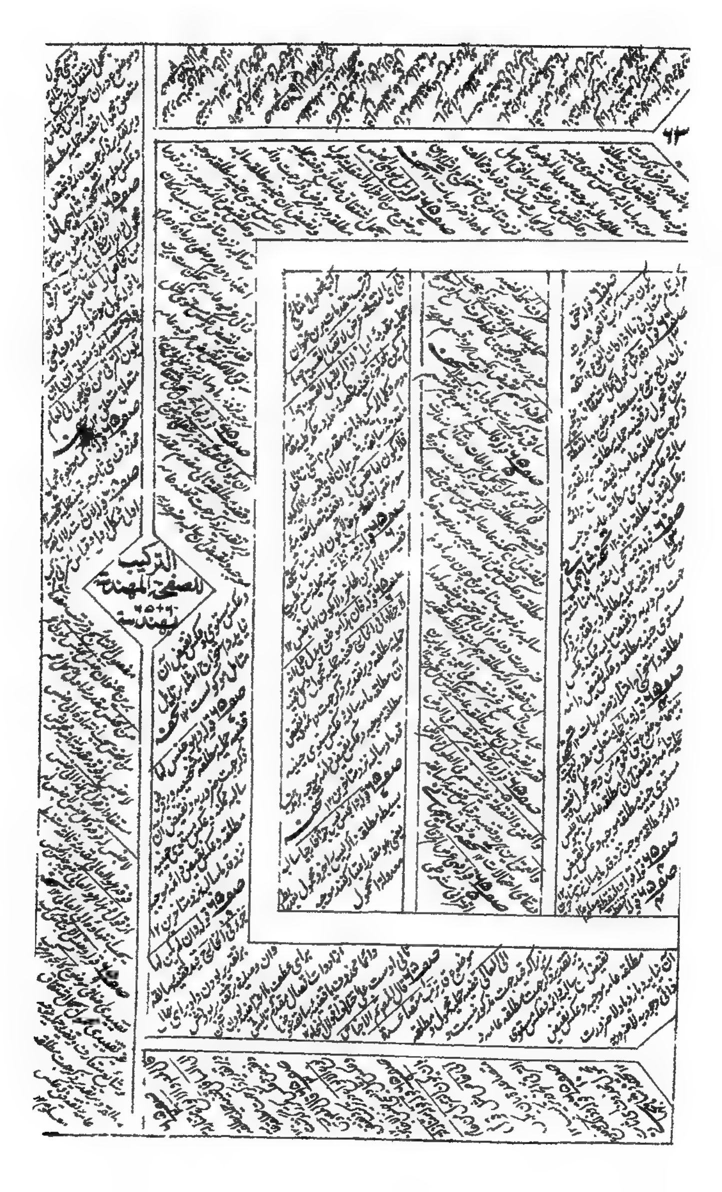
الثاني النوع وهو المقول على كثيرين متفقين بالحقائق في جواب ما هو وقد يقال على الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو ويختص باسم الاضافي كالاول بالحقيقي وبينهما عموم من وجه لتصادقهما على الانسان

في تلك الا هو فيقع النوع ايضا في الجواب اذا كانت مختلفة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المشتركة بين تلك الحقائق المختلفة وقد عرفت ان تمام الحقيقة المشترك بين الحقائق المختلفة هو الجنس فيقع الجنس في الجواب فالجنس لا بد ان يقع جوابا عن الماهية وعن بعض الحقائق المختلفة المشاركة لها في ذلك الجنس فان كان ثمة ذلك جوابا عن الماهية وعن كل واحدة من الماهيات المختلفة المشاركة لها في ذلك الجنس فهو الجنس القريب كالحيوان حيث يقع جوابا للسؤال عن الانسان وعن كل ما يشاركه في الماهية الحيوانية وان لم يقع جوابا عن الماهية وعن كل ما يشاركها في ذلك الجنس فبعيد كالجسم حيث يقع جوابا عن السؤال عن الانسان والحجر ولا يقع جوابا عن السؤال عن الانسان والشجر والفرس مثلا قوله الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو فلا يكون الا كليا ذاتيا لما تحته لاختصاصها بالجنس والمصنف كما ذكره مثلا خارجا عنهما فالنوع الاضافي قد يكون نوعا حقيقيا مندرجا تحت جنس كالانسان تحت الحيوان واما جنسا مندرجا تحت جنس آخر كالحيوان تحت الجسم النامي ففي الاول يتصادق النوع الحقيقي والاضافي وفي الثاني يوجد الاضافي بدون الحقيقي ويجوز ان يتحقق الحقيقي بدون الاضافي اذا كان النوع بسيطا لا جزء له يكون جنسا مثل النقطة وفيه نظر


التركيب
للصيغ المهندسة
٥٩ ٦٠
بغندسة

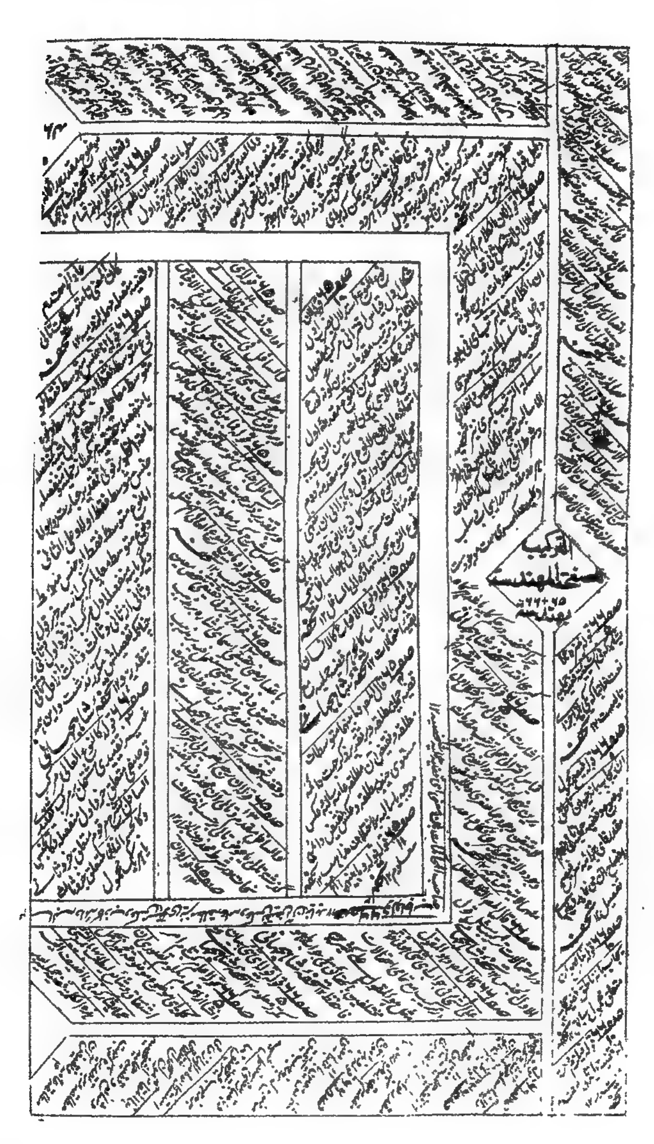


التركيب
للصيغة الهندسة
بهندسة



التركيب للصفحة المهندسة

[illegible]



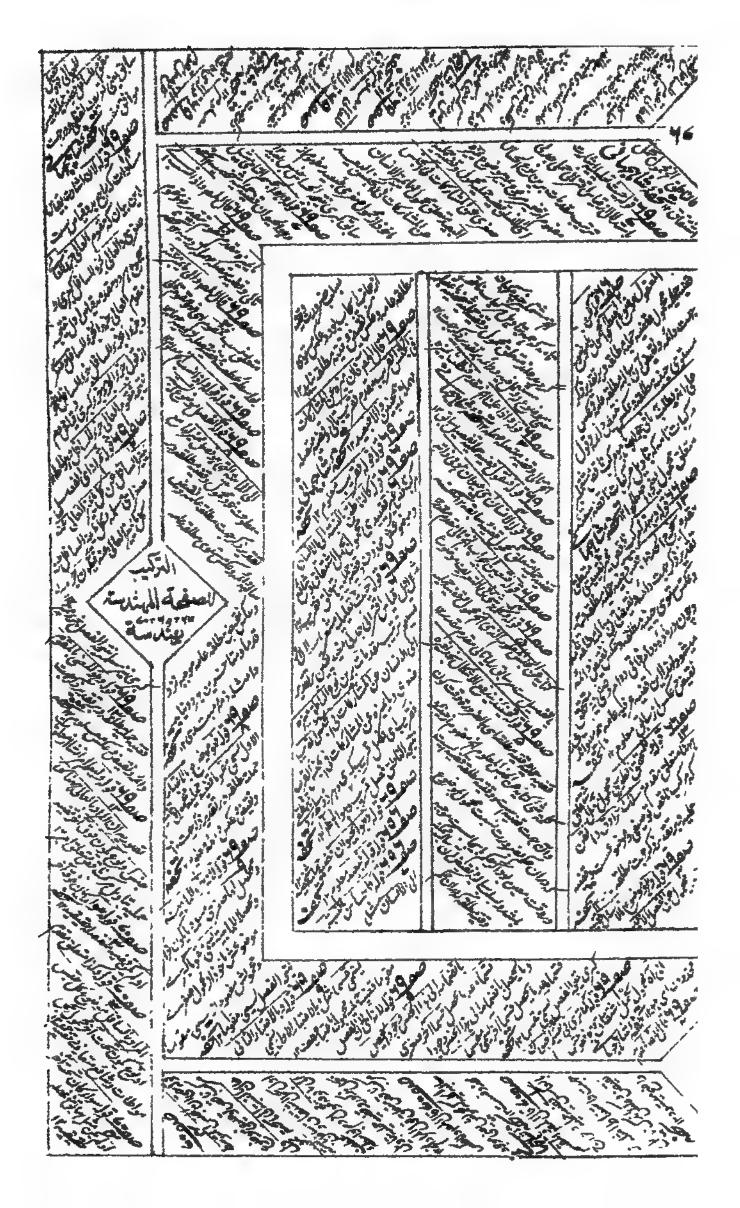
وتفائقهما في الحيوان والنقطة ثم الاجناس قد ترتيب متصاعدة الى العالي كالجوهر ويسمى جنس الاجناس والانواع متنازلة الى السافل ويسمى نوع الانواع وما بينهما متوسطات

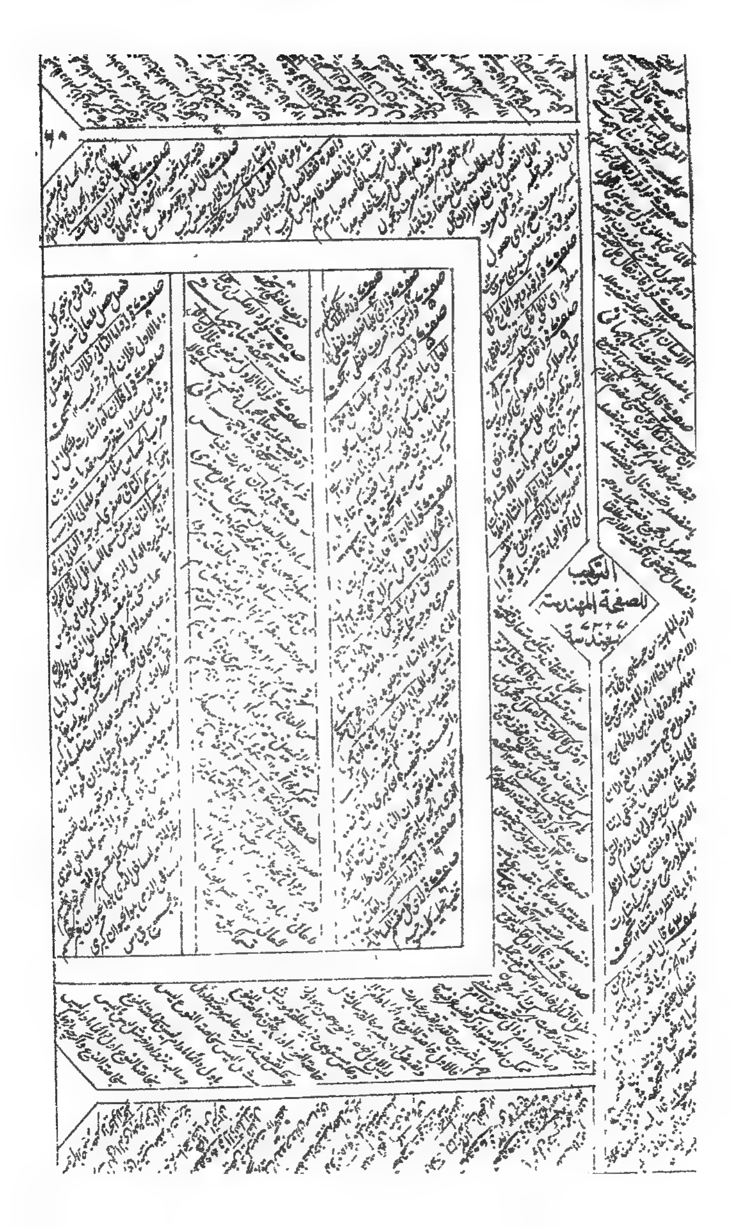
عن جهة فالنسبة بينهما على العموم من وجه قوله والنقطة وهي طرف الخط والخط طرف السطح والسطح طرف الجسم فالسطح غير منقسم في العمق والخط غير منقسم في العرض والعمق والنقطة غير منقسمة في الطول والعرض والعمق فهي عرض لا يقبل القسمة اصلا او ذات لا تقبل القسمة فعلى الثاني لا يكون لها جزء فلا يكون لها جنس وفيه نظر فان عدم قبول على الاجزاء المقدارية في الخارج ونفس لا يستلزم عدم اجزائها العقلية فجاز ان يكون للنقطة جزء عقلي وهو جنس لها وان لم يكن لها جزء في الخارج قوله ترتيب متصاعدة اي يكون الاعم من التحتاني الى العام الى ان ينتهي الجنس يكون اعم من الجنس وينتهي الى جنس ليس جنس فوقه فهو العالي ويسمى جنس الاجناس كالجوهر قوله متنازلة اي يكون التنزل من العام الى الخاص الى ان ينتهي النوع يكون اخص من النوع وينتهي الى نوع ليس نوع تحته وهو السافل ونوع الانواع كالانسان قوله وما بينهما متوسطات اي ما بين العالي والسافل فان الانواع والاجناس يسمى متوسطات فما بين الجنس العالي والجنس السافل اجناس متوسطة وما بين النوع العالي والنوع السافل انواع متوسطة هذا ان رجع الضمير الى مجرد العالي والسافل وان رجع الى الجنس العالي

المقصود
الثالث من الكليات الخمسة
النوع

الثالث الفصل وهو المقول على الشيء في جواب اي شيء هو في ذاته

والنوع السافل المذكورين صريحا كان المعنى ان ما بين الجنس العالي والنوع السافل متوسطات اما جنس متوسط فقط كالنوع العالي او نوع متوسط فقط كالجنس السافل او جنس متوسط ونوع متوسط معا كالجسم النامي ثم اعلم ان المصنف لم يتعرض للجنس المفرد والنوع المفرد اما لان الكلام فيما يترتب والمفرد ليس داخلا في سلسلة الترتيب واما لعدم تيقن وجوده قوله اي شيء اعلم ان كلمة اي موضوعة ليطلب بها ما يميز الشيء عما يشاركه فيما اضيف اليه هذه الكلمة مثلا اذا ابصرت شيئا من بعيد وتيقنت انه حيوان لكن ترددت في انه هل هو انسان او فرس او غيرهما تقول اي حيوان هذا فيجاب بما يخصصه ويميزه عن مشاركاته في الحيوانية اذا عرفت هذا فنقول اذا قلنا الانسان اي شيء هو في ذاته كان المطلوب ذاتيا من ذاتيات الانسان يميزه عما يشاركه في الشيئية فيصح ان يجاب بانه حيوان ناطق كما يصح ان يجاب بانه ناطق فيلزم صحة وقوع الحد في جواب اي شيء هو في ذاته والتحقيق يلزم ان لا يكون تعريف الفصل مانعا لصدقه على الحد هذا ما استشكله الامام الرازي في هذا المقام واجاب عنه صاحب المحاكمات بان معنى اي وان كان بحسب اللغة طلب المميز مطلقا لكن ارباب المعقول اصطلحوا على انه يطلب به مميز لا يكون مقولا في جواب ما هو وبهذا يخرج الحد الجنس الحقيقي وههنا مسلك آخر ادق واحق


التركيب
الصفحة المهندسة
بهندسة


الترکیب
للصفحة المهندسة

فان ميزه عن المشاركات في الجنس القريب فقريب والا فبعيد واذا نسب
الى ما يميزه فمقوم والى ما يميز عنه فمقسم والمقوم للعالي مقوم للسافل

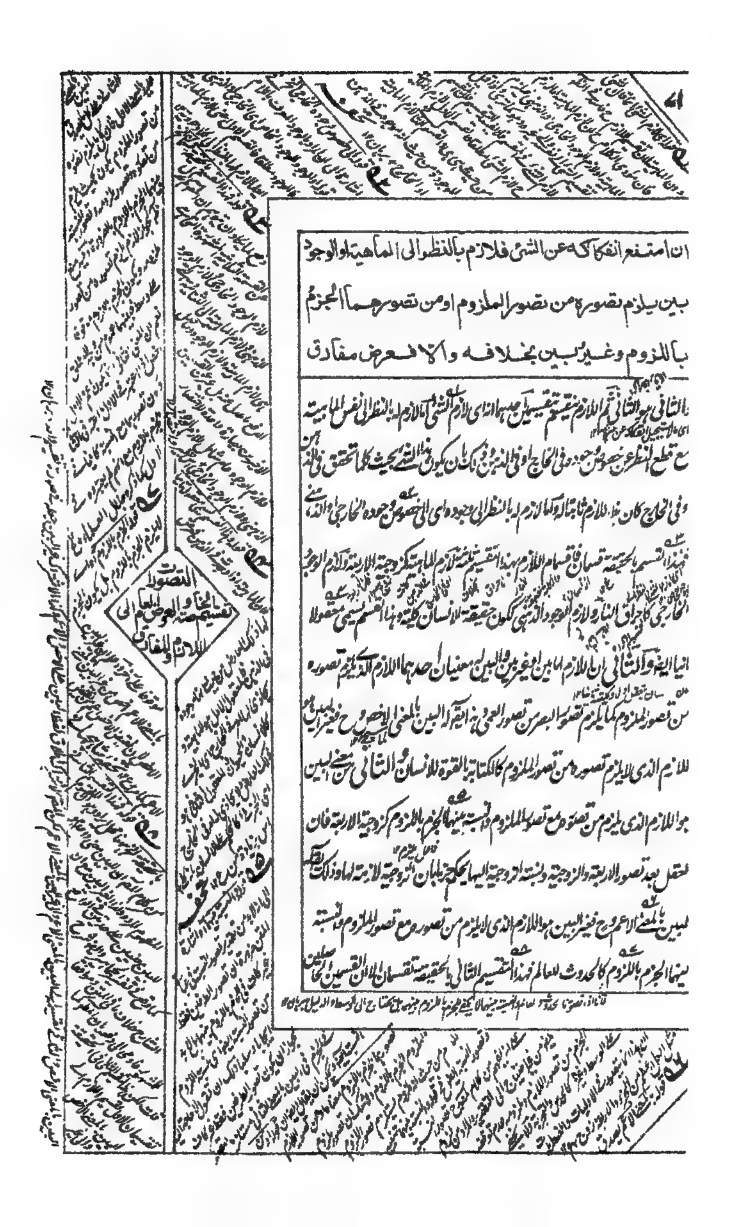
وهو انا لا نسأل عن الفصل الا بعد ان نعلم ان للشيء جنسا بناء على ان الفصل ... واعلمنا ان الشيء
فنطلب ما يميزه عن مشاركاته في ذلك الجنس فيقال الانسان اي شيء هو في ذاته فتعين الجواب بالناطق
فكلمة شيء في تعريف كناية عن جنس المسئول عنه كانه طلب تمييز الشيء عن مشاركاته في ذلك الجنس ومن هذا يندفع الاشكال
بحذافيره قوله فقريب كالناطق بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في جنسه القريب الحيوان قوله
فبعيد كالحساس بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في الجنس البعيد وهو الجسم النامي قوله واذا نسب
الفصل له تعلق بالماهية التي هو فصل مميز لها وتعلق بالجنس الذي يميز الماهية عنه من بين افراده فهو
بالاعتبار الاول يسمى مقوما لانه جزء للماهية ومحصل لها وبالاعتبار الثاني يسمى مقسما لانه بانضمامه الى
هذا الجنس حصل قسما وعدمه يحصل قسما آخر كما ترى في تقسيم الحيوان الى الحيوان الناطق والحيوان
الغير الناطق قوله والمقوم للعالي اللام للاستغراق اي كل فصل مقوم للعالي فهو فصل مقوم للسافل
لان مقوم العالي جزء للعالي والعالي جزء للسافل وجزء الجزء جزء فمقوم العالي جزء للسافل ثم انه
يميز السافل عن كل ما يميز العالي عنه فيكون جزءا مميزا وهو المعنى بالمقوم وليعلم ان المراد بالعالي ها

الفصول
الفصل واقسامه ... ذاته وغيره

ولا عكس في المقسم بالعكس الرابع الخاصة وهو الخارج المقول على ما تحت حقيقة واحدة فقط الخامس العرض العام وهو الخارج المقول عليها وعلى غيرها وكل منهما

كل جنس او نوع يكون فوق آخر سواء كان فوقه آخر او لم يكن كذا المراد بالسافل كل جنس او نوع يكون تحت آخر سواء كان تحت آخر او لم يكن حتى ان الجنس المتوسط عالٍ بالنسبة الى تحته وسافل بالنسبة الى ما فوقه قوله ولا عكس كليا يعني ليس كل مقوم للسافل مقوما للعالي فان الناطق مقوم للسافل الذي هو الانسان وليس مقوما للعالي الذي هو الحيوان قوله والمقسم بالعكس اي كل مقسم للسافل مقسم للعالي ولا عكس اي كليا اما الاول فلان السافل قسم من العالي فكل قسم للسافل قسم فقد حصل للعالي قسمان يعني قسم القسم قسم واما الثاني فلان الحساس مثلا مقسم للعالي الذي هو الجسم النامي وليس مقسما للسافل الذي هو الحيوان قوله وهو الخارج اي الكلي الخارج فان المقسم خارج في جميع مفهومات الاقسام واعلم ان الخاصة تنقسم الى خاصة شاملة لجميع افراد ما هي خاصة له كالكاتب بالقوة للانسان والى غير شاملة لجميع افراده كالكاتب بالفعل للانسان قوله حقيقة واحدة نوعية او جنسية فالاول خاصة النوع والثاني خاصة الجنس فالماشي خاصة للحيوان وعرض عام للانسان فانه تقوله وعلى غيرها كالماشي فانه يقع على حقيقة الانساني وعلى غيره من الحقائق الحيوانية قوله كل منهما اي كل واحد من الخاصة والعرض العام ويحمله الكلي الذي هو عرض لافراده اما لازم واما مفارق اذ لا يخلو اما ان يستحيل انفكاكه عن معروضه او لا فالاول هو اللازم

المقصود الخاصة والعرض العام وتعريفهما



ان امتنع انفكاكه عن الشئ فلازم بالنظر الى الماهية او الوجود

بين يلزم تصوره من تصور الملزوم او من تصورهما الجزم

باللزوم وغير بين بخلافه والا فعرض مفارق

والثاني هو الثاني ثم اللازم ينقسم تقسيمين جعلهما اي لازم الشئ اما لازم له بالنظر الى نفس الماهية

مع قطع النظر عن خصوص وجوده في الخارج او في الذهن بان يكون بحيث كلما تحقق في الذهن

او في الخارج كان هذا اللازم ثابتا له واما لازم له بالنظر الى وجوده اي الى خصوص وجوده الخارجي او الذهني

فهذا التقسيم بالحقيقة قسمان فاقسام اللازم بهذا التقسيم ثلثة لازم الماهية كزوجية الاربعة ولازم الوجود

الخارجي كالاحراق للنار ولازم الوجود الذهني ككون حقيقة الانسان كلية وهذا القسم يسمى معقولا

ثانيا والثاني ان اللازم اما بين او غير بين والبين له معنيان احدهما اللازم الذي يلزم تصوره

من تصور الملزوم كما يلزم تصور البصر من تصور العمى ويقال له البين بالمعنى الاخص وغير البين

اللازم الذي لا يلزم تصوره من تصور الملزوم كالكتابة بالقوة للانسان والثاني من معنى البين

هو اللازم الذي يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة بينهما الجزم باللزوم كزوجية الاربعة فان

العقل بعد تصور الاربعة والزوجية ونسبة الزوجية اليها يحكم جزما بان الزوجية لازمة لها وذلك

البين بالمعنى الاعم وغير البين هو اللازم الذي لا يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة

بينهما الجزم باللزوم كالحدوث للعالم فهذا التقسيم الثاني بالحقيقة ينقسمان لان القسمين الحاصلين

يدوم او يزول بسرعة او بطؤ خاتمة مفهوم الكلي

يسمى كليا منطقيا ومعروضه طبعيا والمجموع عقليا وكذا

الانواع الخمسة والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

على كل تقدير انما سميان بالبين وغير البين قوله يدوم كحركة الفلك فانها دائمة للفلك وان لم يمتنع

انفكاكها عنه بالنظر الى ذاته قوله او يزول بسرعة كحمرة الخجل وصفرة الوجل قوله او بطؤ كالشباب قوله مفهوم الكلي

اي ما يطلق عليه لفظ الكلي يعني المفهوم الذي لا يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى كليا منطقيا لان

يقصد من الكلي بهذا المعنى قوله ومعروضه اي ما يصدق عليه هذا المفهوم كالانسان والحيوان يسمى كليا طبعيا

في الطبائع يعني في الخارج على ما يجيء قوله والمجموع المركب من العارض والمعروض كالانسان الكلي

والحيوان الكلي يسمى كليا عقليا اذ لا وجود له الا في العقل قوله وكذا الانواع الخمسة يعني كما ان الكلي منقسم

طبعيا وعقليا كذلك الانواع الخمسة يعني الجنس والنوع والفصل والخاصة والعرض العام تجري في

كل منها هذه الاعتبارات الثلثة مثلا مفهوم النوع اعني الكلي المقول على كثيرين متفقين بالحقيقة

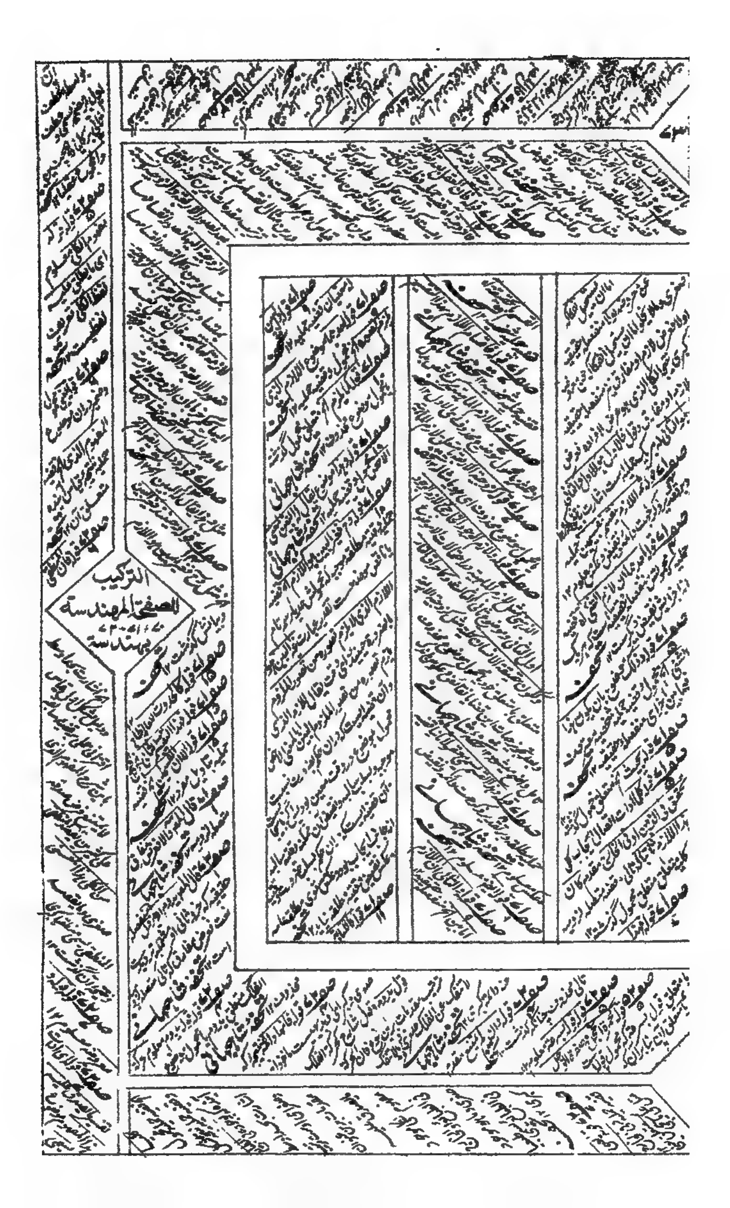
في جواب ما هو يسمى نوعا منطقيا ومعروضه كالانسان والفرس نوعا طبعيا ومجموع العارض والمعروض

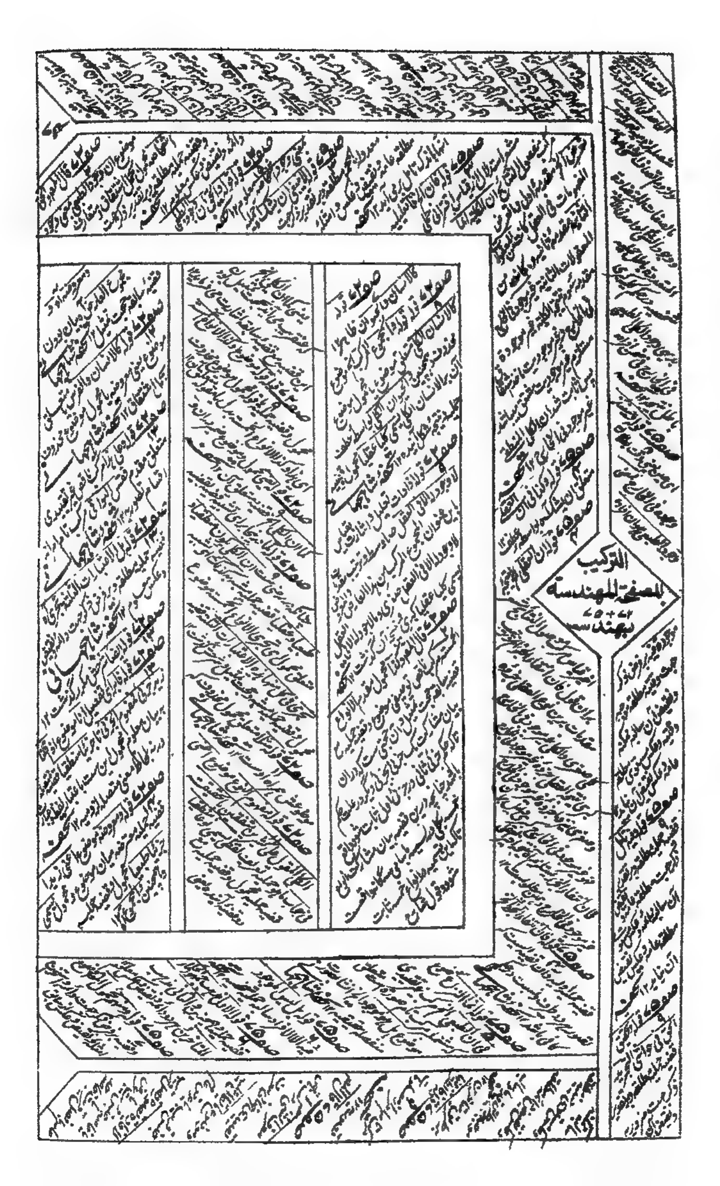
كالانسان النوع نوعا عقليا وعلى هذا فقس البواقي بل الاعتبارات الثلثة تجري في الجزئي ايضا فانا

اذا قلنا زيد جزئي فمفهوم الجزئي اعني ما يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى جزئيا منطقيا ومعروضه

زيد يسمى جزئيا طبعيا والمجموع اعني زيد الجزئي يسمى جزئيا عقليا قوله والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

المقصود الكلي اما منطقي او طبعي او عقلي


التركيب
الصفحة المهندسة


التركيب
المصنوعة المهندسة

يفهم من ظاهر التعريف ان الحمل مفيد لتصور المعرف والتصديق لا يفيد التصور وجوابه ان الحمل ليس للافادة بل الحصول

فصل معرف الشئ مايقال عليه لافادة تصوره ويشترط ان يكون مساويا واجلى فلا يصح بالاعم والاخص والمساوى معرفة وجهالة والاخفى

لاينبغى ان يشك فى ان الكلى المنطقى غير موجود فى الخارج فان الكلية انما تعرض المفهومات فى العقل ولذا كانت من المعقولات الثانية وكذا فى ان العقلى غير موجود فيه فان انتفاء الجزء يستلزم انتفاء الكل وانما النزاع فى ان الطبعى كالانسان من حيث هو انسان الذى تعرضه الكلية فى العقل هو موجود فى الخارج فى ضمن افراده ام لا بل ليس الموجود فيه الا الافراد والاول مذهب جمهور الحكماء والثانى مذهب بعض المتاخرين ومنهم المصنف رح فلذا قال الحق هو الثانى وذلك لانه لو وجد فى الخارج فى ضمن افراده لزم اتصاف الشئ الواحد بالصفات المتضادة ووجود الشئ الواحد فى الامكنة المتعددة وهو ممتنع وجوز ان افراده موجودة وفيه تامل وتحقيق الحق فى حواشى التجريد فانظر فيها قوله معرف الشئ لما فرغ من بيان ماتركب منه المعرف شرع فى البحث عنه وقد علمت ان المقصود بالذات فى هذا الفن هو البحث عنه وعن الحجة وعرفه بانه مايحمل على الشئ اى المعرف ليفيد تصور الشئ اما بكنهه او بوجه يمتاز عن جميع ماعداه ولهذا لم يجز ان يكون اعم مطلقا لان الاعم لا يفيد شيئا منهما كالحيوان فى تعريف الانسان فان الحيوان ليس بكنه الانسان لان حقيقة الانسان هو الحيوان مع الناطق ولا يفيد تمييز الانسان عن جميع ماعداه لان بعض الحيوان هو الفرس وكذا الحال فى الاعم من وجه واما الاخص اعنى مطلقا فهو وان جاز ان يفيد تصوره تصور الاعم بالكنه

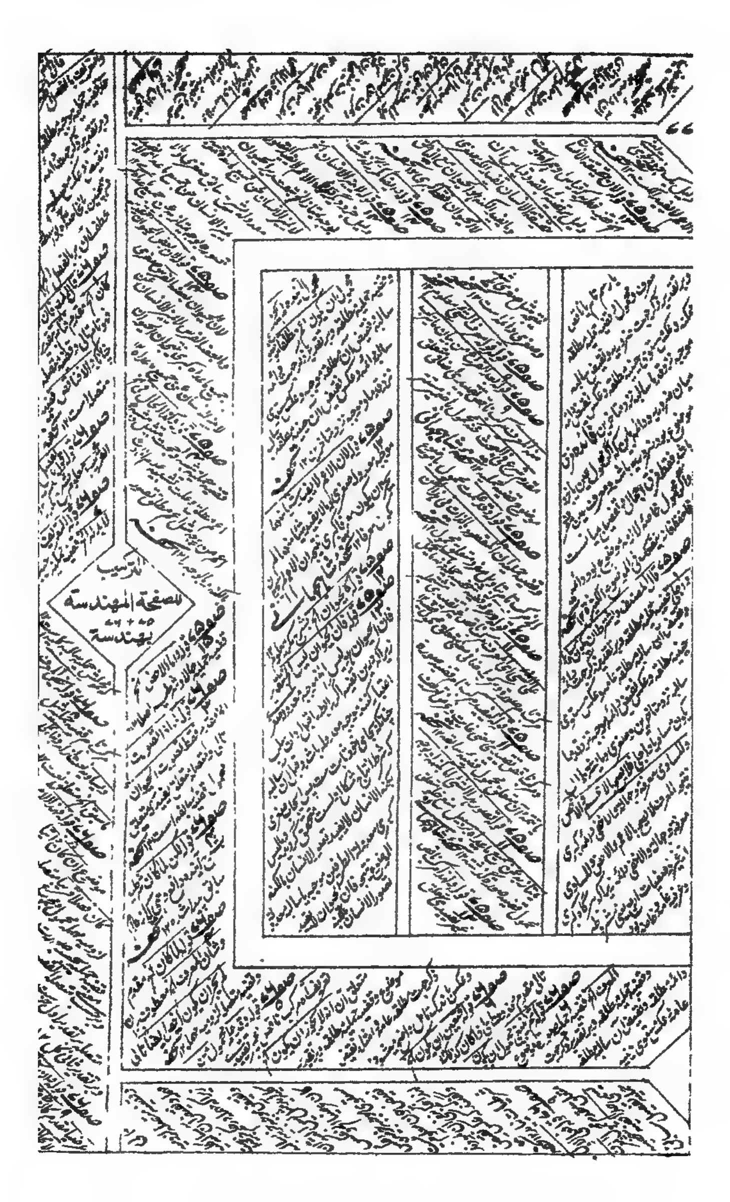
الذاتيات او الامتياز عن جميع ماعدا المعرف وان كان هذا الاطلاع لمستلزما لذلك لا باعتبار ١٢ قوله او بوجه يمتاز ... ان القضية باللغة ... فتقبل ١٢ تحفه شاهجهانى دامت صاحبها بالاقبال فى الامانى

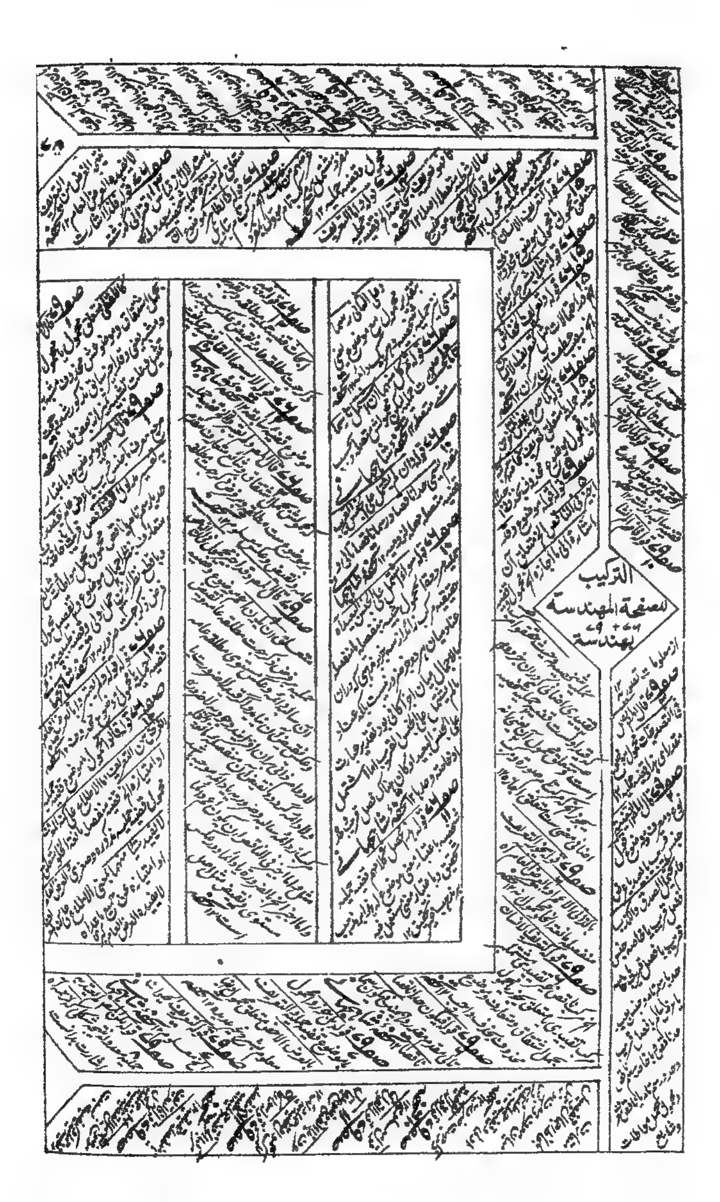
والتعريف بالفصل القريب حد وبالخاصة رسم فان كان مع الجنس القريب فتام والا فناقص ولم يعتبروا بالعرض العام

او بوجه يمتاز عما عداه كما اذا تصورت الانسان بانه حيوان ناطق فقد تصورت الحيوان في ضمن الانسان باحد الوجهين لكن لما كان الاخص اقل وجودا في العقل واخفى في نظره شان المعرف ان يكون اعرف من المعرف لم يجز ان يكون الاخص ايضا وقد علم من تعريف المعرف بالمحمول عليه انه لا يجوز ان يكون مباينا للمعرف فتعين ان يكون مساويا ثم ينبغي ان يكون اعرف من المعرف في نظر العقل لانه معلوم موصل الى تصور مجهول هو المعرف لا اخفى ولا مساويا في الخفاء والظهور قوله بالفصل القريب المعرف لابد ان يشتمل على امر يخص المعرف ويساويه بناء على ما سبق من اشتراط المساواة فهذا الامر ان كان ذاتيا كان فصلا قريبا وان كان عرضيا كان خاصة لا محالة فعلى الاول المعرف يسمى حدا وعلى الثاني رسما ثم كل منهما ان يشتمل على الجنس القريب يسمى حدا تاما ورسما تاما وان لم يشتمل على الجنس القريب بل يشتمل على الجنس البعيد او كان هناك فصل قريب وحده او خاصة وحدها يسمى حدا ناقصا ورسما ناقصا وفيه محل كلام وفيه مباحث لا يسعها المقام قوله ولم يعتبروا بالعرض العام قالوا الغرض من التعريف اما الاطلاع على كنه المعرف او امتيازه عن جميع ما عداه والعرض العام لا يفيد شيئا منهما فلذا لم يعتبر في مقام التعريف والظاهر ان غرضهم من ذلك انه لم يعتبر منفردا واما التعريف بمجموع مركب واحد منها مع العرض العام لكن المجموع كما صرح التعريف الانسان بماش مستقيم القامة مثلا وتعريف الخفاش بطائر ولود فهو تعريف بخاصة مركبة معتبرة عندهم

الاقسام المعرف وعدم اعتبار العرض العام في التصورات

او هو مالا يطلبه في افادة الذاتيات وتمييز عما عداه وكما او نقصا قوله الحاجات اي الاعتراضات اجوبتها منها ان الحد التام كالحيوان الناطق لا يجوز حمله على معرفه وهو الانسان لان الحمل يقتضي التغاير والاتحاد من وجه والجواب ان مصحح الحمل هو التغاير من وجه مع الاتحاد في الوجود والتمسك بعينه الانسان


الترتيب
للصفحة المهندسة
بهندسة



التركيب
لصفحة المهندسة

وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم كاللفظي وهو ما يقصد به تفسير مدلول اللفظ

فصل في التصديقات

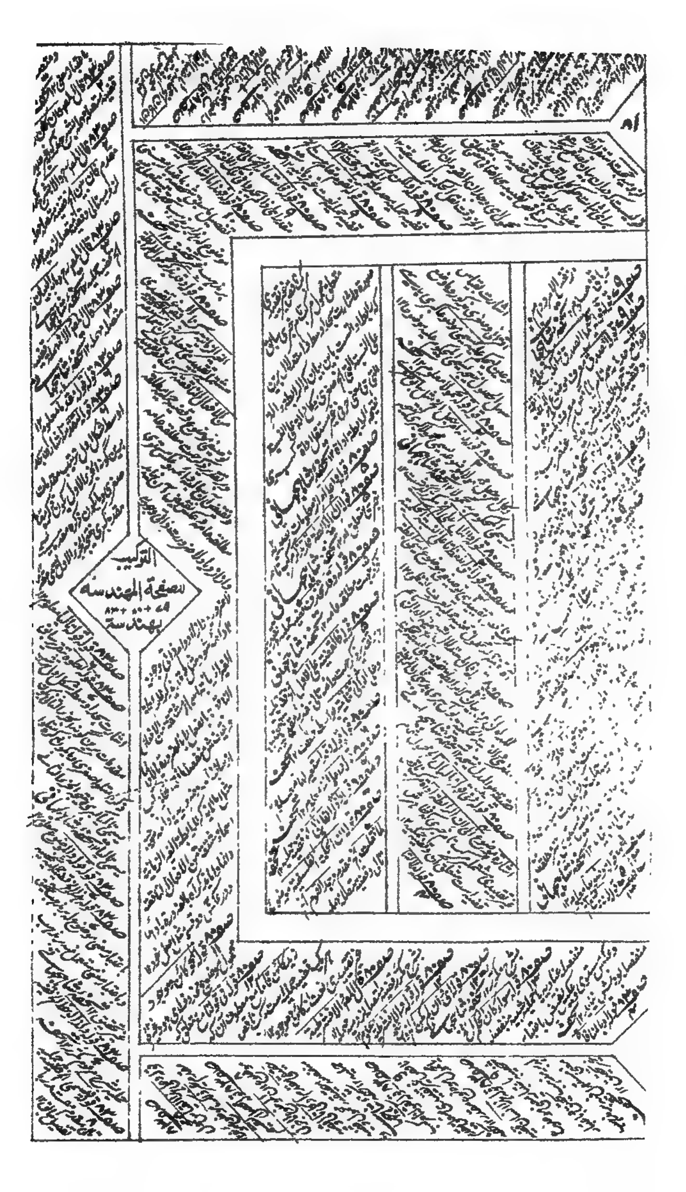
القضية قول يحتمل الصدق والكذب فان كان الحكم فيها بثبوت شيء لشيء أو نفيه عنه فحملية موجبة او سالبة ويسمى المحكوم عليه موضوعا

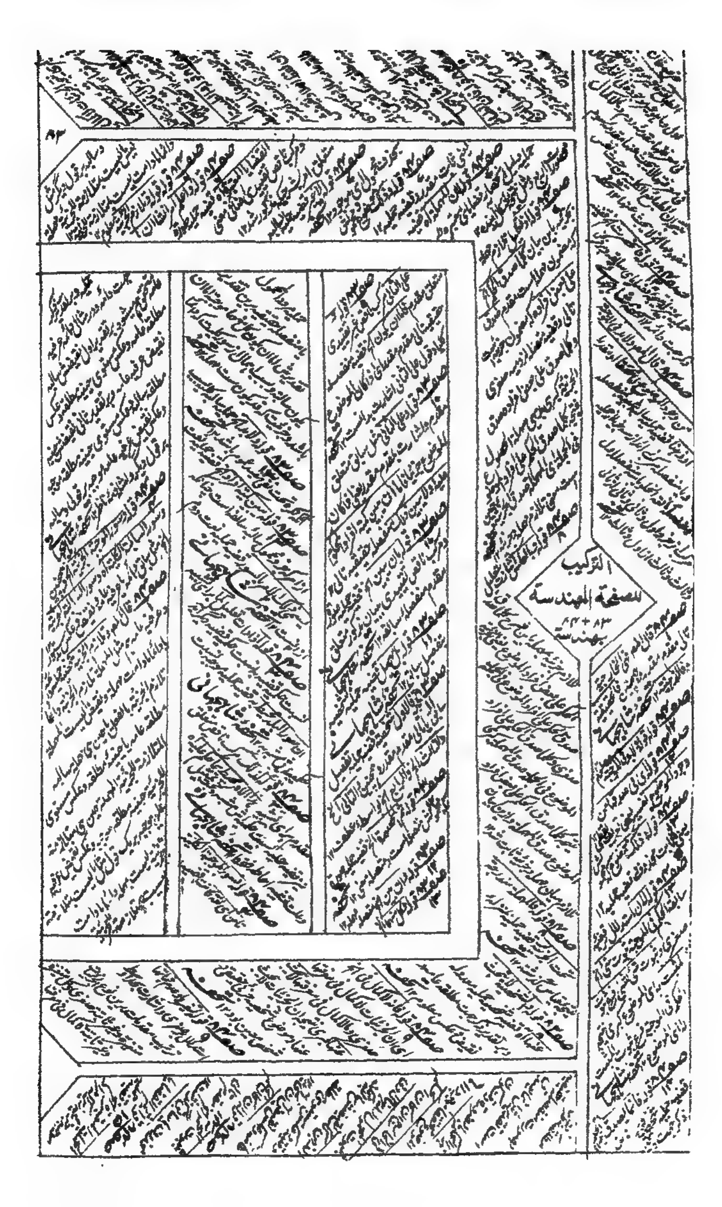
التصديقات تعريف القضية وتقسيمها واقسامها

به بعض المتأخرين قوله وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم هذا اشارة الى اجازة المتقدمين حيث جوّزوا انه يجوز التعريف بالذاتي الاعم كتعريف الانسان بالحيوان فيكون حدا ناقصا او بالعرض الاعم كتعريفه بالماشي فيكون رسما ناقصا بل جوّزوا التعريف بالعرض الاخص ايضا كتعريف الحيوان بالضاحك لكن المصنف لم يقيد به لزعمه انه تعريف بالاخفى وهو غير جائز اصلا قوله كاللفظي اي كما اجيز في التعريف اللفظي ان يكون اعم كقولهم السعدانة نبت قوله تفسير مدلول اللفظ اي تعيين ما وضع له اللفظ من بين المعاني المخزونة في الخاطر فليس فيه تحصيل مجهول من معلوم كما في المعرف الحقيقي فافهم قوله القضية هو القول وهو في عرف هذا الفن يقال للمركب سواء كان مركبا معقولا او ملفوظا فالتعريف يشمل القضية المعقولة والملفوظة قوله يحتمل الصدق والكذب الصدق هو المطابقة للواقع والكذب هو اللامطابقة وهذا المعنى لا يتوقف معرفته على معرفة الخبر والقضية فلا دور قوله موضوعا لانه وضع ليحكم عليه

والمحكوم به محمولا والدال على النسبة رابطة وقد استعير لها هو والا فشرطية

قوله محمولا لانه امر حمل على الموضوع قوله والدال على النسبة رابطة اي اللفظ المذكور في القضية الملفوظة التي تدل على النسبة الحكمية يسمى رابطة تسمية الدال باسم المدلول فان الرابطة حقيقة هي النسبة الحكمية وفي قوله والدال على النسبة اشارة الى ان الرابطة اداة لدلالتها على النسبة التي هي حرف غير مستقل واعلم ان الرابطة قد تذكر في القضية وقد تحذف فالقضية على الاول تسمى ثلاثية وعلى الثاني ثنائية قوله وقد استعير لها هو اعلم ان الرابطة تنقسم الى زمانية تدل على اقتران النسبة الحكمية باحد الازمنة الثلثة وغير زمانية بخلافها وذكر الفارابي ان الحكمة الفلسفية لما نقلت من اللغة اليونانية الى العربية وجد القوم ان الرابطة الزمانية في اللغة العربية هي الافعال الناقصة ولم يجدوا في تلك اللغة رابطة غير زمانية تقوم مقام هست في الفارسية واستين في اليونانية فاستعاروا للرابطة الغير الزمانية لفظة هو وهي ونحوهما مع كونها في الاصل اسماء لا ادوات فهذا ما اشار المص اليه بقوله وقد استعير لها هو وقد تذكر للرابطة الغير الزمانية اسماء مشتقة من الافعال الناقصة نحو كائن وموجود في قولنا زيد كائن قائما او امير موجود شاعرا قوله والا فشرطية اي ان لم يكن الحكم فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فالقضية شرطية سواء كان الحكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى


التركيب
لصفحة المهندسة
بهندسة



الترکیب
للصحة الهندسة
۸۳ + ۲۴
بهندسة

التصديقات

اقسام الحملية باعتبار الموضوع

ويسمى الجزء الاول مقدما والثاني تاليا والموضوع ان كان شخصا معينا سميت القضية شخصية ومخصوصة وان كان نفس الحقيقة فطبيعية والا فان بين كمية افراده كلا او بعضا فمحصورة كلية او جزئية وما به البيان سورا والا فمهملة

او نفي ذلك الثبوت او بالمنافاة بين النسبتين او سلب تلك المنافاة فالاولى شرطية متصلة والثانية شرطية منفصلة واعلم ان حصر القضية في الحملية والشرطية على ما ذكره المصنف عقلي دائر بين النفي والاثبات واما حصر الشرطية في المتصلة والمنفصلة فاستقرائي قوله مقدما لتقدمه في الذكر قوله تاليا لتلوه الجزء الاول قوله والموضوع هذا تقسيم للقضية الحملية باعتبار الموضوع ولاختلاف الاقسام بحسب احوال الموضوع فيسمى ما موضوعه شخص شخصية وعلى هذا القياس ومحصل التقسيم ان الموضوع اما جزئي حقيقي كقولنا هذا انسان او كلي وعلى الثاني فاما ان يكون الحكم على نفس حقيقة هذا الكلي الطبيعي من حيث هي هي او على افراده وعلى الثاني فاما ان يبين كمية افراد المحكوم عليه بان يبين ان الحكم على كلها او على بعضها او لا يبين ذلك بل يهمل فالاول شخصية والثاني طبيعية والثالث محصورة والرابع مهملة ثم المحصورة ان بين فيها ان الحكم على كل افراد الموضوع فكلية وان بين ان الحكم على بعض افراده فجزئية وكل منهما اما موجبة او سالبة ولا بد في كل من تلك المحصورات الاربع من امر يبين كمية افراد الموضوع يسمى كل منها سورا

لا يمكن صدقها اذا كان المثبت له موجودا في الواقع اذ لا يمكن ان يصدق الحكاية بثبوت شيء لما هو معدوم

وتلازم الجزئية ولابد في الموجبة من وجود الموضوع أما محققا فهي الخارجية أو مقدرا فالحقيقية أو ذهنا فالذهنية

حد من سور البلد كما ان سور البلد محيط به كذلك الامر محيط بما حكم عليه من افراد الموضوع فسور الموجبة الكلية هو كل ولام الاستغراق والقضية هنا بما من الكلمات وسور الموجبة الجزئية هو بعض وواحد ... ونظائرهما وسور السالبة الكلية لا شيء ولا واحد ونظائرهما وسور السالبة الجزئية ليس كل وليس بعض وبعض ليس ... قوله وتلازم الجزئية واعلم ان القضايا المعتبرة في العلوم ...

في صدقها من وجود الموضوع ... المثبت له اعني الموضوع ... الصدق ... كان الموضوع محققا موجودا في الخارج ... الحكم

بثبوت المحمول له ... في الذهن ... القضايا الكلية ... وجود ...

التصديقات
قسم الحملية باعتبار حرف السلب

وقد يجعل حرف السلب جزءاً من جزء فتسمى معدولة والا فمحصلة وقد يصرح

بكيفية النسبة فموجهة وما به البيان جهة والا فمطلقة

لان الحكم فيها اما على الموضوع الموجود في الخارج محققا نحو كل انسان حيوان يعني ان كل انسان موجود في الخارج حيوان في الخارج او على الموضوع الموجود في الخارج مقدرا نحو كل انسان حيوان يعني ان كل ما لو وجد في الخارج كان انسانا فهو على تقدير وجوده في الخارج حيوان فهذا الوجود المقدر انما اعتبر في الافراد الممكنة لا الممتنعة كافراد اللاشيء وشريك الباري او اما على الموضوع الموجود في الذهن نحو كل شريك الباري ممتنع يعني ان كل ما يفرضه العقل شريك الباري فهو موصوف في الذهن بالامتناع وهذا انما اعتبر في الموضوعات التي ليست لها افراد ممكنة التحقق في الخارج قوله حرف السلب كلا وليس وغيرهما مما يكون في معنى السلب

جزءا اي من الموضوع فقط او من المحمول فقط او من كليهما فالقضية الاولى معدولة الموضوع والثانية معدولة المحمول والثالثة معدولة الطرفين قوله معدولة لان حرف السلب موضوع للسلب فاذا استعمل لا في هذا المعنى كان معدولا عن معناه الاصلي فسميت القضية التي هذا الحرف جزء من جزئيها معدولة

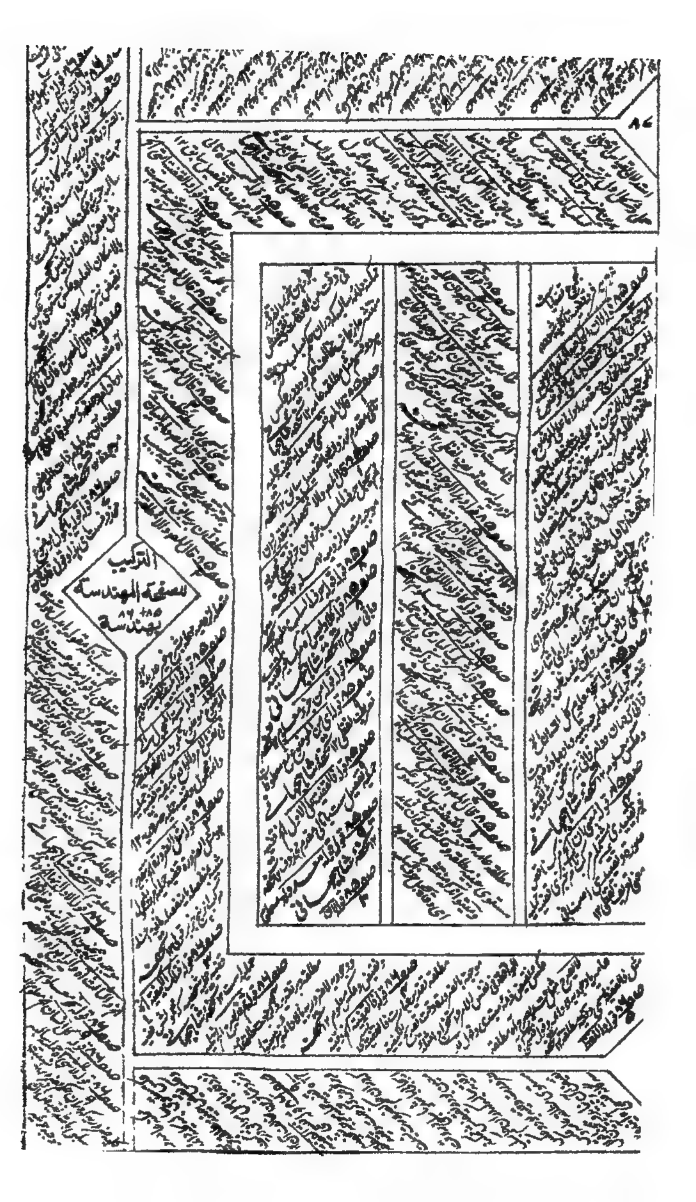
والا فسمي محصلة القضية التي لا يكون حرف السلب جزءا من جزء فيها تسمى محصلة قوله بكيفية نسبة آه

نسبة المحمول الى الموضوع سواء كانت ايجابية او سلبية تكون لا محالة مكيفة في نفس الامر والواقع بكيفية

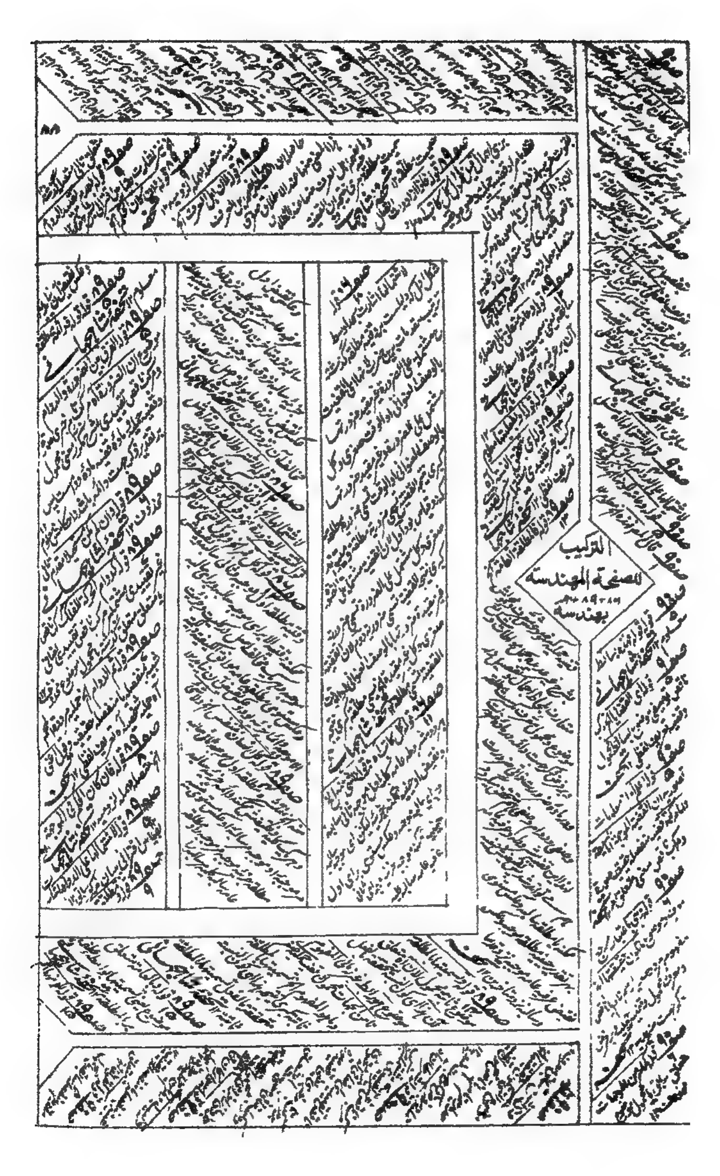
فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة ما دام ذات الموضوع موجودة فضرورية مطلقة او ما دام وصفه فمشروطة عامة او في وقت معين فوقتية مطلقة

مثل الضرورة والدوام والامكان والامتناع وغير ذلك فتلك الكيفية بما في نفس الامر تسمى مادة القضية ثم قد يصرح في القضية بان تلك النسبة مكيفة في نفس الامر بكيفية كذا فالقضية تسمى موجهة وقد لا يصرح بذلك فتسمى القضية مطلقة واللفظ الدال عليها في القضية الملفوظة والصورة العقلية الدالة عليها في القضية المعقولة يسمى جهة القضية فان تطابقت الجهة والمادة صدقت القضية كقولنا كل انسان حيوان بالضرورة والا كذبت كقولنا كل انسان حجر بالضرورة **قوله فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة** اي ان يكون الحكم في القضية الموجبة او السلبية ضروريا اي ممتنع الانفكاك من الموضوع على حسب اعتقاده فالاولى اي الضرورة ما دام ذات الموضوع موجودة نحو كل انسان حيوان بالضرورة ولا شيء من الانسان بحجر بالضرورة وتسمى القضية ضرورية مطلقة لاشتمالها على الضرورة وعدم تقييد الضرورة بالوصف العنواني او الوقت والثانية اي انها ضرورية ما دام الوصف العنواني ثابتا لذات الموضوع نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا ولا شيء من الكاتب بساكن الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا فتسمى مشروطة عامة لاشتراط الضرورة بالوصف العنواني وكون القضية اعم من المشروطة الخاصة كما سيأتي والثالث اي انها ضرورية في وقت معين نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت حيلولة الارض بينه وبين الشمس ولا شيء من القمر بمنخسف بالضرورة وقت التربيع فتسمى وقتية مطلقة

التصديقات
الموجهات وشرحها واقسام
البسائط



الترکیب
لصفحة الهندسة
٨٥ ٨٦
بهندسة



الترکیب
الصفحة المهندسة
بهندسة

وغير معين فمنتشرة مطلقة او بدا وامّا ما دام الذات فدائمة

مطلقة او ما دام الوصف فعرفية عامة وبفعليتها فمطلقة عامة

تقييد الضرورة بالوقت عدم تقييد القضية باللادوام الراجع الى الضرورتية في وقت من الاوقات كقولنا

كل انسان متنفس بالضرورة وقتا ما ولا شيء من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتا ما فسمي منتشرة مطلقة لكون

وقت الضرورة فيها منتشرا اي غير معين عدم تقييد القضية باللادوام **قوله** فدائمة مطلقة العرف

الضرورة والدوام ان الضرورة هي استحالة انفكاك شيء عن شيء والدوام عدم انفكاكه عنه وان لم يكن محالا

كدوام الحركة للفلك ثم الدوام اعني عدم انفكاك النسبة الايجابية والسلبية عن الموضوع اما ذاتي او وصفي

فان كان الحكم في الموجهة بالدوام الذاتي اي بعدم انفكاك النسبة عن الموضوع ما دام ذات الموضوع

موجودة سميت القضية دائمة لاشتمالها على الدوام ومطلقة لعدم تقييد الدوام بالوصف العنواني وان كان

الحكم بالدوام الوصفي اي بعدم انفكاك النسبة عن ذات الموضوع ما دام الوصف العنواني ثابتا لتلك الذات

سميت عرفية لان اهل العرف يفهمون هذا المعنى من القضية السالبة بل من الموجبة ايضا عند الاطلاق فاذا قيل

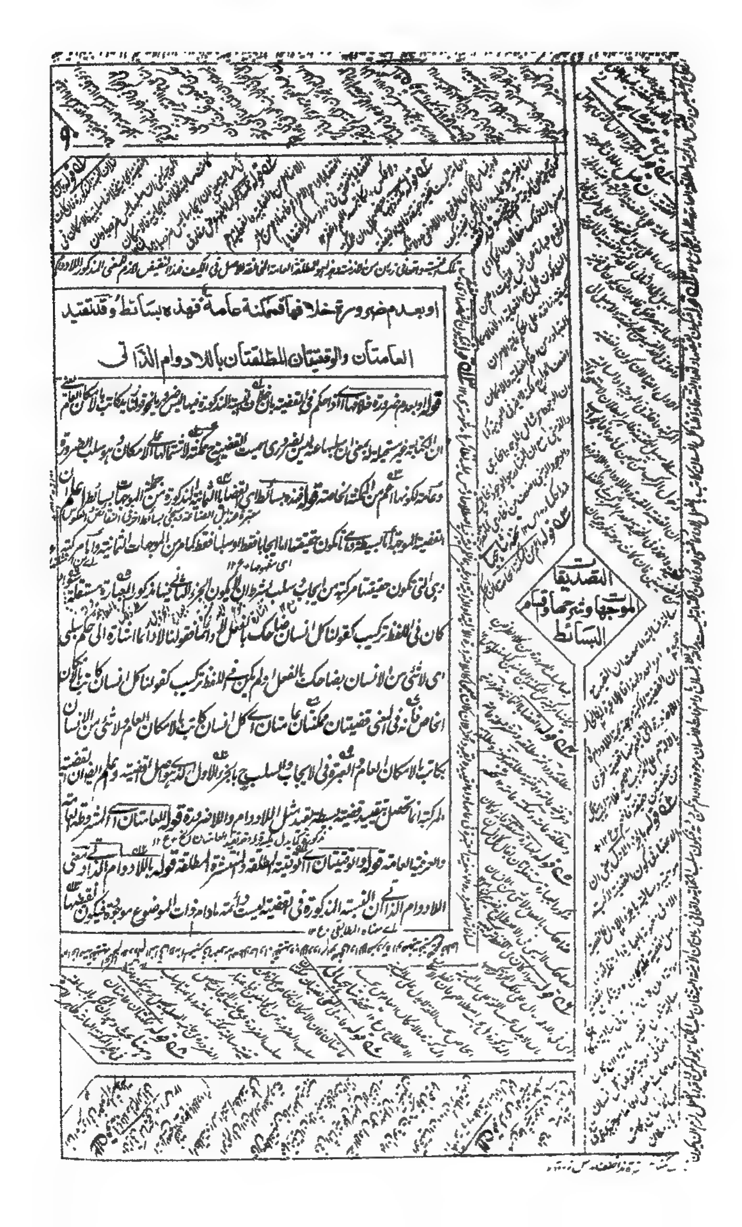
لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع فهموا ان الحكم ثابت دائما ما دام كاتبا وعامة لكونها اعم من العرفية الخاصة التي يجيء ذكرها

قوله وبفعليتها اي بتحقق النسبة بالفعل فالمطلقة العامة هي التي حكم فيها بكون النسبة متحققة بالفعل اي

في احد الازمنة الثلثة وتسميتها بالمطلقة لان الامر المفهوم من القضية عند اطلاقها وعدم تقييدها بالضرورة

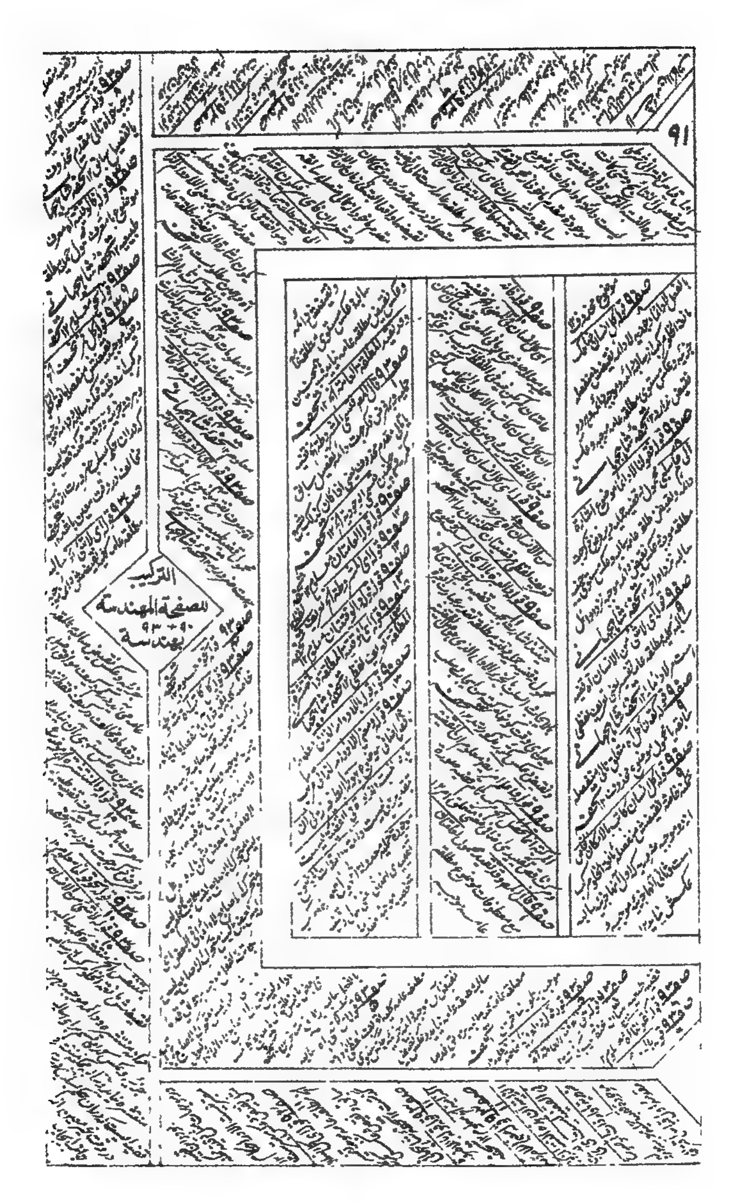
او بالدوام او غير ذلك من الجهات وبالعامة لكونها اعم من الوجودية اللادائمة واللاضرورية على ما يجيء

التصديقات الموجهات واقسامها البسائط

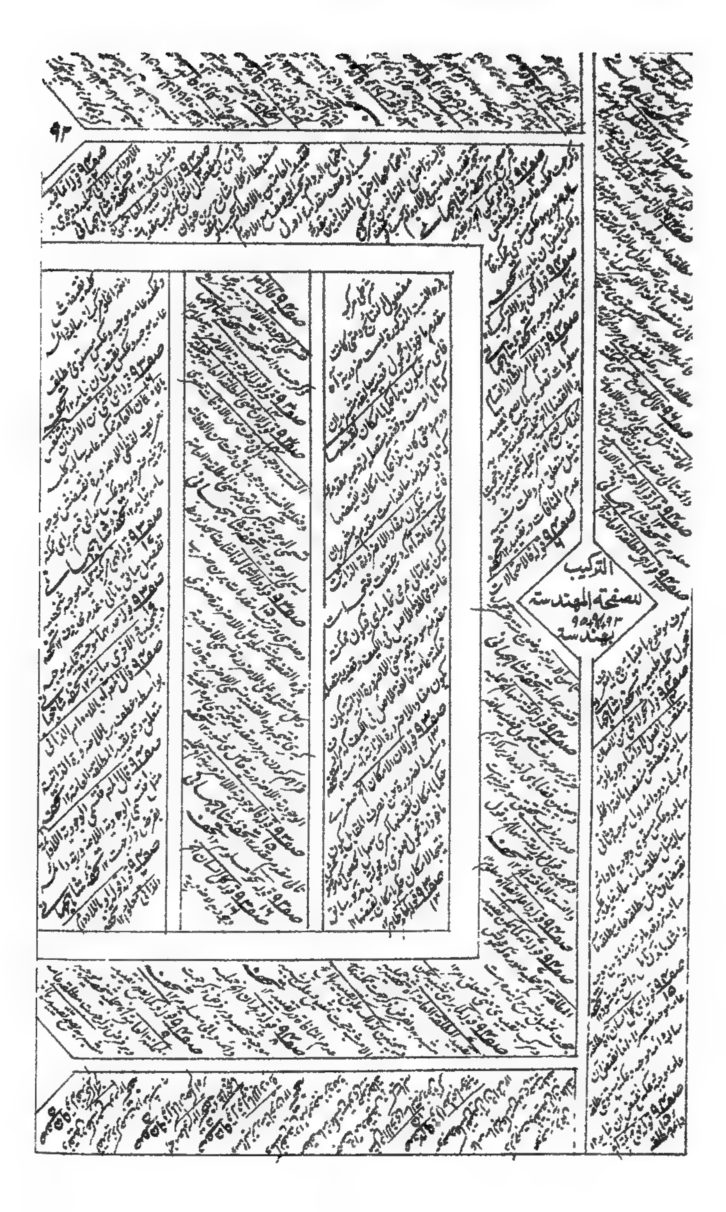


او بعدم ضرورة خلافها فممكنة عامة فهذه بسائط وقد تقيد العامتان والوقتيتان المطلقتان باللادوام الذاتي

قوله او بعدم ضرورة خلافها اي او الحكم في القضية بان النسبة المذكورة فيها ليس ضرورية نحو قولنا كل كاتب بالامكان العام ان الكتابة غير ضرورية بمعنى ان سلبها عنه ليس بضروري سميت القضية حينئذ ممكنة لاشتمالها على الامكان وهو سلب الضرورة وعامة لكونها اعم من الممكنة الخاصة قوله فهذه بسائط اي القضايا الثمانية المذكورة من الموجهات بسائط اعلم ان القضية الموجهة البسيطة هي التي تكون حقيقتها اما ايجابا فقط او سلبا فقط كما مر من الموجهات الثمانية واما المركبة وهي التي تكون حقيقتها مركبة من ايجاب وسلب بشرط ان لا يكون الجزء الثاني فيها مذكورا بعبارة مستقلة كان في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان ضاحك بالفعل لا دائما فقولنا لا دائما اشارة الى حكم سلبي اي لا شيء من الانسان بضاحك بالفعل وان لم يكن في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان كاتب بالامكان الخاص فانه في المعنى قضيتان ممكنتان عامتان اي كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام فالعبرة في الايجاب والسلب بالجزء الاول الذي هو صدر القضية وعلم ايضا ان القضية المركبة انما تحصل بتقييد قضية بسيطة بقيد مثل اللادوام واللاضرورة قوله العامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة قوله والوقتيتان اي الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة قوله باللادوام الذاتي معنى اللادوام الذاتي ان النسبة المذكورة في القضية ليست دائمة ما دام ذات الموضوع موجودة فيكون نقيضها



التركيب
للصفحة المهندسة
٩٠ - ٩٣
بهندسة


التركيب
للصفحة المهندسة
٩٥،٩٤،٩٣
بهندسة

فتسمى المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة وقد تقيد المطلقة العامة باللاضرورة الذاتية فتسمى الوجودية اللاضرورية

واما البتة في بيان ... فيكون اشارة الى قضية مطلقة عامة مخالفة للاصل في الكيف موافقة في الكم فافهم قوله المشروطة الخاصة اي هي المشروطة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا لا دائما اي لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قوله والعرفية الخاصة اي هي العرفية العامة المقيدة باللادوام الذاتي كقولنا بالدوام لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لا دائما اي كل كاتب ساكن الاصابع بالفعل قوله الوقتية والمنتشرة الوقتية هي الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة باللادوام الذاتي حذف من اسمها لفظ الاطلاق فسميت الاولى وقتية والثانية منتشرة فالوقتية هي الوقتية المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت الحيلولة لا دائما اي لا شيء من القمر بمنخسف بالفعل والمنتشرة هي المنتشرة المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو لا شيء من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتا ما لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل قوله باللاضرورة الذاتية معنى اللاضرورة الذاتية ان هذه النسبة المذكورة في القضية ليست ضرورية ما دام ذات الموضوع موجودة فيكون هذا حكما بامكان نقيضها لان الامكان هو سلب الضرورة عن الطرف المقابل كما مر فيكون مفهوم اللاضرورة الذاتية ممكنة عامة مخالفة للاصل في الكيف قوله الوجودية اللاضرورية لان معنى المطلقة العامة هو فعلية النسبة ووجودها في وقت من الاوقات ولاشتمالها على اللاضرورة فالوجودية اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية نحو كل انسان متنفس بالفعل لا بالضرورة اي لا شيء من الانسان بمتنفس بالامكان العام فهي مركبة من مطلقة عامة وممكنة عامة احدهما موجبة والاخرى سالبة

لكونها مشتملة على معنى الوجود اي فعلية النسبة وعلى اللاضرورة الذاتية ...

التصديقات الموجهات وشرح احكام الموجهات

او باللادوام الذاتي فتسمى الوجودية اللادائمة

اما باللادوام الذاتي انما قيدنا اللادوام بالذاتي لان تقييد العامتين باللادوام الوصفي غير صحيح ضرورة منافاة اللادوام بحسب الوصف مع الدوام بحسب الوصف نعم يمكن تقييد الوقتيتين المطلقتين باللادوام الوصفي ايضا لكن هذا التركيب غير معتبر عندهم واعلم انه كما يصح تقييد هذه القضايا الاربع باللادوام الذاتي كذلك يصح تقييدها باللاضرورة الذاتية وكذلك يصح تقييدها سوى المشروطة العامة من تلك الجملة باللاضرورة الوصفية فالاحتمالات الحاصلة من ملاحظة كل من تلك القضايا الاربع مع كل من تلك القيود الاربعة ستة عشر ثلثة منها غير صحيح واربعة منها صحيحة معتبرة والتسعة الباقية صحيحة غير معتبرة واعلم ايضا انه كما يمكن تقييد المطلقة العامة باللادوام واللاضرورة الذاتيتين كذلك يمكن تقييدها باللادوام واللاضرورة الوصفيتين وهذان ايضا من الاحتمالات الصحيحة الغير المعتبرة وكما يصح تقييد الممكنة العامة باللاضرورة الذاتية يصح تقييدها باللاضرورة الوصفية وكذا باللادوام الذاتي والوصفي لكن هذه المحتملات المذكورة ايضا غير معتبرة عندهم وينبغي ان تعلم ان التركيب لا ينحصر فيما اشرنا اليه بل يحتمل الاشارة الى بعض آخر ويمكن تركيبات كثيرة اخر لم يتعرضوا لها لكن لتفطن بعد التنبيه لما ذكرناه تمكن من استخراج اي قدر شاء

قوله الوجودية اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو لا شيء من الانسان بمتنفس بالفعل لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل فهي مركبة من مطلقتين عامتين احدهما موجبة والاخرى سالبة

كما يكون في الممكنة الخاصة ١٢

وقد تقيد الممكنة العامة باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فتسمى

الممكنة الخاصة وهذه مركبات لان اللادوام اشارة الى مطلقة عامة

واللاضرورة الى ممكنة عامة مخالفتي الكيفية وموافقتي الكمية لما قيد

بهما **فصل** الشرطية متصلة ان حكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى او نفيها

قوله باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا كما اذا حكم في الممكنة العامة باللاضرورة عن الجانب المخالف فقد يحكم

باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فحينئذ القضية مركبة من ممكنتين عامتين ضرورة ان سلب الضرورة من الجانب

المخالف هو امكان الطرف الموافق وسلب ضرورة الطرف الموافق هو امكان الطرف المقابل فيكون

الحكم في القضية بامكان الطرف الموافق وبامكان الطرف المقابل نحو كل انسان كاتب بالامكان الخاص

فان معناه كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام قوله وهذه مركبات

اي هذه القضايا السبع المذكورة وهي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة والوجودية

اللاضرورية والوجودية اللادائمة والممكنة الخاصة قوله مخالفتي الكيفية اي في الايجاب والسلب وقد مر بيان

ذلك في بيان معنى اللادوام واللاضرورة واما الموافقة في الكم والجزئية فلان الموضوع في القضية المركبة

امر واحد قد حكم عليه بحكمين مختلفين بالايجاب والسلب فان كان الحكم في الجزء الاول على كل الافراد كان في

الثاني ايضا على كلها وان كان على بعض في الاول فكذا في الثاني قوله لما قيد بهما اي القضية التي قيدت

اي باللادوام واللاضرورة يعني جعل القضية قوله على تقدير اخرى سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين

او مختلفتين فتعم ايجابا كلما لم يكن حيوانا لم يكن انسانا متصلة موجبة فالمتصلة الموجبة ما حكم فيها بالاتصال

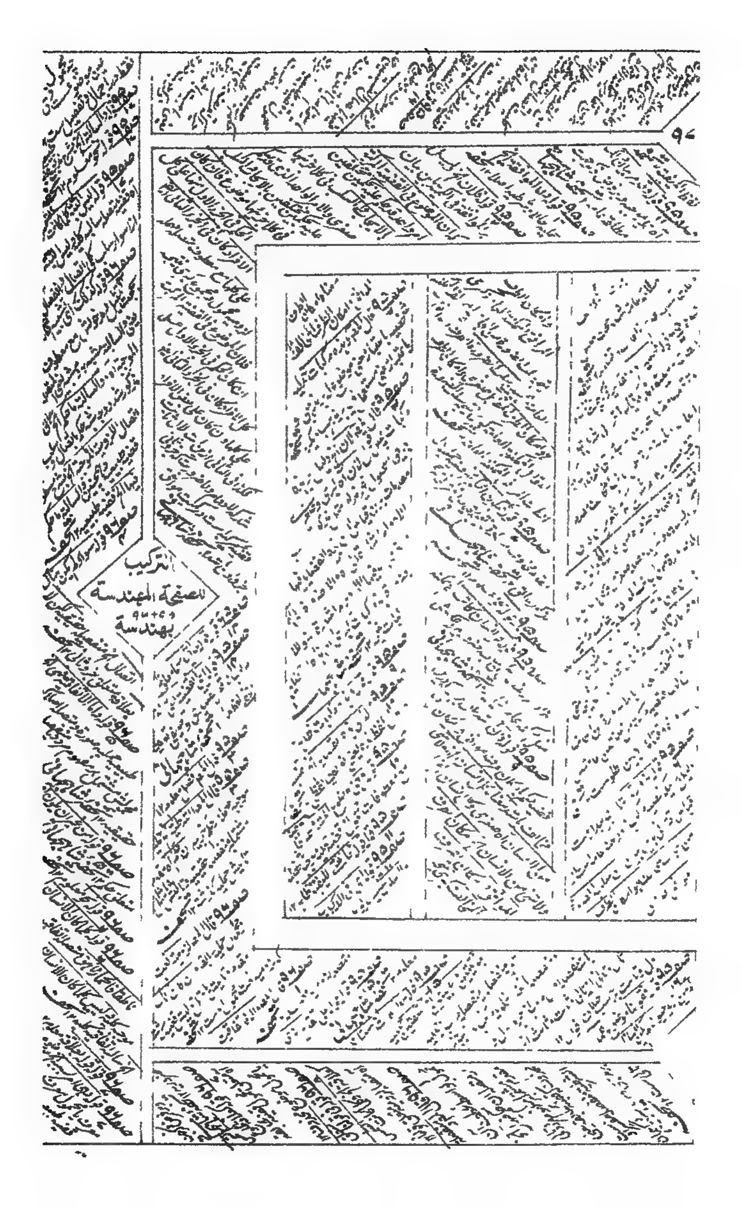
بين النسبتين والسالبة ما حكم فيها بسلب اتصالهما نحو ليس البتة كلما كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا

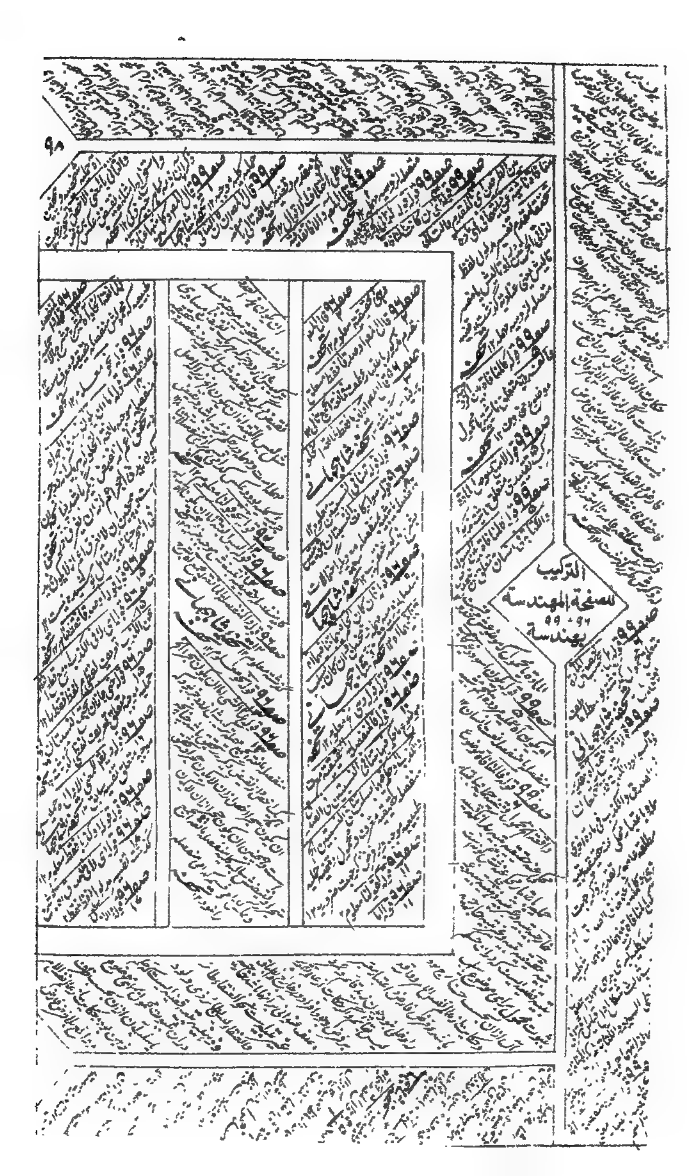
التصديقات الشرطية وتعريفها وتقسيمها

المنفصلة واقسامها وتعريفها

او سلبيتين ان كان ذلك بعلاقة والا فاتفاقية ومنفصلة ان حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما صدقا وكذبا معا وهي الحقيقية او صدقا فقط فمانعة الجمع او كذبا فقط فمانعة الخلو

وتسمى لزومية ما حكم فيها بالاتصال بعلاقة والسالبة ما حكم فيها بانه ليس هناك اتصال بعلاقة سواء لم يكن هناك اتصال او كان لكن لا بعلاقة واما الاتفاقية فهي ما حكم فيها بمجرد الاتصال ونفيه من غير ان يكون ذلك مستندا الى العلاقة نحو كلما كان الانسان ناطقا فالحمار ناهق وليس كلما كان الانسان ناطقا كان الفرس ناهقا **قوله** بعلاقة وهي شيء بسببه يستصحب المقدم التالي كالعلاقة طلوع الشمس لوجود النهار في قولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود **قوله** بتنافي النسبتين اي كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فما كان الحكم فيها بتنافيهما فهي منفصلة موجبة وان كان لسلب تنافيهما فهي منفصلة سالبة **قوله** وهي الحقيقية فالمنفصلة الحقيقية ما حكم فيها بتنافي النسبتين في الصدق والكذب كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا او حكم فيها بسلب تنافي النسبتين في الصدق والكذب كقولنا ليس البتة اما ان يكون هذا العدد زوجا او منقسما بمتساويين والمنفصلة المانعة الجمع ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الصدق فقط كقولنا اما ان يكون شجرا او حجرا والمنفصلة المانعة الخلو ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الكذب فقط كقولنا اما ان يكون زيد في البحر واما ان لا يغرق **قوله** او صدقا فقط اي لا في الكذب او مع قطع النظر عن الكذب حتى جاز ان تجتمع النسبتان في الكذب وان لا تجتمعا وتقع للمعنى الاول مانعة الجمع بالمعنى الاخص وللثاني بالمعنى الاعم **قوله** او كذبا فقط اي لا في الصدق او مع قطع النظر عن الصدق فالاول مانعة الخلو بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم


تركيب
الصفحة المهندسة
٩٦+٩٧
بهندسة


التركيب
للصفحة المهندسة
٩٦ - ٩٩



التصديقات
قسم الشرطية المتصلة
وتعريفها

وكل منهما عنادية ان كان التنافي لذاتي الجزئين والا فاتفاقية ثم الحكم في الشرطية ان كان على جميع تقادير المقدم فكلية او بعضها مطلقا فجزئية او معينا فشخصية والا فمهملة

قوله لذاتي الجزئين اي ان كانت المنافاة بين الطرفين اي المقدم والتالي منافاة ناشية عن ذاتي الجزئين ماهيتهما كالمنافاة بين الزوجية والفردية لا عن خصوص المادة كالمنافاة بين السواد والكتابة في انسان يكون اسود غير كاتب او يكون كاتبا غير اسود فالمنافاة بين طرفي هذه المنفصلة واقعة لا لذاتيهما بل بحسب خصوص المادة اذ قد يجتمع السواد والكتابة في الصدق او في الكذب في مادة اخرى فهذه منفصلة حقيقية اتفاقية وتلك منفصلة عنادية قوله والحكم الخ ... ان الحملية تنقسم الى محصورة ومهملة وشخصية وطبيعية كذلك الشرطية ايضا سواء كانت متصلة او منفصلة تنقسم الى المحصورة الكلية والجزئية والمهملة والشخصية ولا تتحقق الطبيعية ههنا قوله على جميع تقادير المقدم كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله فكلية وسورها في المتصلة الموجبة كلما ومهما ومتى وفي المنفصلة دائما وابدا ونحوهما وفي السالبة فيهما ليس البتة قوله او بعضها مطلقا اي على بعض غير معين كقولك قد يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا قوله فجزئية وسورها في الموجبة متصلة كانت او منفصلة قد يكون وفي السالبة كذلك قد لا يكون قوله فشخصية كقولنا ان جئتني اليوم فاكرمتك قوله والا اي وان لم يكن الحكم على جميع تقادير المقدم ولا على بعضها بان سكت عن بيان الكلية والبعضية مطلقا ومعينا قوله فمهملة نحو اذا كان الشيء انسانا كان حيوانا قوله في الاصل اي قبل دخول اداة الاتصال والانفصال عليها

وطرفا الشرطية في الاصل قضيتان حمليتان او متصلتان او منفصلتان او مختلفتان الا انهما خرجتا بزيادة اداة الاتصال والانفصال عن التمام

فصل التناقض اختلاف القضيتين بحيث يلزم لذاته من صدق كل كذب الاخرى

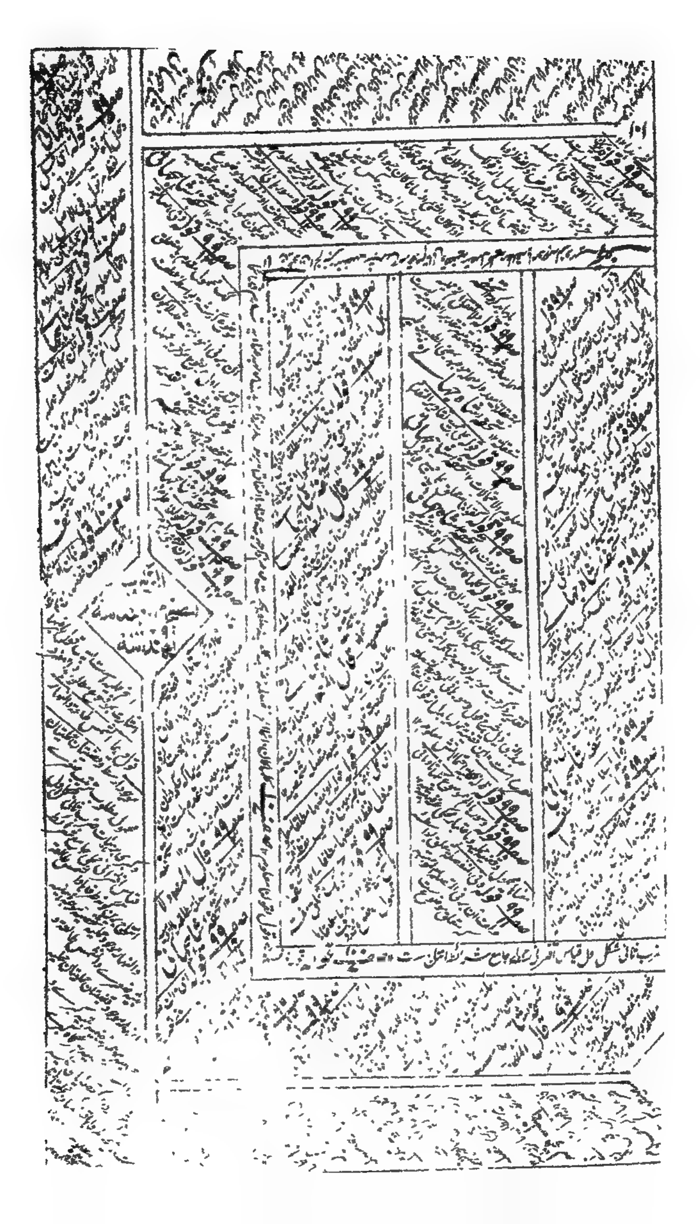
قوله حمليتان كقولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فان فيها وهما الشمس طالعة والنهار موجود قضيتان حمليتان قوله او متصلتان كقولنا كلما كان ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فكلما لم يكن النهار موجودا لم تكن الشمس طالعة [illegible] او كقولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود [illegible] الشمس [illegible] طالعة [illegible] منفصلتان قوله او منفصلتان كقولنا كلما كان دائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا [illegible] اما ان يكون العدد [illegible] [illegible] قوله او مختلفتان بان يكون احدهما حملية والاخرى متصلة او احدهما حملية والاخرى منفصلة او احدهما متصلة والاخرى منفصلة [illegible]

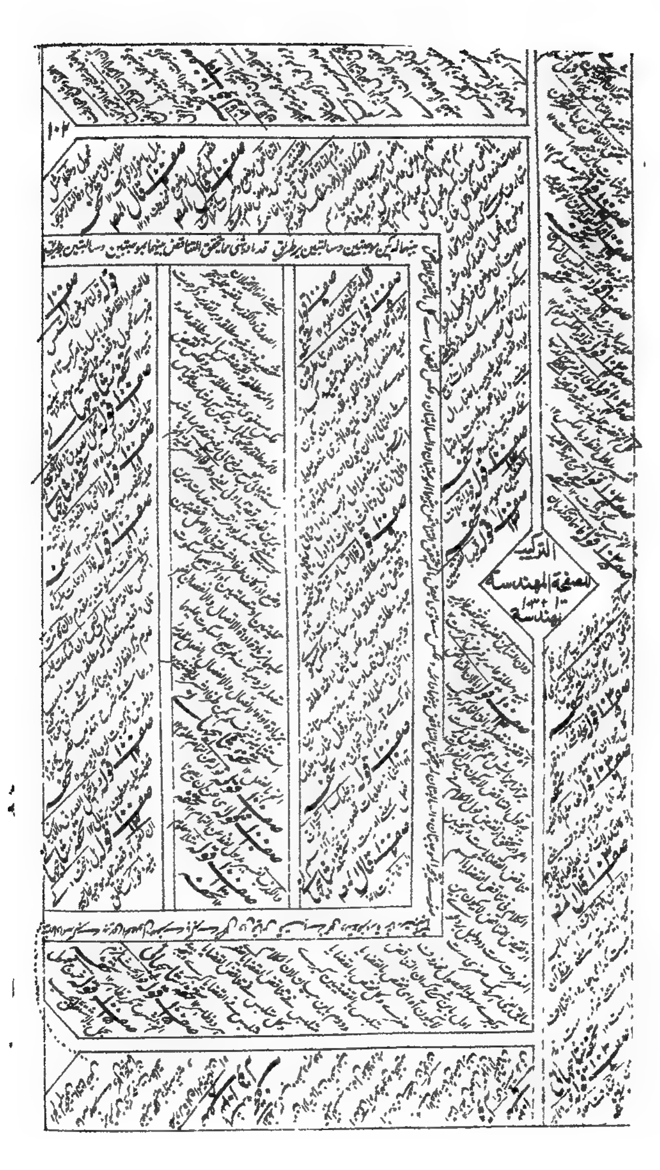
وعليك باستخراج ما تركنا من الامثلة قوله عن التمام اي عن ان يصح السكوت عليها او يحتمل الصدق والكذب مثلا قولنا الشمس طالعة مركب خبري يحتمل الصدق والكذب اعني بالقضية [illegible] دخلت عليه اداة الاتصال مثلا وقلت ان كانت الشمس طالعة لم يصح ان تسكت عليه ولم يحتمل الصدق والكذب بل احتاج الى ان تضم اليه فالنهار موجود قوله اختلاف القضيتين قيد بالقضيتين [illegible] ان [illegible] التناقض لا يكون بين المفردات على ما قيل [illegible] الكلام في تناقض القضايا قوله بحيث [illegible] القيد اختلاف [illegible] بين الموجبة والسالبة الجزئيتين [illegible] لا يتحقق التناقض بين الجزئيتين

لتصديقات

حكم طرفي الشرطية

والتناقض




الترکیب
للصفحة المهندسة
١٠ ١٣٠١
هندسة



وبالعكس ولا بد من الاختلاف في الكم والكيف والجهة والاتحاد فيما عداها فالنقيض للضرورية الممكنة العامة

قوله وبالعكس اي يلزم من كذب كل من النقيضين صدق الاخرى وخرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الكليتين فانهما قد تكذبان معا نحو لا شيء من الحيوان بانسان وكل حيوان انسان فلم يتحقق التناقض بين الكليتين الا فقد يعلم ان النقيضين لو كانتا محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما سيصرح به المصنف قوله ولا بد من الاختلاف اي يشترط في التناقض ان يكون احدى النقيضين موجبة والاخرى سالبة ضرورة ان الموجبتين والسالبتين قد يجتمعان في الصدق والكذب كما تحقق ان كان النقيضان محصورتين يجب اختلافهما في الكم ايضا كما مر ثم ان كانتا موجهتين يجب اختلافهما في الجهة فان الضروريتين قد تكذبان معا كقولنا كل انسان كاتب بالضرورة ولا شيء من الانسان بكاتب بالضرورة والممكنتين قد تصدقان معا كقولنا كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام قوله والاتحاد فيما عداها اي يشترط في التناقض اتحاد النقيضين فيما عدا الامور الثلاثة المذكورة اعني الكيف والكم والجهة وقد ضبطوا هذا الاتحاد في ضمن الاتحاد في امور ثمانية قال قائلهم شعر

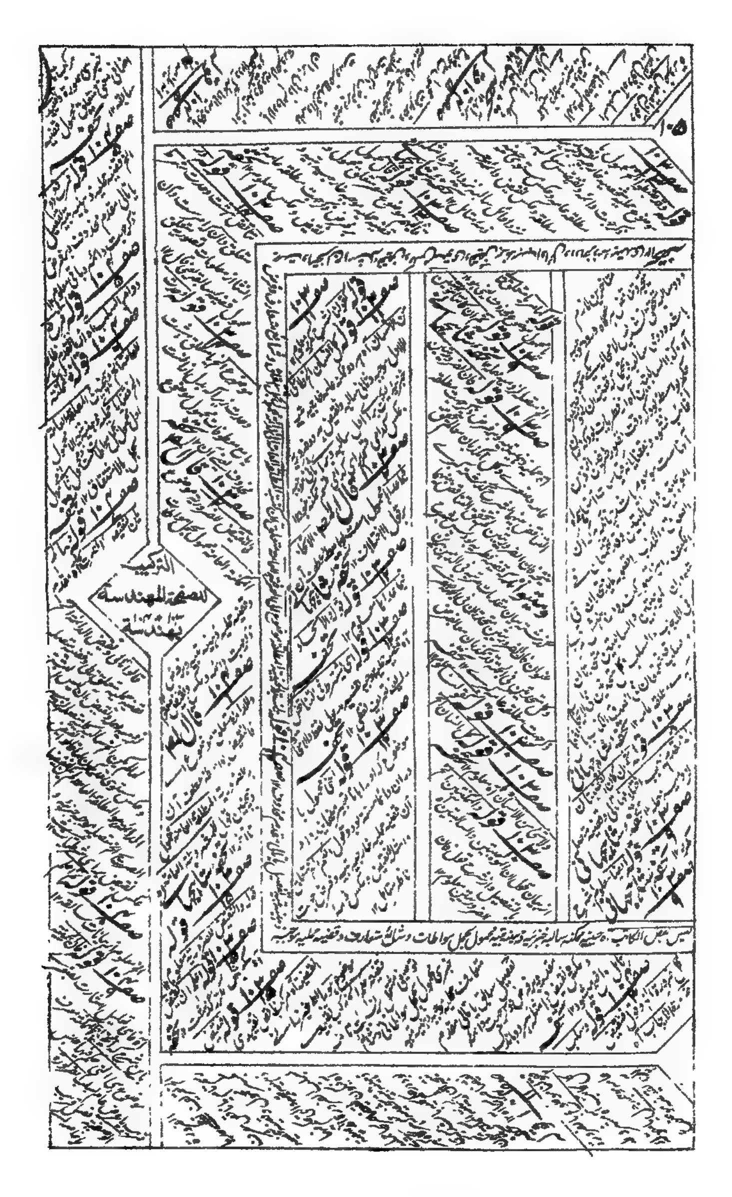
در تناقض هشت وحدت شرط دان	وحدت موضوع و محمول و مكان
وحدت شرط و اضافت جزو كل	قوت و فعل است در آخر زمان

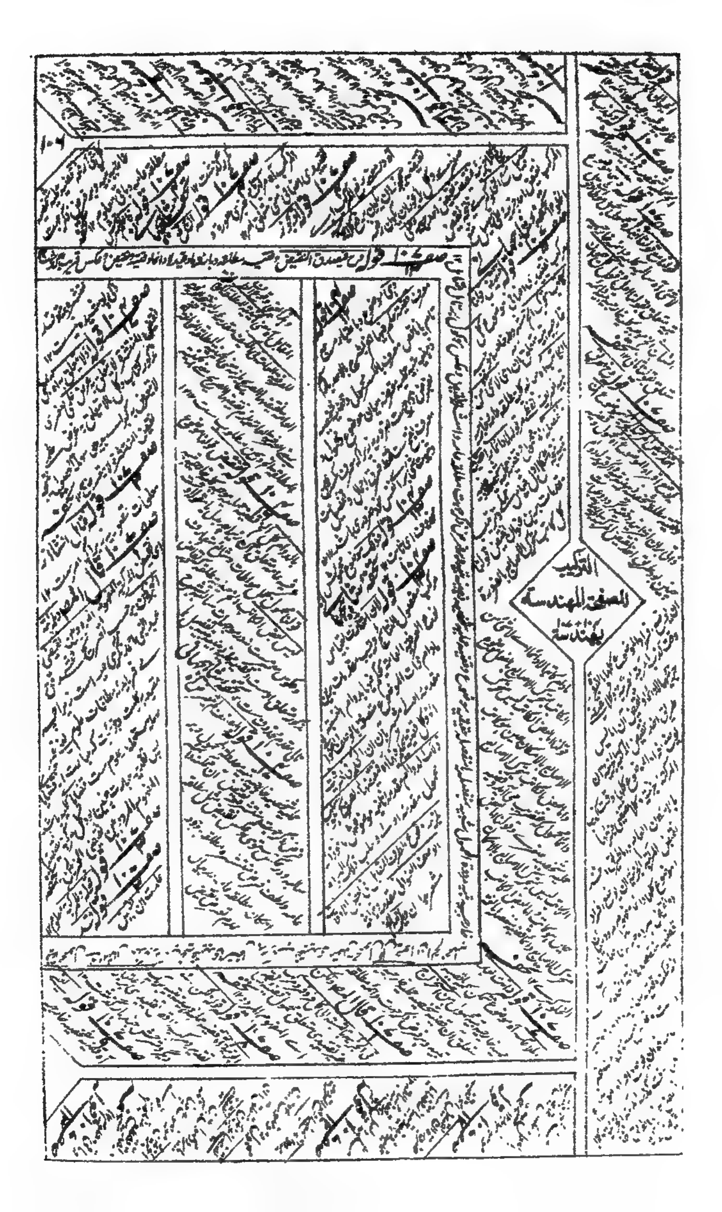
قوله فالنقيض للضرورية اعلم ان نقيض كل شيء رفعه فنقيض القضية التي حكم فيها بالضرورة الايجاب

التصديقات
نقائض الموجهات البسيطة

والدائمة المطلقة العامة وللمشروطة العامة الحينية الممكنة وللعرفية العامة الحينية المطلقة

والسلب في قضية حكم فيها بسلب الضرورة وسلب الضرورة هو عين إمكان الطرف المقابل فنقيض ضرورة الإيجاب هو إمكان السلب ونقيض ضرورة السلب هو إمكان الإيجاب ونقيض الدوام هو سلب الدوام وقد عرفت أنه يلزمه فعلية الطرف المقابل فرفع دوام الإيجاب يلزمه فعلية السلب وسلب دوام السلب يلزمه فعلية الإيجاب فالممكنة العامة نقيض صريح للضرورية المطلقة والمطلقة العامة لازمة لنقيض الدائمة المطلقة وإنما لم يكن نقيضها الصريح وهو اللادوام مفهوماً معتبراً من القضايا المتعارفة [illegible] النقيض الدائمة والمطلقة العامة ثم اعلم أن نسبة الحينية الممكنة إلى المشروطة العامة كنسبة الممكنة العامة إلى الضرورية فإن الحينية الممكنة هي التي حكم فيها برفع الضرورة الوصفية أي الضرورة ما دام الوصف عن الجانب المخالف فتكون نقيضاً صريحاً لها فيكون الحكم فيها بأن الموافق بحسب الوصف نحو قولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الأصابع ما دام كاتباً نقيضه ليس بعض الكاتب بمتحرك الأصابع حين هو كاتب بالإمكان ونسبة الحينية المطلقة وهي قضية حكم فيها بفعلية النسبة حين اتصاف ذات الموضوع بالوصف العنواني إلى العرفية العامة كنسبة المطلقة العامة إلى الدائمة وذلك لأن الحكم في العرفية العامة بدوام النسبة ما دام ذات الموضوع متصفة بالوصف العنواني فنقيضها الصريح هو سلب ذلك الدوام ويلزمه فعلية الطرف المقابل في بعض أوقات الوصف العنواني وقد يسمى الحينية المطلقة المخالفة العرفية العامة مثاله فكيف نقيض قولنا بالدوام كل كاتب متحرك الأصابع ما دام كاتباً قولنا ليس بعض الكاتب بمتحرك الأصابع حين هو كاتب بالفعل والمصنف لم يتعرض لبيان نقيض الوقتية والمنتشرة المطلقتين من البسائط إذ لا يتعلق بذلك غرض


التركيب
للصغرى الهندسية



التصديقات

العكس المستوي وتعريفه

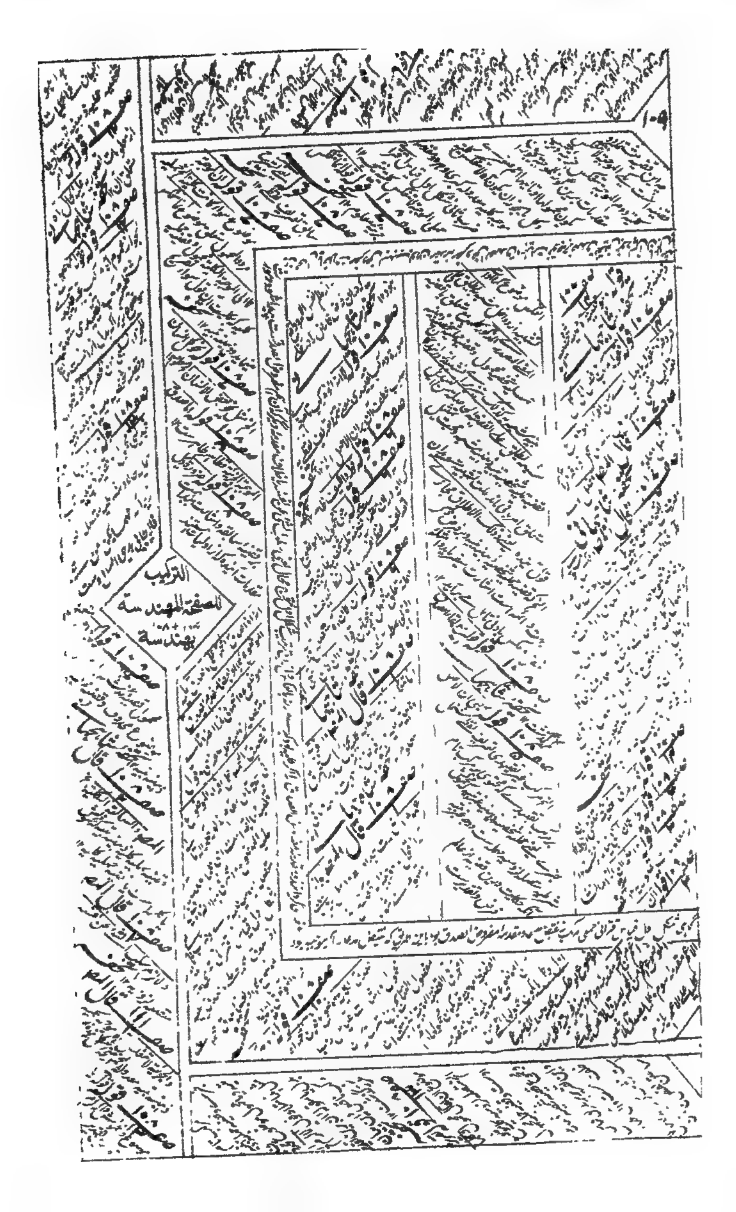
وللمركبة المفهوم المردد بين نقيضي الجزئين ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد **فصل** العكس المستوي تبديل طرفي القضية

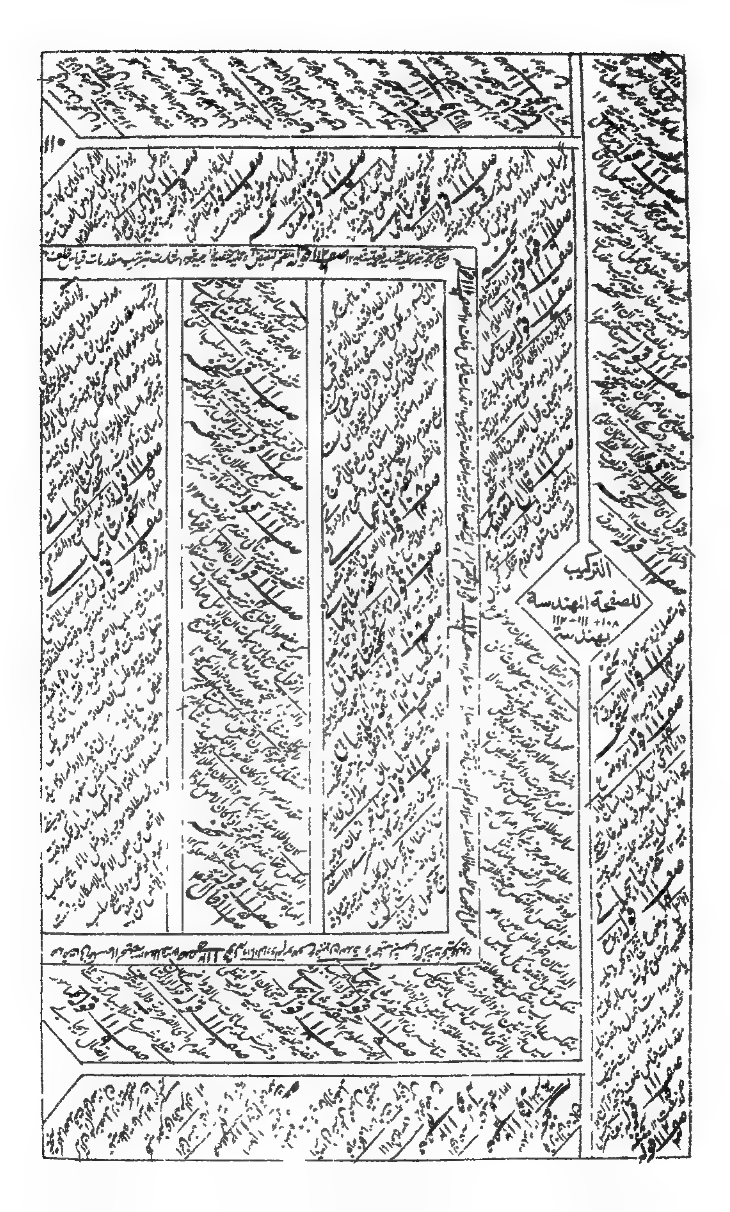
فيما سياتي من مباحث العكوس ... قوله والمركبة قد علمت ان نقيض كل شيء رفعه فاعلم ان رفع المركب يكون برفع احد جزئيه لا على التعيين بل على سبيل منع الخلو ويجوز ان يكون برفع كلا الجزئين فنقيض القضية المركبة نقيض احد جزئيه على سبيل منع الخلو فنقيض قولنا كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا لا دائما ... الكاتب متحرك الاصابع بالفعل ... منفصلة مانعة الخلو ... قولنا اما بعض الكاتب ليس بمتحرك الاصابع بالامكان حين هو كاتب واما بعض الكاتب متحرك الاصابع دائما ... على حقائق المركبات ... يتمكن من استخراج نقائض المركبات قوله ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد يعني انه في اخذ نقيض القضية المركبة الجزئية الترديد بين نقيضي جزئيها لا يكفي اذ قد تكذب المركبة الجزئية كقولنا بعض الحيوان انسان بالفعل لا دائما ويكذب كل من نقيضي جزئيها ايضا وهما قولنا لا شيء من الحيوان بانسان دائما وقولنا كل حيوان انسان دائما فطريق اخذ نقيض المركبة الجزئية ان يوضع افراد للموضوع كلها مفروضة ان نقيض الجزئية هي الكلية ثم يردد بين نقيضي الجزئين بالنسبة الى كل واحد من تلك الافراد فيقال في المثال المذكور كل حيوان اما انسان دائما او ليس بانسان دائما فيصدق النقيض ... قوله تبديل طرفي القضية

العكس المستوي واحكامه

مع بقاء الصدق والكيف والموجبة انما تنعكس جزئية لجواز عموم المحمول او التالي والسالبة الكلية تنعكس سالبة كلية والا لزم سلب الشئ عن نفسه

سواء كان الطرفان هما الموضوع والمحمول او المقدم والتالي واعلم ان العكس كما يطلق على المعنى المصدري المذكور كذلك يطلق على القضية التي حصلت من التبديل وذلك الاطلاق مجازي من قبيل اطلاق اللفظ على الملفوظ والخلق على المخلوق **قوله** مع بقاء الصدق يعني ان الاصل لو فرض صدقه لزم من صدقه صدق العكس لا انه يجب صدقهما في الواقع **قوله** والكيف يعني ان كان الاصل موجبة كان العكس موجبة وان كان سالبة كان العكس سالبة **قوله** انما تنعكس جزئية يعني ان الموجبة سواء كانت كلية نحو كل انسان حيوان او جزئية نحو بعض الحيوان انسان تنعكس الى الموجبة الجزئية اما الموجبة الكلية فلا تنعكس الى الموجبة الجزئية فلانه اذا صدق المحمول على ما صدق عليه الموضوع كلا او بعضا يصدق المحمول والموضوع في هذا الفرد فيصدق المحمول على الموضوع في الجملة واما عدم صدق الكلية فلان المحمول في القضية الموجبة قد يكون اعم من الموضوع فلو عكست القضية صار الموضوع محمولا ويستحيل صدق الاخص كليا على الاعم فالعكس اللازم الصادق في جميع المواد هو الموجبة الجزئية هذا هو البيان في الحمليات وقس عليه الحال في الشرطيات **قوله** لجواز عموم المحمول بيان للجزء السلبي من الحصر المذكور واما الايجابي فبديهي بكماله **قوله** والا لزم سلب الشئ عن نفسه تقريره انه لو لم يصدق كما صدق قولنا لا شئ من الانسان بحجر صدق لا شئ من الحجر بانسان لصدق نقيضه بعض الحجر انسان مع الاصل


الترکیب
للصفحة الهندسة
بهندسة



التركيب
للصفحة الهندسة
+١٠٨ -١١١-١١٣

التصديقات العكس المستوي واحكامه

والجزئية لا تنعكس اصلا لجواز عموم الموضوع او المقدم واما بحسب الجهة فمن الموجبات تنعكس الدائمتان والعامتان حينية مطلقة

فنقول بعض الحجر انسان مع لا شيء من الانسان بحجر ينتج بعض الحجر ليس بحجر وهو سلب الشيء عن نفسه فهذا محال ومنشؤه هو نقيض العكس لان الاصل صادق والهيأة منتجة فيكون نقيض العكس باطلا فيكون العكس حقا وهو المطلوب قوله لجواز عموم الموضوع ح يصح سلب الاخص عن بعض الاعم لكن لا يصح سلب الاعم عن بعض الاخص مثلا يصدق بعض الحيوان ليس بانسان ولا يصدق بعض الانسان ليس بحيوان قوله او المقدم مثلا يصدق قد لا يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا ولا يصدق قد لا يكون اذا كان الشيء انسانا كان حيوانا قوله واما بحسب الجهة يعني ان ما ذكرناه هو بيان انعكاس القضايا بحسب الكم والكيف واما بحسب الجهة الخ قوله الدائمتان اي الضرورية والدائمة مثلا كلما صدق قولنا بالضرورة او دائما كل انسان حيوان صدق قولنا بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شيء من الحيوان بانسان ما دام حيوانا وهو مع الاصل ينتج لا شيء من الانسان بانسان بالضرورة او دائما هذا خلف قوله والعامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا صدق بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شيء من متحرك الاصابع بكاتب ما دام متحرك الاصابع وهو مع الاصل ينتج قولنا بالضرورة او بالدوام لا شيء من الكاتب بكاتب ما دام كاتبا هذا خلف

والحاصتان حينية مطلقة كالدائمتين والوقتيتان والوجوديتان في المطلقة العامة مطلقة عامة

قوله والخاصتان اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى الحينية مطلقة مقيدة باللادوام

اما انعكاسها الى الحينية مطلقة فلانه كلما صدقت الخاصتان صدقت العامتان وقد مر ان كلما صدقت

العامتان صدق عكسها الحينية المطلقة واما اللادوام فبيان صدقه انه لولم يصدق لصدق

نقيضه ونضم هذا النقيض الى الجزء الاول من الاصل فينتج نتيجة ونضم الى الجزء الثاني من الاصل فينتج ما

تناقض النتيجة مثلا كلما صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق

العكس بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع لا دائما اما صدق الجزء الاول فقد ظهر

بما سبق واما صدق الجزء الثاني اي اللادوام ومعناه ليس بعض متحرك الاصابع كاتبا بالفعل فلانه

لولم يصدق لصدق نقيضه وهو قولنا كل متحرك الاصابع كاتب دائما فنضمه مع الجزء الاول من الاصل

ونقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما وكل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا ينتج كل متحرك الاصابع متحرك

الاصابع دائما ثم نضمه الى الجزء الثاني من الاصل فنقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما ولا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع

بالفعل ينتج لا شيء من متحرك الاصابع بمتحرك الاصابع بالفعل وهذا ينافي النتيجة السابقة فيلزم من

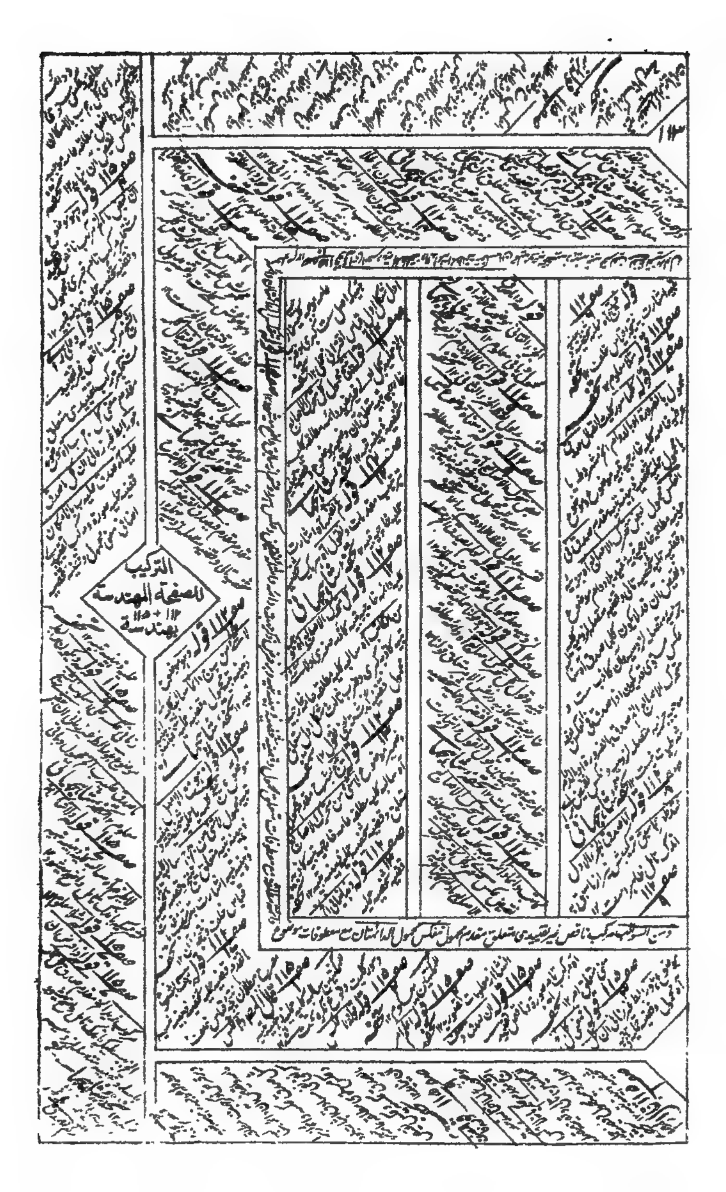
صدق نقيض اللادوام في العكس اجتماع المتنافيين فيكون باطلا فيكون اللادوام حقا وهو المطلوب

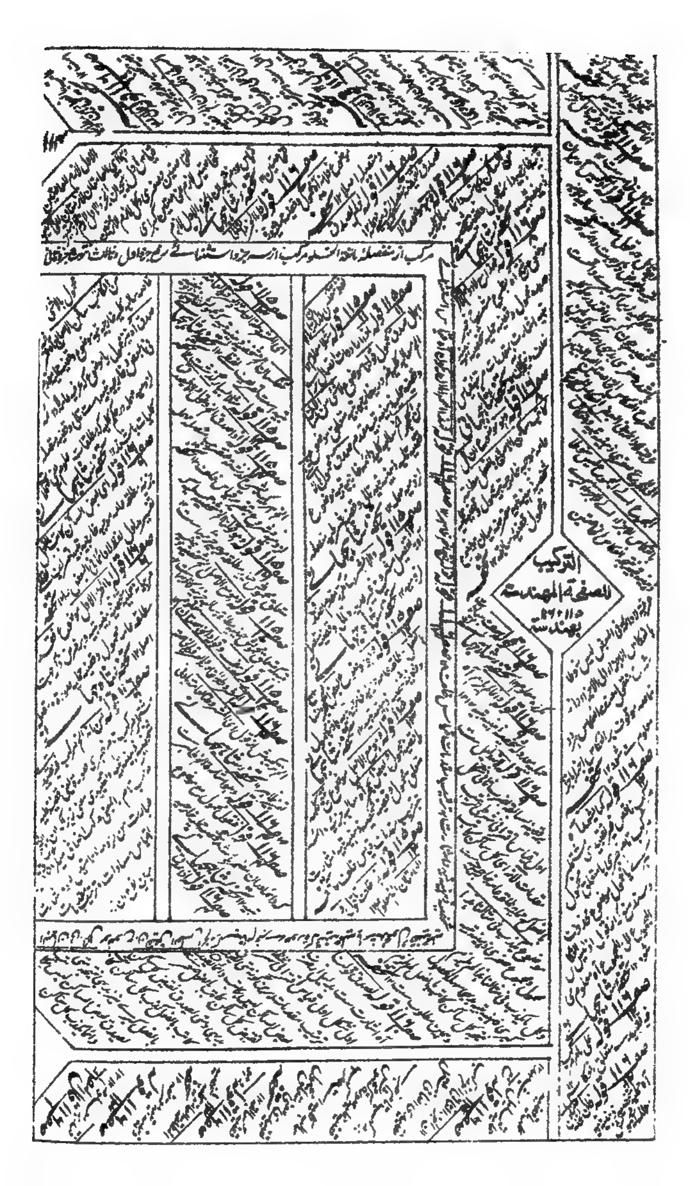
قوله والمطلقة العامة مطلقة عامة اي هذه القضايا الخمس ينعكس كل واحدة منها الى مطلقة عامة

فيقال لو صدق كل ج ب باحدى الجهات الخمس يصدق بعض ب ج بالفعل والا فيصدق

نقيضه وهو لا شيء من ب ج دائما ونضمه مع الاصل ينتج لا شيء من ج ج هذا خلف

العكس المستوي واحكامه


التركيب
الصفحة المهندسة
١١٤+١١٥
بهندسة


التركيب
للصفحة الهندسة
بهندسة

ولا عكس للممكنتين ومن السوالب تنعكس الدائمتان مطلقة دائمة والعامتان عرفية عامة

قوله ولا عكس للممكنتين اعلم ان صدق وصف الموضوع على ذات الموضوع في القضايا المعتبرة في العلوم بالامكان عند الفارابي وبالفعل عند الشيخ فمعنى كل ج ب بالامكان على رأي الفارابي هو ان كل ما صدق عليه ج بالامكان صدق عليه ب بالامكان ويلزمه العكس اي انه بعض ما صدق عليه ب بالامكان صدق عليه ج بالامكان وعلى رأي الشيخ معنى كل ج ب بالامكان هو ان كل ما صدق عليه ج بالفعل صدق عليه ب بالامكان ولا يمكن عكسه على اسلوب الشيخ وهو ان بعض ما صدق عليه ب بالفعل صدق عليه ج بالامكان لانه لا يلزم من صدق الاصل اي كل ج ب صدق العكس مثلا اذا فرض ان ج مركوب زيد بالفعل منحصر في الفرس صدق كل حمار بالفعل مركوب زيد بالامكان لم يصدق عكسه وهو ان بعض مركوب زيد بالفعل حمار بالامكان فالمصنف لما اختار مذهب الشيخ كما هو مذهب الجمهور حكم بانه لا عكس للممكنتين قوله تنعكس الدائمتان اي الضرورية المطلقة والدائمة المطلقة تنعكسان دائمة مطلقة مثلا اذا صدق قولنا لا شيء من الانسان بحجر بالضرورة او بالدوام صدق لا شيء من الحجر بانسان دائما والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض الحجر ليس بحجر هذا خلف قوله والعامتان عرفية عامة اي المشروطة العامة والعرفية العامة تنعكسان عرفية عامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لصدق بالدوام لا شيء من ساكن الاصابع بكاتب ما دام ساكن الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو قولنا بعض ساكن الاصابع كاتب حين هو ساكن الاصابع بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض ساكن الاصابع ليس بساكن الاصابع حين هو ساكن الاصابع هذا خلف

تنبيه الممكنتين الاولى والاخص في عكس السالبة السالبة ... مشروطة عامة ...

العكس مستوي و احكامه

واتغاصتان عرفية لادائمة في البعض والبيان في الكل

ان نقيض العكس مع الاصل ينتج المحال

قوله والخاصتان الخاصتان المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى عرفية عامة سالبة كلية
مقيدة باللادوام في البعض وهو اشارة الى مطلقة عامة موجبة جزئية فنقول اذا صدق لا شيء
من الكاتب بساكن الاصابع مادام كاتبا لادائما صدق لا شيء من الساكن بكاتب مادام ساكنا لادائما
في البعض اي بعض الساكن كاتب بالفعل اما الجزء الاول فلانه [illegible] من لوازم العامتين وهما
لازمتان للخاصتين ولازم اللازم لازم واما الجزء الثاني فلانه لو لم يصدق العكس لصدق نقيضه وهو
لا شيء من الساكن بكاتب دائما وهذا مع لادوام الاصل وهو ان كل كاتب ساكن بالفعل ينتج لا شيء
من الكاتب بكاتب دائما هذا خلف وانما لزم اللادوام في البعض الكلي لانه يكذب في مثالنا هذا كل ساكن كاتب بالفعل
لصدق قولنا بعض الساكن ليس بكاتب دائما كالارض قال المصنف في شرحه ذلك ان لادوام السالبة
موجبة [illegible] تنعكس الى جزئية وقيل ان ليس انعكاس المجموع الى المجموع مستلزما بانعكاس الاجزاء
[illegible] كما نشير اليه فكيف يلزم حقيقة انعكاس الموجبات موجبة [illegible] فان الخاصتين الموجبتين تنعكسان
الى الحينية اللادائمة [illegible] فتدبر قوله فينتج الخلف
وهو المحال بان يكون ناشيا عن الاصل او عن نقيض العكس او عن هيأة التاليف لكن الاول مفروض الصدق
والثالث هو الشكل الاول المعلوم صحته والثانية فيتعين الثاني فيكون النقيض باطلا فيكون العكس حقا

ولا عكس للموافق بالنقض **فصل** عكس النقيض تبديل نقيضي الطرفين مع بقاء الصدق والكيف أو جعل نقيض الثاني أولا مع مخالفة الكيف

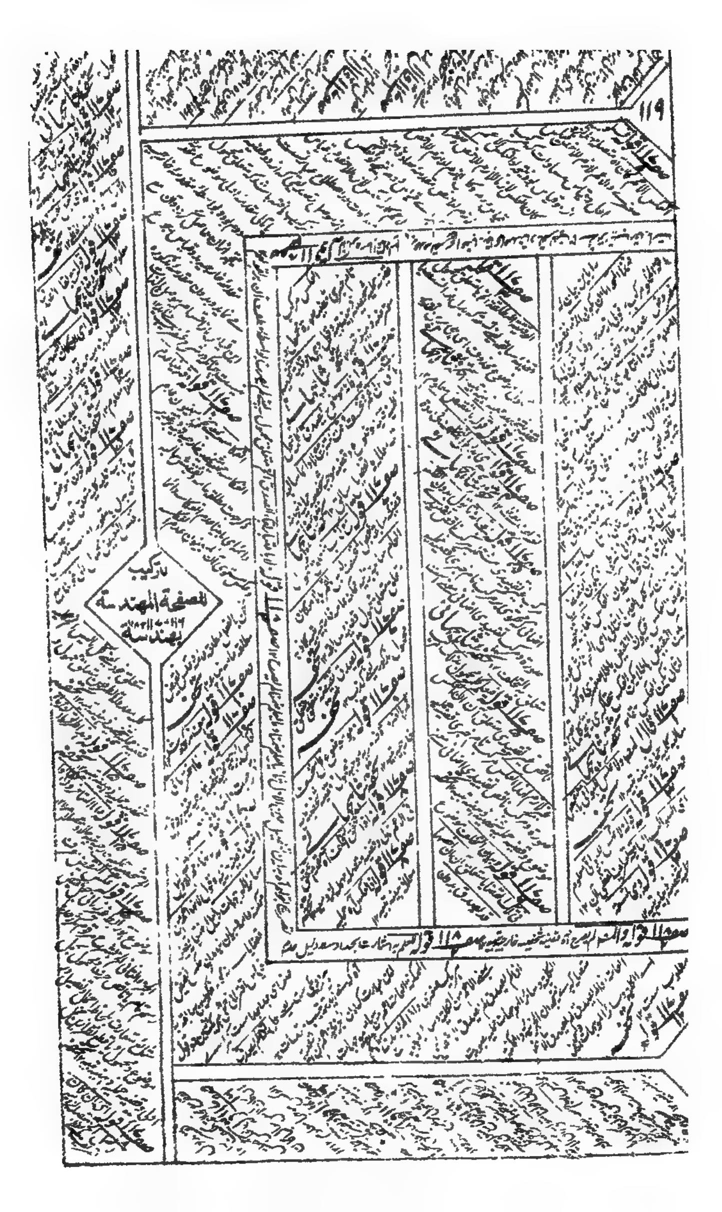
قوله ولا عكس للموافق أي السوالب الجزئية سوى الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة والدائمة والممكنة العامة من البسائط والوقتيتان والوجوديتان والممكنة الخاصة من المركبات قوله بالنقض أي بدليل التخلف في مادة بمعنى أنه يصدق الأصل في مادة بدون العكس فيعلم بذلك أن العكس غير لازم لهذا الأصل وبيان التخلف في تلك القضايا أن أخصها أي الوقتية قد تصدق بدون العكس فإنه يصدق لا شيء من القمر بمنخسف وقت التربيع لا دائما مع كذب بعض المنخسف ليس بقمر بالإمكان العام لصدق نقيضه وهو كل منخسف قمر بالضرورة وإذا تحقق التخلف وعدم الانعكاس في الأخص تحقق في الأعم إذ العكس لازم للقضية فلو انعكس الأعم كان العكس لازما للأعم والأعم لازم للأخص ولازم اللازم لازم فيكون العكس لازما للأخص أيضا وقد بينا عدم انعكاسه هذا خلف وأما الأخريان أي العكس في الجزئية فلأنهما أعم من الكلية والممكنة العامة لأنها أعم من سائر الموجهات فإذا لم ينعكس الأعم لم ينعكس الأخص بالطريق الأولى بخلاف العكس قوله تبديل نقيضي الطرفين أي جعل نقيض الجزء الأول من الأصل جزءا ثانيا من العكس ونقيض الثاني جزءا أولا قوله مع بقاء الصدق أي إن كان الأصل صادقا كان العكس صادقا قوله والكيف أي إن كان الأصل موجبا كان العكس موجبا وإن كان سالبا كان سالبا هذا تعريف العكس النقيض على ما قاله القدماء وعلى هذا الطريق أما المتأخرون فقالوا عكس النقيض جعل نقيض الجزء الثاني أولا وعين الأول ثانيا مع مخالفة الكيف أي إن كان الأصل موجبا كان العكس سالبا وبالعكس مع بقاء الصدق

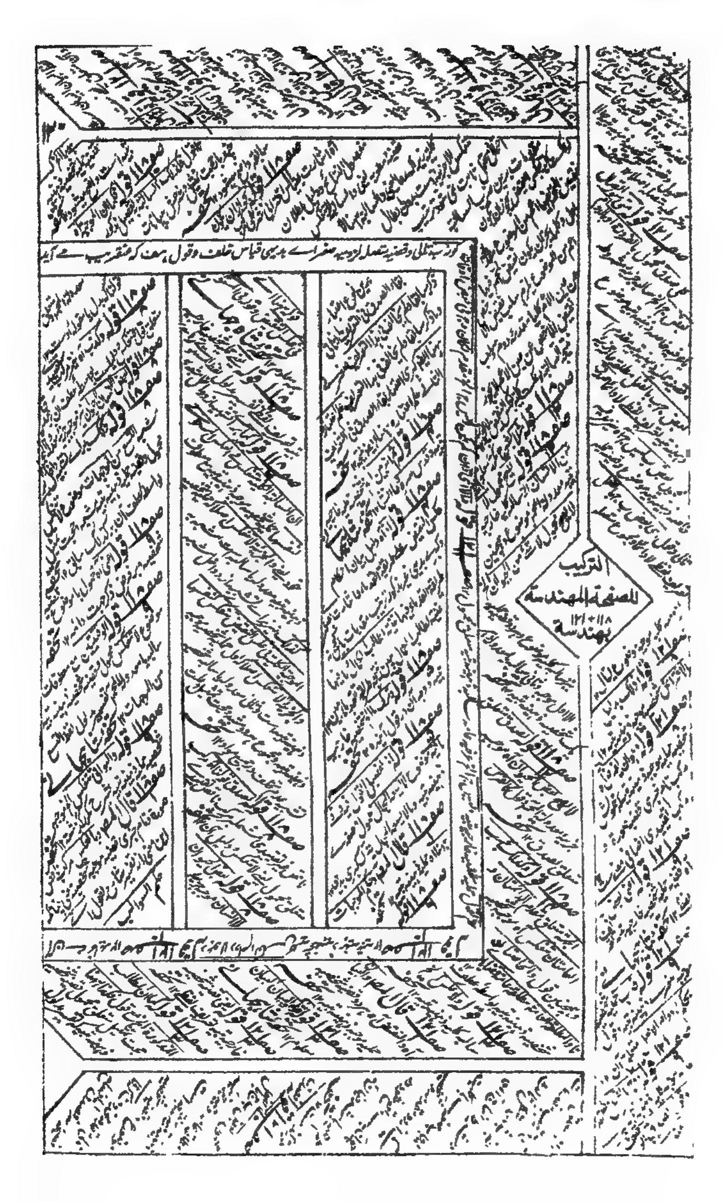
التصديقات
العكس المستوي
وأحكامه

وحكم الموجبات هٰهنا حكم السوالب في المستوي وبالعكس

ينعكس الى قولنا لا شيء مما ليس بـ ج ب والمصنف رح بقولهم عين الاول ثانيا للعلم ضمنا
الا باعتبار بقاء الصدق في التعريف الثاني لذكره سابقا فحيث لم يخالف في هذا التعريف
علم اعتباره هٰهنا ايضا ثم انه قدس سره بين احكام عكس النقيض على طريقة القدماء اذ فيه
غنية لطالب الكمال مع ما اورده المتأخرون اذ تفصيل القول فيه وفيما فيه السعي
المجمل قوله هٰهنا اي في عكس النقيض قوله في المستوي يعني كما ان السالبة الكلية تنعكس في العكس
المستوي كنفسها والجزئية لا تنعكس اصلا كذلك الموجبة الكلية في عكس النقيض تنعكس كنفسها والجزئية لا
لصدق قولنا بعض الحيوان لا انسان وكذب بعض الانسان لا حيوان وكذلك التسع من الموجبات
اعني الوقتيتين والمنتشرتين والوجوديتين والممكنتين والمطلقة العامة لا تنعكس والباقي تنعكس على
تفصيله في السوالب في العكس المستوي قوله وبالعكس اي حكم السوالب هٰهنا حكم الموجبات في المستوي كما
ان الموجبة في المستوي لا تنعكس الا جزئية كذلك السالبة هٰهنا لا تنعكس الا جزئية لجواز ان يكون نقيض
المحمول في السالبة اعم من الموضوع ولا يجوز سلب نقيض الاخص عن بعض الاعم كليا فلا يصح لا شيء
من الانسان بلا حيوان ويصح لا شيء من الحيوان بلا انسان لصدق بعض الحيوان لا انسان كالفرس
وكذلك بحسب الجهة الدائمتان والعامتان تنعكس حينية مطلقة والخاصتان حينية مطلقة
لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

عكس النقيض واحكامها





الترکیب
للصفحة المهندسة
١١٨+١٢١
بهندسة

والبيان البيان والنقض النقض وقد بين انعكاس الخاصتين
من الموجبة الجزئية ههنا ومن السالبة الجزئية ثمة

ولا عكس للممكنتين على قياس الموجبات في المستوي **قوله** والبيان البيان يعني كما ان
المطالب المذكورة في العكس المستوي كانت تثبت بالخلف فكذا ههنا **قوله** والنقض النقض
اي مادة التخلف ههنا هي مادة التخلف ثمة **قوله** وقد بين انعكاس الخاصتين الخ اما بيان انعكاس
الخاصتين من السالبة الجزئية في العكس المستوي الى العرفية الخاصة فهو ان يقال متى صدق
بالضرورة او بالدوام [illegible] بعض ج ليس ب ما دام ج لا دائما اي بعض ج ب بالفعل صدق بعض ب
ليس ج ما دام ب لا دائما اي بعض ب ج بالفعل وذلك بطريق الافتراض وهو ان نفرض ذات
الموضوع [illegible] د فد ب بالفعل [illegible] فيصدق عليه وصف العنوان
اعني ذات الموضوع بالفعل على ما هو التحقيق فيصدق بعض ب ج بالفعل وهو لازم العكس
ثم نقول وليس ج ما دام ب لا دائما [illegible] في بعض الاوقات [illegible] فيكون ب في بعض الاوقات
لكونه [illegible] الوصفين [illegible] في ذات واحدة فثبت كل واحد منهما مع الآخر في الجملة
وقد كان حكم الاصل [illegible] نصدق [illegible] بعض ب اعني ليس ج ما دام ب [illegible]
[illegible] فثبت العكس [illegible] واما بيان انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية في عكس النقيض الى العرفية
الخاصة فهو ان يقال اذا صدق [illegible] بعض ج ب [illegible] اي بعض ج ليس ب [illegible] فنصدق

[illegible] في بعض الاوقات [illegible] تقارن الوصفين [illegible] ثبت كل واحد

بيان عكس النقيض واحكامه



الى العرفية الخاصة بالافتراض فتامل فصل القياس

قول مؤلف من قضايا يلزم لذاته قول آخر

بعض ما ليس ب ليس ج ما دام ليس ب وانما اى ليس بعض ما ليس ب ليس ج بالفعل

ذلك لافتراض وهو ان يفرض فانه موضوع اعنى بعض ج وفد ج بالفعل على مذهب

الشيخ وهو التحقيق ود ليس ب بالفعل بحكم لادوام الاصل فصدق بعض ما ليس ج بالفعل

وهو لازم وهو ما يدوام العكس لان الاثبات يلزمه نفي النفي ثم تقول د ليس ج ما دام ليس ب

والا لكان ج في بعض اوقات كونه ليس ب فيكون ليس ج في بعض اوقات كونه ج

حكم ... فصدق ان بعض ما ليس ج هو ليس ج ما دام ليس ب

وهو الجزء الاول من العكس ... قال قول القياس قول اى مركب وهو جنس

المولف وقد اعتبر في المولف المناسبة بين اجزائه لانه ماخوذ من الالفة صرح بذلك الشريف

المحقق في حاشية الكشاف ... فذكر المولف بعد القول من قبيل ذكر الخاص بعد العام و

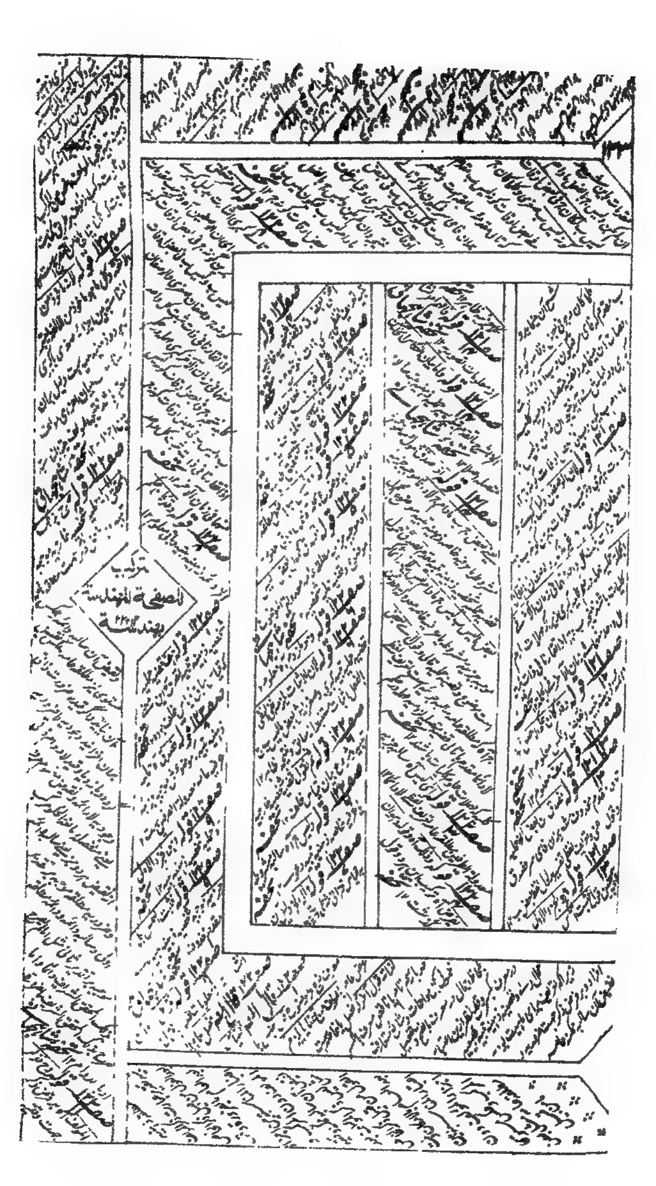
هو متعارف في التعريفات وفي اعتبار التاليف بعد التركيب ... عقيب الجنس

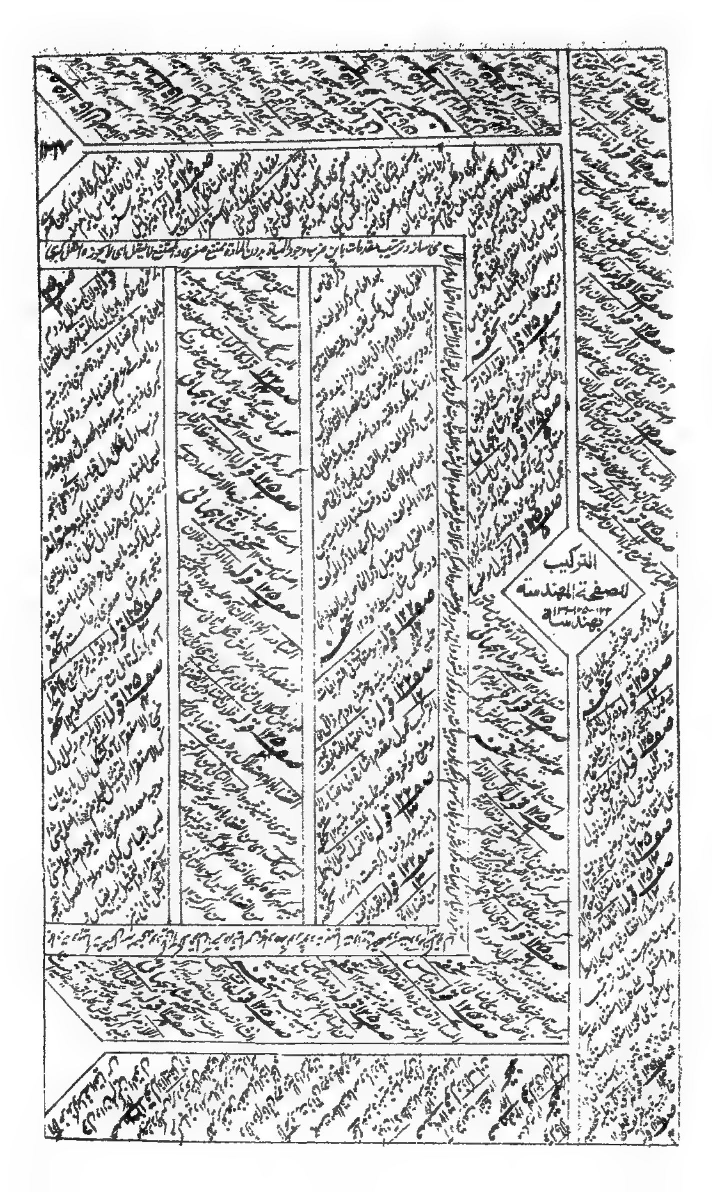
الصورى في الحجة فالقول يشمل المركبات التامة وغيرها ... بقوله مولف من قضايا خرج

... كالمركبات الغير التامة والقضية الواحدة المستلزمة لعكسها او عكس نقيضها

القياس وتعريفه وفوائد قيوده

التصديقات


ترتیب
الصفحة المهندسة
بهندسة


التركيب
للصفحة المهندسة

فان كان مذكورًا فيه بمادته وهيأته فاستثنائي

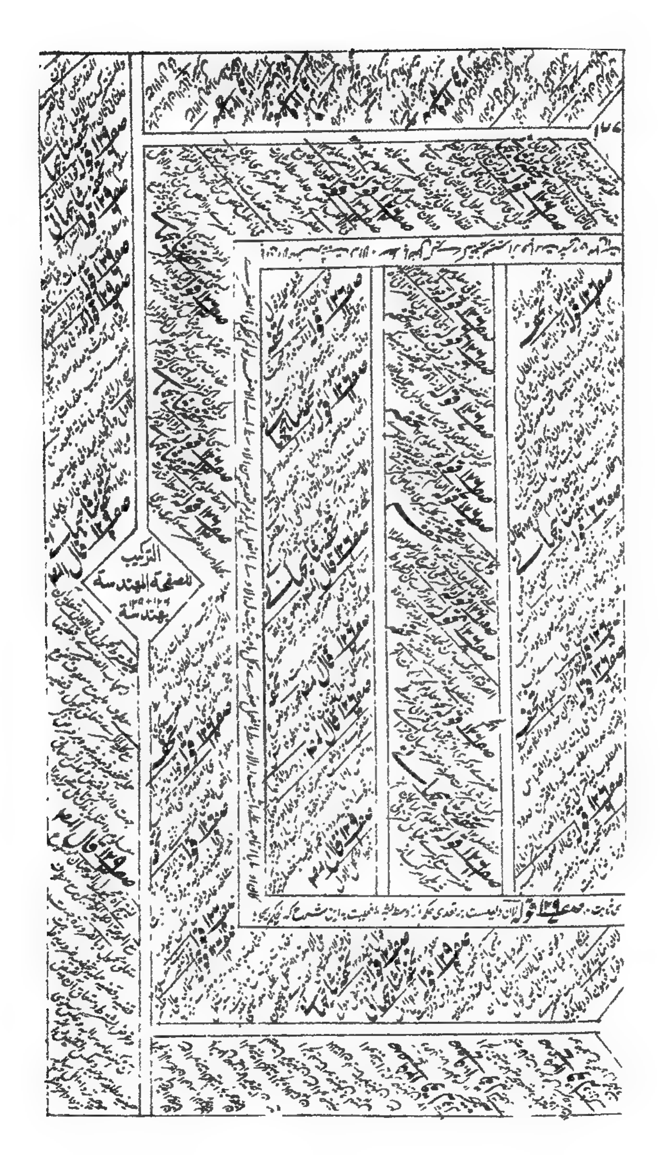
اما البسيط فظاهر واما المركبة فلان المتبادر من القضايا القضايا الصريحة والجزء الثاني من المركبة ليس كذلك ولان المتبادر من القضايا ما يعد في عرفهم قضايا متعددة وبقوله يلزم خرج الاستقراء والتمثيل فانه لا يلزم منهما العلم بشيء وان حصل منهما الظن بشيء آخر وبقوله لذاته خرج ما يلزم منه قول آخر بواسطة مقدمة خارجية كقياس المساواة نحو أ مساو لب وب مساو لج فانه يلزم منه ان أ مساو لج لكن لا لذاته بل بواسطة مقدمة خارجية وهي ان مساوي المساوي مساو وقياس المساواة مع هذه المقدمة الخارجية يرجع الى قياسين وحينئذ ليس من اقسام الموصل بالذات فاعرف ذلك والقول الآخر اللازم من القياس يسمى نتيجة وفيما يقولوا قوله فان كان اي القول الآخر الذي هو النتيجة والمراد بها مادتها اعني المحكوم عليه والمحكوم به مع الترتيب الواقع بين طرفيه سواء تحقق في ضمن الايجاب او السلب فانه قد يكون المذكور في الاستثنائي نقيض النتيجة كقولنا ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه ليس بحيوان ينتج انه ليس بانسان والمذكور في القياس هو الانسان وقد يكون المذكور فيه عين النتيجة كقولك ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه انسان ينتج انه حيوان قوله فاستثنائي لاشتماله على كلمة الاستثناء اعني لكن قوله والا اي وان لم يكن القول الآخر مذكورا في القياس بمادته وهيأته

القياس وتقسيمه الى اقسامه

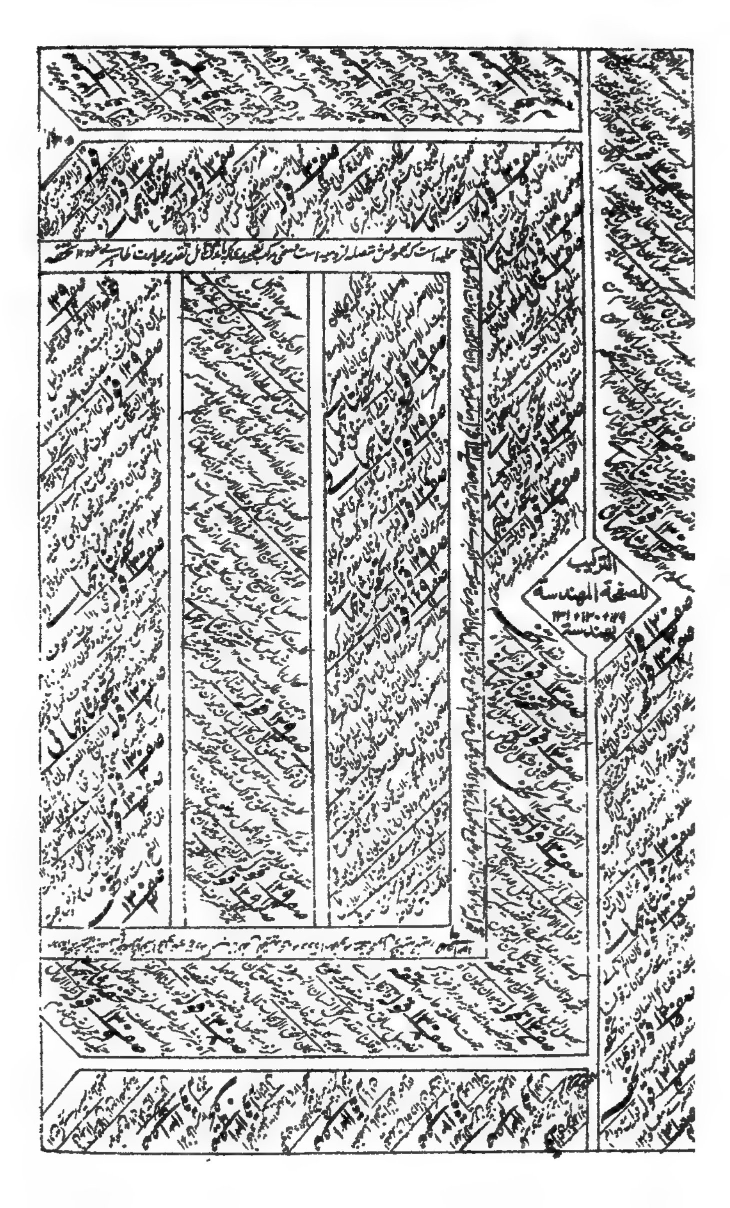
والاقتراني حملي او شرطي وموضوع المطلوب من الحملي يسمى اصغر ومحموله اكبر والمتكرر اوسط ومافيه الاصغر صغرى والاكبر كبرى والاوسط اما محمول الصغرى وموضوع الكبرى

ونحوه بان يكون مذكورا بمادة لا بهيأة اذ لا يتعقل وجود الهيأة بدون المادة وكذا لا يتعقل قياس يشتمل على شئ من اجزاء النتيجة المادية والصورية ومن ثم اعلم انه لو بدل قوله بمادته لكان اولى قوله فاقتراني الاقتران حدود المطلوب وهي الاصغر والاكبر والاوسط قوله حملي اي القياس الاقتراني ينقسم الى حملي وشرطي لانه ان كان مركبا من الحمليات الصرفة فحملي نحو العالم متغير وكل متغير حادث فالعالم حادث والا فشرطي سواء تركب من الشرطيات الصرفة نحو كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضئ فكلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضئ او تركب من الحملية والشرطية نحو كلما كان هذا الشئ انسانا كان حيوانا وكل حيوان جسم فكلما كان هذا الشئ انسانا كان جسما والمصنف رح قدم البحث عن الاقتراني الحملي لكونه ابسط من الشرطي قوله من الحملي اي من الاقتراني الحملي قوله اصغر لكون الموضوع في الاغلب اخص من المحمول واقل افرادا منه فيكون المحمول اكبر واكثر افرادا قوله والمتكرر اوسط لتوسطه بين الطرفين قوله مافيه الاصغر اي المقدمة التي فيها الاصغر وتذكير الضمير نظرا الى لفظ الموصول قوله صغرى لاشتمالها على الاصغر قوله كبرى اي مافيه الاكبر كبرى لاشتمالها على الاكبر

القياس الاقتراني مقدمات وتقسيمه



الترکیب
للصفحة المهندسة
١٢٥+١٢٤
مهندسة



التركيب
الصفحة الهندسة
١٢٩ ، ١٣٠ ، ١٣١
الهندسة

فهو الشكل الاول او محمولهما فالثاني او موضوعهما فالثالث او عكس الاول فالرابع ويشترط في الاول ايجاب الصغرى وفعليتها مع كلية الكبرى لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية

قوله الشكل الاول انما سمي اولا لان انتاجه بديهي وانتاج البواقي نظري يرجع اليه فكان اسبق واقدم في العلم قوله فالثاني لاشتراكه مع الاول في اشرف المقدمتين اعني الصغرى قوله فالثالث لاشتراكه مع الاول في اخس المقدمتين اعني الكبرى قوله فالرابع لكونه في غاية البعد عن الاول قوله وفعليتها ليتعدى الحكم من الاوسط الى الاصغر وذلك لان الحكم في الكبرى ايجابا كان او سلبا انما هو على ما ثبت له الاوسط بالفعل بناء على مذهب الشيخ فلو لم تكن الصغرى فعلية لم يعلم ان الاصغر ثبت له الاوسط بالفعل لم يلزم تعدي الحكم من الاوسط الى الاصغر قوله مع كلية الكبرى ليلزم اندراج الاصغر في الاوسط فيلزم من الحكم على الاوسط الحكم على الاصغر وذلك لان الاوسط يكون محمولا ابدا على الاصغر ويجوز ان يكون المحمول اعم من الموضوع فلو حكم في الكبرى على بعض الاوسط لاحتمل ان يكون الاصغر غير مندرج في ذلك البعض فلا يلزم من الحكم على ذلك البعض الحكم على الاصغر كما في قولك كل انسان حيوان وبعض الحيوان فرس قوله لينتج الموجبتان اي الكلية والجزئية واللام فيه للغاية اي اشترط ذلك لان ينتج الصغرى الموجبة الكلية والموجبة الجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية الموجبتين

... غير بعض الحيوان الذي حكم به على الاصغر فالحكم على بعض الحيوان بالفرسية لا يتعدى الى الاصغر ...

الفهو رفان الامرين المتناقضين يمتنع ان يكونا لازمين لشئ واحد كيف ولو كان ثبوتهما لهذا الشئ ... بحيث انفك

الموجبتين مع السالبة السالبتين بالضروري وفى الثانى اختلافهما فى الكيف وكلية الكبرى

ففى الاول تكون النتيجة موجبة كلية وفى الثانى موجبة جزئية ولكن ينتج الصغريان الموجبتان مع السالبة الكلية الكبرى السالبتين الكلية والجزئية على ما سبق تفصيله وامثلته الكل واضحة قوله الموجبتين اى ينتج الكلية الجزئية قوله والسالبتين اى ينتج الكلية والجزئية قوله بالضرورة متعلق بقوله ينتج والمقصود الاشارة الى ان انتاج هذا الشكل للمحصورات الاربع بديهى بخلاف انتاج سائر الاشكال لنتائجها كما سيجئ تفصيلها قوله وفى الثانى اختلافهما اى يشترط فى هذا الشكل بحسب الكيفية اختلاف المقدمتين فى السلب والايجاب فلانه لو تالف هذا الشكل من الموجبتين يحصل الاختلاف وهو ان يكون الصادق فى نتيجة القياس الايجاب تارة والسلب اخرى فانه لو قلنا كل انسان حيوان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا كل فرس حيوان كان الحق السلب وكذا الحال لو تالف من السالبتين كقولنا لا شئ من الانسان بحجر ولا شئ من الناطق بحجر كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا لا شئ من الفرس بحجر كان الحق السلب والاختلاف دليل عدم الانتاج فان النتيجة هى القول الآخر الذى يلزم من المقدمتين فلو كان اللازم من المقدمتين الموجبة لما كان الحق فى بعض المواد هو السالبة ولو كان اللازم منها السالبة لما صدق فى بعض المواد الموجبة قوله وكلية الكبرى اى يشترط فى الشكل الثانى بحسب الكم كلية الكبرى اذ عند جزئيتها يحصل الاختلاف كقولنا كل انسان ناطق وبعض الحيوان ليس بناطق كان الحق الايجاب ولو قلنا بعض الصاهل ليس بناطق كان الحق السلب

التصديقات
الشكل الثاني
وشرائطه

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الموجبة الكلية	ب	س	ب	س
الموجبة الجزئية	ب	س	ب	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س

التصديقات
الشكل الثاني و شرائطه

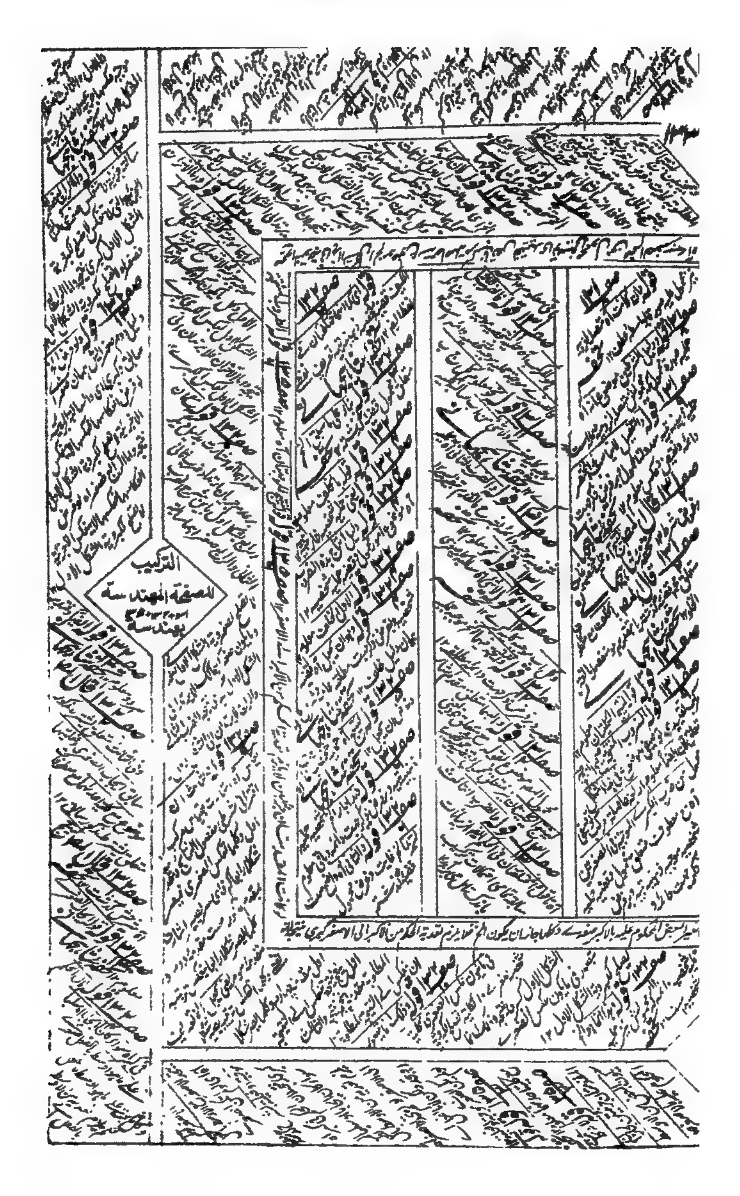
مع دوام الصغرى او انعكاس سالبة الكبرى وكون الممكنة
مع الضرورية او الكبرى المشروطة لينتج الكليتان سالبة
كلية والمختلفتان في الكم ايضا سالبة جزئية

قوله مع دوام الصغرى اي يشترط في هذا الشكل بحسب الجهة امران الاول احد الامرين وهو اما
ان يصدق الدوام على الصغرى بان يكون دائمة او ضرورية واما ان تكون الكبرى من القضايا الست
المنعكسة السوالب لا من السبع التي لا تنعكس سوالبها والثاني احد الامرين هو ان الممكنة لا تستعمل في
هذا الشكل الا مع الضرورية سواء كانت الضرورية صغرى او كبرى او مع كبرى مشروطة عامة او خاصة هذا ان
ان كانت صغرى كانت الكبرى ضرورية او مشروطة وان كانت كبرى كانت الصغرى ضرورية لا غير
ودليل الشرطين لولاهما لزم اختلاف النتيجة والتفصيل لا يناسب المختصر قوله لينتج الكليتان
المنتجة في هذا الشكل ايضا اربعة حاصلة من ضرب الكبرى الكلية الموجبة في الصغريين السالبتين الكلية والجزئية
او ضرب الكبرى الكلية السالبة في الصغريين الموجبتين فالضرب الاول هو المركب من الكليتين والصغرى موجبة نحو
كل ج ب ولا شيء من ا ب فالضرب الثاني هو المركب من الكليتين والصغرى سالبة نحو لا شيء من ج ب وكل ا ب والنتيجة فيهما
سالبة كلية نحو لا شيء من ج ا والبيان اشار المص بقوله لينتج الكليتان سالبة كلية والضرب الثالث هو المركب
من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية نحو بعض ج ب ولا شيء من ا ب والضرب الرابع هو المركب من صغرى سالبة
جزئية وكبرى موجبة كلية نحو بعض ج ليس ب وكل ا ب والنتيجة فيهما سالبة جزئية نحو بعض ج ليس ا

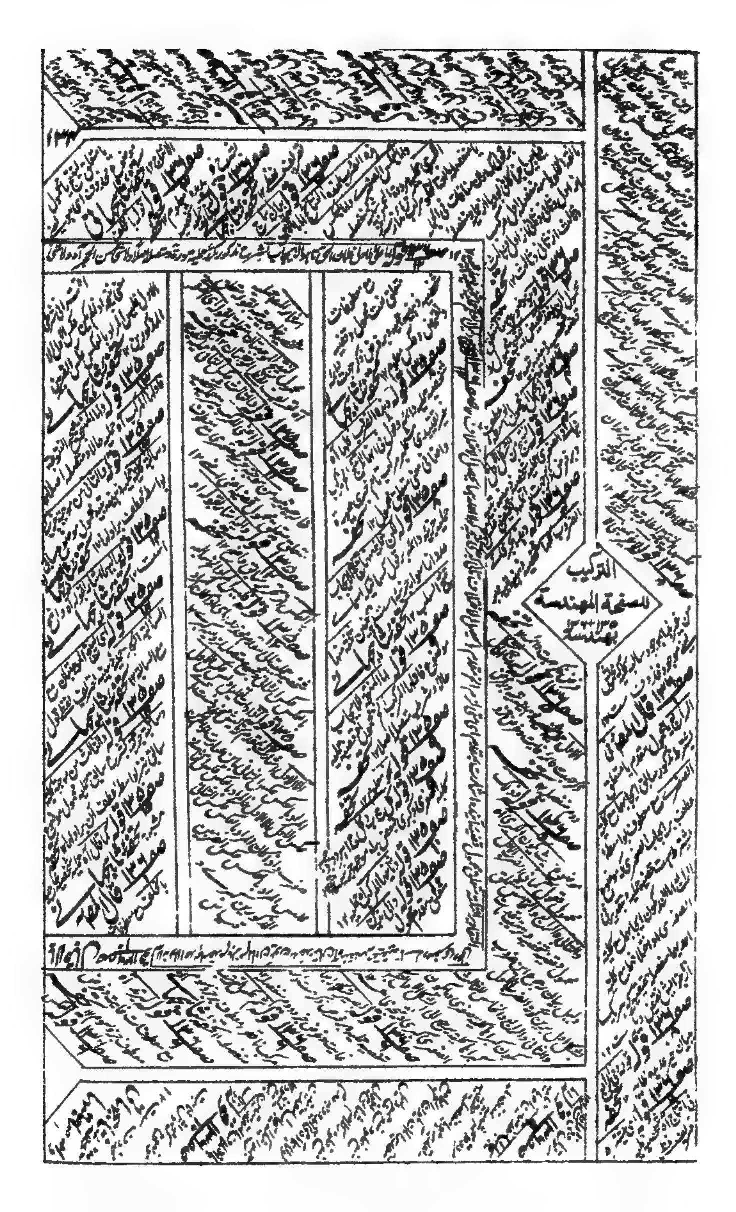
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ج	ج	ج	الموجبة الكلية
ج	ج	ج	ج	[illegible]
ج	ج	ج	ج	[illegible]
ج	ج	ج	ج	[illegible]

بالخلف او عكس الكبرى او الصغرى ثم الترتيب ثم
النتيجة وفي الثالث ايجاب الصغرى وفعليتها

واليهما اشار المص بقوله ومختلفتان في الكم ايضا اي كما انهما مختلفتان في الكيف بناء على ما سبق في اشتراط
ينتج سالبة جزئية قوله بالخلف يعني دليل انتاج هذه الضروب لهاتين النتيجتين امور الاول الخلف وهو
ان يجعل نقيض النتيجة لايجابه صغرى وكبرى القياس لكليته كبرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الصغرى
وهذا جار في الضروب الاربعة كلها والثاني عكس الكبرى ليرتد الى الشكل الاول لينتج النتيجة المطلوبة و
ذلك انما يجري في الضرب الاول والثالث لان كبراهما سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الآخران
فكبراهما موجبة كلية لا تنعكس الا موجبة جزئية لا تصلح لكبروية الشكل الاول مع ان صغراهما ايضا سالبة لا
تصلح لصغروية الشكل الاول والثالث ان يعكس الصغرى فيصير شكلا رابعا ثم يعكس الترتيب يعني يجعل
عكس الصغرى كبرى والكبرى صغرى فيصير شكلا اولا لينتج نتيجة تنعكس الى النتيجة المطلوبة وذلك
انما يتصور فيما يكون عكس الصغرى كلية ليصلح لكبروية الشكل الاول وهذا انما هو في الضرب الثاني فان
صغراه سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الاول والثالث فصغراهما موجبة لا تنعكس الا جزئية واما الرابع
فصغراه سالبة جزئية لا تنعكس ولو فرض انعكاسها لا تكون الا جزئية ايضا قوله ايجاب الصغرى
لان الحكم في الكبرى سواء كان ايجابا او سلبا على ما هو اوسط بالفعل فما لم يعلم اتحاد الاصغر مع الاوسط
بالفعل لان لم يتحد اصلا وتكون الصغرى سالبة او يتحد لكن لا بالفعل وتكون الصغرى موجبة ممكنة



التركيب
للصفحة المهندسة


الترکیب
للصفحة المهندسة



مع كلية احدهما لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية او بالعكس موجبة جزئية ومع السالبة الكلية او الكلية مع الجزئية سالبة جزئية

ثم تعديا الحكم من الاوسط بالفعل الى الاصغر قوله مع كلية احدهما لانه لو كانت المقدمتان جزئيتين لجاز ان يكون البعض من الاوسط المحكوم عليه بالاصغر غير البعض المحكوم عليه بالاكبر فلا يلزم تعدية الحكم من الاكبر الى الاصغر فلا يصدق بعض الحيوان انسان وبعض الحيوان فرس ولا يصدق بعض الانسان فرس قوله لينتج الموجبتان الضروب المنتجة فى هذا الشكل بحسب الشرط المذكور ستة حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية الى الكبريات الاربع وضم صغرى الموجبة الجزئية الى الكبريين الكليتين الموجبة والسالبة وهذه الضروب كلها مشتركة فى انها لا تنتج الا جزئية لكن ثلثة منها تنتج الايجاب وثلثة منها تنتج السلب اما المنتجة للايجاب فاولها المركب من موجبتين كليتين نحو كل ج ب وكل ج ا فبعض ب ا وثانيها المركب من موجبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والى هذين اشار المصنف رح بقوله لينتج الموجبتان اى الصغرى مع الموجبة الكلية اى الكبرى والثالث عكس الثانى اعنى المركب من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى والية اشار بقوله او بالعكس فليس المراد من العكس عكس الضرب الاول فتامل واما المنتجة للسلب فاولها المركب من موجبة كلية وسالبة كلية والثانى من موجبة جزئية وسالبة كلية واليهما اشار بقوله ومع السالبة الكلية اى لينتج الموجبتان مع السالبة الكلية والثالث من موجبة كلية وسالبة جزئية كما قال او الكلية مع الجزئية اى الموجبة الكلية مع السالبة الجزئية

الصغريات / الكبريات	الموجبة الكلية	الموجبة الجزئية	السالبة الكلية	السالبة الجزئية
الموجبة الكلية	بج	بج	بل	بل
الموجبة الجزئية	بج	س	بل	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س

التصديقات

القياس الاقترانى الشكل الثالث

التصديقات
القياس الاقتراني الشكل
الرابع

بالخلف او عكس الصغرى او الكبرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي

الرابع ايجابهما مع كلية الصغرى واختلافهما مع كلية احدهما

قوله بالخلف اي ببيان انتاج هذه الضروب لهذه النتائج اما بالخلف فهو ههنا ان يؤخذ نقيض النتيجة
ويجعل لكليته كبرى وصغرى القياس لايجابها صغرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الكبرى وهذا يجري في
الضروب كلها واما بعكس الصغرى ليرجع الى الشكل الاول وذلك حيث تكون الكبرى كلية كما في الضروب
الاول والثاني والرابع والخامس واما بعكس الكبرى ليصير شكلا رابعا ثم عكس الترتيب ليرتد شكلا
اولا وينتج نتيجة ثم تعكس هذه النتيجة فانه المطلوب وذلك حيث تكون الكبرى موجبة ليصلح عكسها
صغرى للشكل الاول وتكون الصغرى كلية لتصلح كبرى له كما في الضرب الاول والثالث لا غير قوله
وفي الرابع اي يشترط في انتاج الشكل الرابع بحسب الكم والكيف احد الامرين اما ايجاب المقدمتين مع كلية الصغرى
واما اختلاف المقدمتين في الكيف مع كلية احديهما وذلك لانه لولا احدهما لزم اما كون المقدمتين سالبتين
او موجبتين مع كون الصغرى جزئية او جزئيتين مختلفتين في الكيف وعلى التقادير الثلثة يحصل الاختلاف
وهو دليل العقم اما على الاول فلان الحق في قولنا لا شيء من الحجر بانسان ولا شيء من الناطق بحجر الايجاب
ولو قلنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب واما على الثاني فلانه اذا قلنا بعض الحيوان انسان وكل ناطق
حيوان كان الحق الايجاب ولو قلنا كل فرس حيوان كان الحق السلب واما على الثالث فلان الحق في قولنا
بعض الحيوان انسان وبعض الجسم ليس بحيوان الايجاب ولو قلنا بعض الحجر ليس بحيوان كان الحق السلب

لينتج الموجبة الكلية مع الاربع والجزئية مع السالبة الكلية والسالبتان مع الموجبة الكلية وكليتهما مع الموجبة جزئية جزئية موجبة ان لم يكن سلب والا فسالبة

ثم ان المصنف شرع في بيان شرائط الرابع بحسب الجهة لقلة الاعتداد بهذا الشكل لكمال بعده عن الطبع ... [illegible] ... الموجبات ... [illegible] ... بقية الفصول المذكورة فيها وتفصيلها موكول الى مطولات الفن **قوله** لينتج ... [illegible] ... في هذا الشكل ... بشرطين ... [illegible] ... الصغرى ... مع الكبريات الاربع والصغرى الموجبة الجزئية مع الكبرى السالبة ... [illegible] ... الكلية والجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية ... [illegible] ... الصغرى السالبة الكلية مع الكبرى الموجبة الجزئية ... [illegible] ... من الموجبتين ... [illegible] ... موجبة جزئية ... [illegible] ... على السلب ... سالبة جزئية ... [illegible] ... نتيجة السلب الجزئي ... [illegible] ...

او تقديم لفظ موجبة على جزئية لكان اولى ... [illegible] ... ان ضروب الشكل الرابع ... موجبتين ... والثاني من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والثالث من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية

التصديق

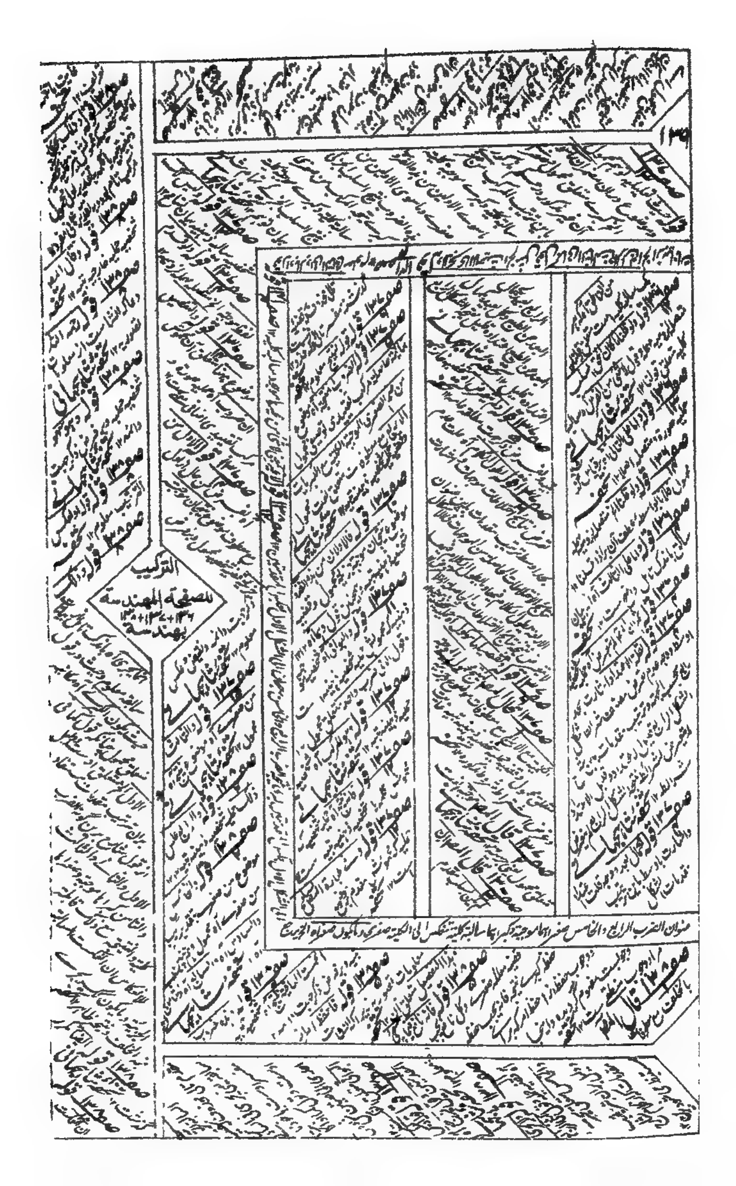
القياس الاقتراني بشكل

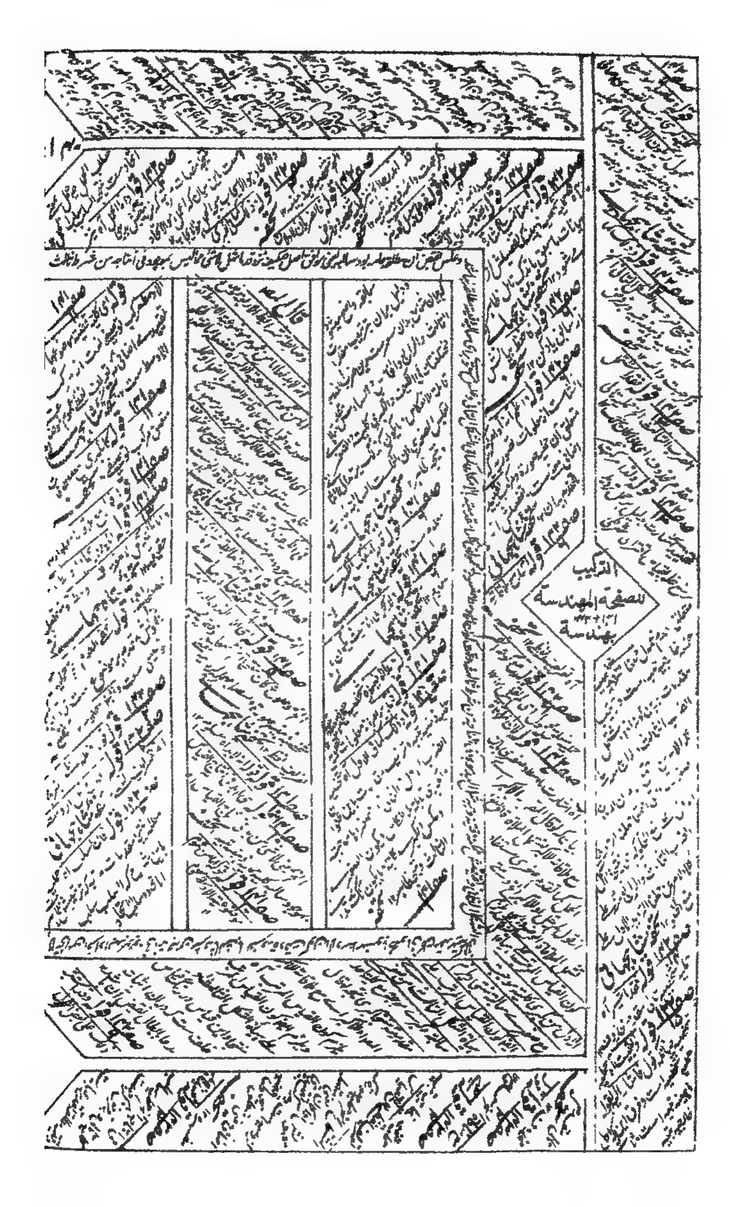
الرابع



بالخلف او بعكس الترتيب ثم النتيجة او بعكس المقدمتين

ينتج سالبة كلية والرابع عكس ذلك والخامس من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية والسادس
من سالبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والسابع من موجبة كلية صغرى وسالبة جزئية
كبرى والثامن من سالبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى وهذه الضروب الخمسة الباقية
تنتج سالبة جزئية فاحفظ هذا التفصيل فانه نافع فيما سيجيء **قوله بالخلف** وهو في هذا الشكل
ان يؤخذ نقيض النتيجة ويضم الى احدى المقدمتين لينتج ما ينعكس الى ما ينافي المقدمة
الاخرى وذلك يجري في الضرب الاول والثاني والثالث والرابع والخامس دون البواقي
وقال المصنف في شرح الشمسية بجريانه في السادس وهو سهو **قوله او بعكس الترتيب** وذلك
انما يجري حيث تكون الكبرى موجبة والصغرى كلية والنتيجة مع ذلك قابلة للانعكاس
كما في الاول والثاني والثالث والثامن ايضا ان تنعكس السالبة الجزئية كما اذا كانت من احدى
الخاصتين دون البواقي **قوله او بعكس المقدمتين** فيرجع الى الشكل الاول ولا يجري الا حيث تكون
الصغرى موجبة والكبرى سالبة كلية لتنعكس الى الكلية كما في الرابع والخامس لا غير


التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة


التركيب
للصفحة الهندسة
١٣١+١٣٢
بهندسة



او بالرداد الثاني بعكس الصغرى او الثالث بعكس الكبرى

وضابطة شرائط الاربعة انه لابد لها اما من عموم موضوعية الاوسط مع ملاقاته للاصغر بالفعل

قوله او بالرد الى الاول ولا يجرى الا حيث تكون المقدمتان مختلفتين في الكيف والكبرى كلية والصغرى قابلة للانعكاس كما في الثالث والرابع والخامس والسادس وفي السابع ان انعكست السالبة الجزئية ...

قوله بعكس الكبرى ولا يجرى الا حيث تكون الصغرى موجبة والكبرى قابلة للانعكاس وتكون الصغرى عكس الكبرى كلية وهذا الاخير لازم للاولين في هذا الشكل فيتدبر وذلك كما في الاول والثاني والرابع والخامس والسادس ايضا ان انعكس السالب الجزئي دون البواقي **قوله** وضابطة شرائط الاربعة

اى الامر الذي اذا رعيته في كل قياس اقتراني حملي كان منتجا مشتملا على الشرائط السابقة جزما

قوله انه لابد اى لابد في انتاج القياس من احد امرين على سبيل منع الخلو **قوله** اما من عموم موضوعية الاوسط اى كلية قضية موضوعها الاوسط كالكبرى في الشكل الاول وكاحدى المقدمتين في الشكل الثالث كالصغرى في الضرب الاول والثاني والثالث والرابع والسابع والثامن من الشكل الرابع

قوله مع ملاقاته اى اما بان يحمل الاوسط ايجابا على الاصغر بالفعل كما في صغرى الشكل الاول او بان يحمل الاصغر على الاوسط ايجابا بالفعل كما في صغرى الشكل الثالث وكما في صغرى الضرب الاول والثاني والرابع والسابع من الشكل الرابع ففي الكلام اشارة الى اشتراط فعلية الصغرى في هذه الضروب ايضا



قوله والرابع وقد علمت شرائط الضروب الستة من الشكل الاول سابقا فيظهر من قوله عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

وحمله على الاكبر واما من عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

قوله او حمله على الاكبر اي او مع حمل الاوسط على الاكبر ايجابا فان السلب سلب الحمل وانما الحمل هو الايجاب وذلك كما في كبرى الضرب الاول والثاني والثالث والثامن من الشكل الرابع فالضربان الاولان قد اندرجا تحت كلا شقي الترديد الثاني فهو ايضا على سبيل منع الخلو كالاول وههنا تمت الاشارة الى شرائط انتاج جميع ضروب الشكل الاول والثالث وستة ضروب من الشكل الرابع فاحفظه واعلم انه لم يقل او للاكبر اي او مع ملاقاة للاكبر مع كونه اخصر لان الملاقاة تشمل الوضع والحمل كما تقدم فيلزم كون القياس المرتب على هيأة الشكل الاول من كبرى موجبة كلية مع صغرى سالبة منتجا ويلزم ايضا كون القياس المرتب على هيأة الشكل الثالث من صغرى سالبة وكبرى موجبة مع كلية احدى مقدمتيه منتجا وقد اشتبه ذلك على بعض الفحول فاعرفه

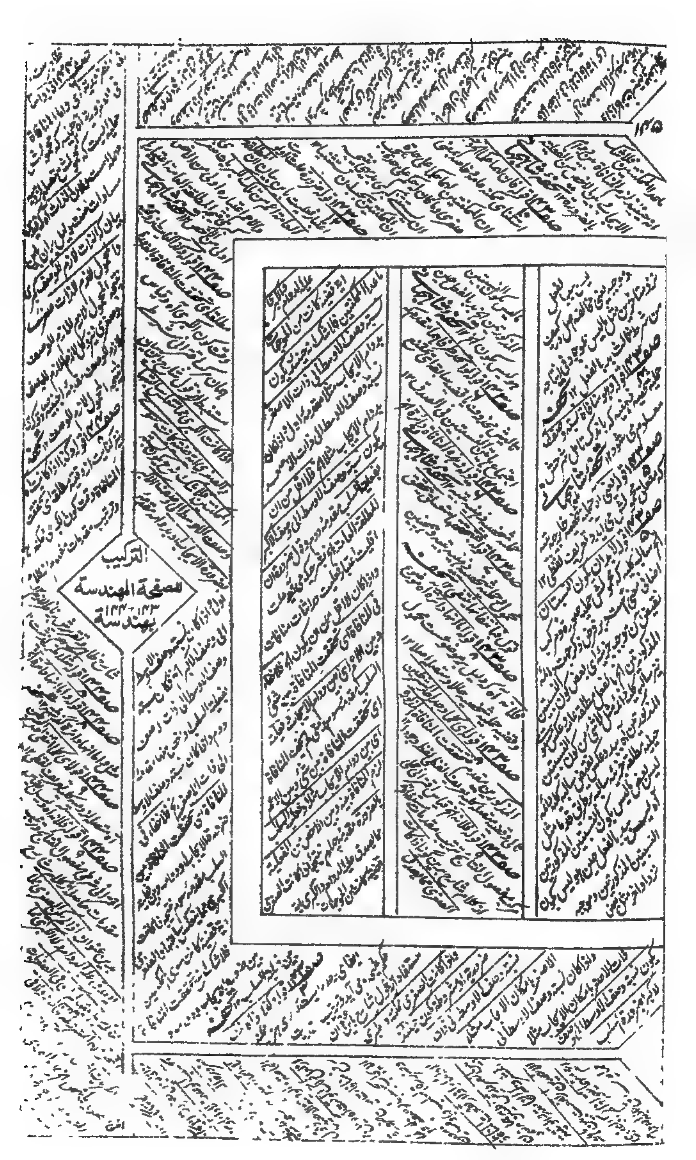
قوله واما من عموم موضوعية الاكبر هذا هو الامر الثاني من الامرين اللذين ذكرنا انه لا بد في انتاج القياس من احدهما وحاصله كلية كبرى يكون ذكبر موضوعا فيها مع اختلاف مقدمتين في الكيف وذلك كما في جميع ضروب الشكل الثاني وكما في الضرب الثالث والرابع والخامس والسادس من الشكل الرابع فقد اشتمل الضرب الثالث والرابع منه على كلا الامرين ولذا حملنا الترديد الاول على منع الخلو فقد اشير الى جميع شرائط الشكل الاول والثالث كما وكيفا وجهة والى شرائط الشكل الثاني والرابع كما وكيفا بقيت شرائط الشكل الثاني بحسب الجهة فاشار اليها بقوله مع منافاة الخ

مع منافاة نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر لنسبته الى ذات الاصغر

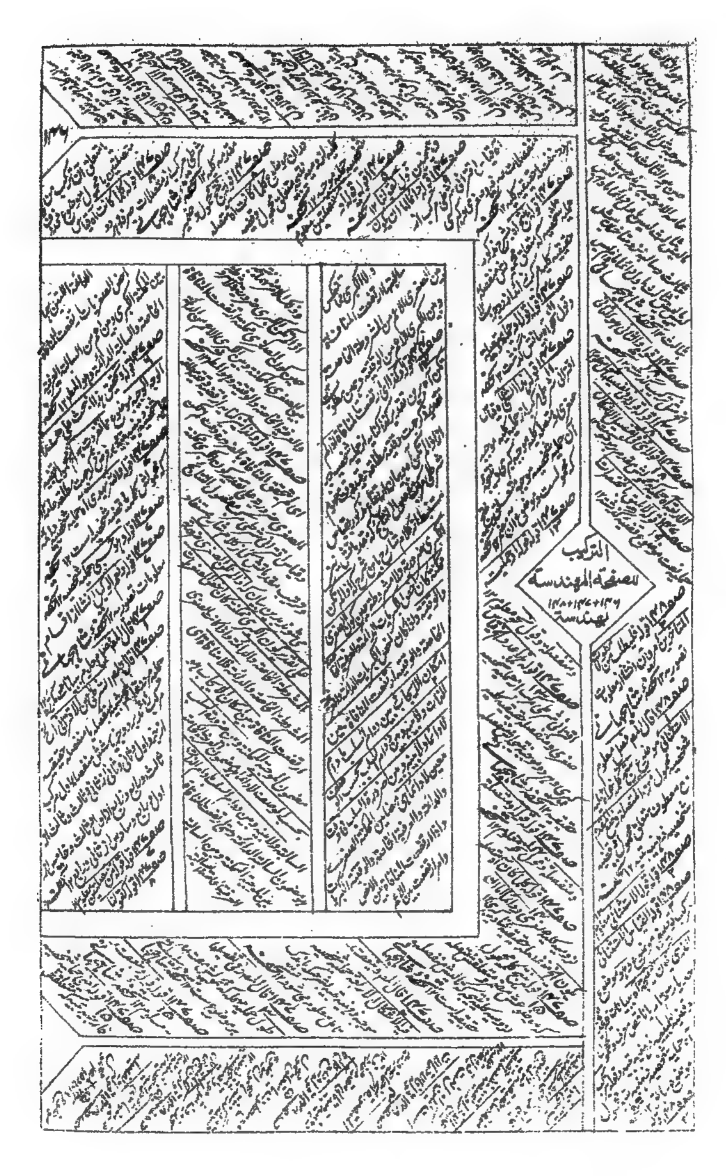
قوله مع منافاة الخ يعني ان القياس المنتج المشتمل على الامر الثاني اعني عموم موجبة الكبرى مع الاختلاف
في الكيف اذا كان الاوسط منسوبا ومحمولا في كلتا مقدمتيه كما في الشكل الثاني فهو لابد في انتاجه من
شرط ثالث وهو منافاة نسبة وصف الاوسط المحمول الى وصف الاكبر الموضوع في الكبرى لنسبة وصف
الاوسط المحمول كذلك الى ذات الاصغر الموضوع في الصغرى يعني لابد ان تكون النسبتان المذكورتان
مكيفتين بكيفيتين بحيث يمتنع اجتماع هاتين النسبتين في الصدق لو اتحد طرفاهما وهذه المنافاة
دائرة وجودا وعدما مع امرين شرطي الشكل الثاني بحسب الجهة فبتحققهما يتحقق الانتاج وبانتفائهما تنتفي
اما انها دائرة مع الشرطين وجودا اي كلما وجد الشرطان المذكوران تحققت المنافاة المذكورة
فلانه اذا كانت الصغرى مما يصدق عليه الدوام والكبرى اية قضية كانت من الموجبات [illegible]
[illegible] فان لهما حكما على حدة كما يجيء فلا شك انه تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات
الاصغر دوام الايجاب مثلا ولا اقل من ان تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر
بفعلية السلب ضرورة ان المطلقة العامة اعم من سائر الكبريات والمطلقة العامة تدل على
سلب الاوسط عن ذات الاكبر بالفعل واذا كان مسلوبا عن ذاته بالفعل كان مسلوبا عن وصفه
بالفعل قطعا ولا خفاء في المنافاة بين دوام الايجاب وفعلية السلب اذ تحققت
المنافاة بين شيء وبين الاعم لزمت المنافاة بينه وبين الاخص بالضرورة

تصديق ضابطة الانعكاس

وكذا اذا كانت الكبرى مما تنعكس سالبتها والصغرى اية قضية كانت سوى الممكنتين كما
اذا تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة الايجاب مثلا ودوامه ولا خفاء في
منافاتها مع نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بفعلية السلب واخص منها وكذا اذا كانت
الصغرى ممكنة والكبرى ضرورية او مشروطة اذ تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر
بالامكان الايجاب مثلا ونسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة السلب اما في الكبرى
المشروطة فظاهرة واما في الضرورية فلان المحمول اذا كان ضروريا للذات ما دامت وجوده كان
ضروريا لوصفها العنواني لان الذات لازم للوصف والمحمول لازم للذات ولازم اللازم لازم
وكذا اذا كانت الكبرى ممكنة والصغرى ضرورية مثلا ما مر وانما اهدر مرة من الشرطين عدما اي كلما
انتفى احد الشرطين المذكورين تحقق منافاة مذكورة فلانه جاز ان يكون من الصغرى مما يصدق
عليه الحد الاوسط الكبرى مما تنعكس سالبتها حين في الصغريات اخص من المشروطة الخاصة ولا
في الكبريات اخص من الوقتية ولا منافاة بين ضرورة الايجاب مثلا بحسب الوصف لا دائما وبين ضرورة
السلب في وقت معين لا دائما او بحسب ذلك الوقت غير اوقات الوصف العنواني واذا انتفعت
المنافاة بين القضيتين انتفعت بين ما هو اخص منهما ضرورة وكذا اذا لم تكن الكبرى ضرورية ولا مشروطة
حين كون الصغرى ممكنة كان اخص الكبريات الدائمة والعرفية الخاصة والوقتية ولا منافاة
بين امكان الايجاب ودوام السلب ما دام الذات ولا بينه وبين دوام السلب بحسب الوصف



التركيب
الصفحة المهندسة
١٣٣-١٣٢
بهندسة


الترکیب
للصفحة المهندسة

فصل الشرطي من الاقتراني اما ان يتركب من متصلتين او منفصلتين او حملية ومتصلة او حملية ومنفصلة او متصلة ومنفصلة وينعقد فيه الاشكال الاربعة وفي تفصيلها طول

لا دائما ولا بينه وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما او كذا اذا لم تكن الصغرى ضرورية على تقدير كون الكبرى ممكنة كان اخص الصغريات المشروطة الخاصة او الوقتية ولا منافاة بين امكان الايجاب وبين ضرورة السلب بحسب الوصف لا دائما ولا بينه وبين دوام السلب لا دائما الذات قطعا وتحقيق هذا البحث على هذا الوجه مما تفردت به بعون الله الجليل والله يهدي من يشاء الى سواء السبيل وهو حسبي ونعم الوكيل قوله من متصلتين كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء ينتج كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء قوله او منفصلتين كقولنا دائما اما ان يكون العدد زوجا واما ان يكون فردا ودائما اما ان يكون الزوج زوج الزوج او يكون زوج الفرد ينتج دائما اما ان يكون العدد زوج الزوج او يكون زوج الفرد او يكون فردا قوله او حملية ومتصلة نحو هذا الشيء انسان وكلما كان هذا الشيء انسانا كان حيوانا ينتج هذا حيوان ونحو كلما كان هذا الشيء انسانا فهو حيوان وكل حيوان جسم ينتج كلما كان هذا الشيء انسانا كان جسما قوله او حملية ومنفصلة نحو هذا عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا ينتج هذا اما ان يكون زوجا او فردا قوله او متصلة ومنفصلة نحو كلما كان هذا ثلثة فهو عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او يكون فردا ينتج كلما كان هذا ثلثة فاما ان يكون زوجا او فردا قوله وينعقد يعني ان في تلك الاقسام من الشرطي المتصل ... المنعقدتين في جزء يكون هو الحد الاوسط فاما ان يكون محكوما عليه في كلتا المقدمتين او محكوما به فيهما او محكوما به في الصغرى ومحكوما عليه في الكبرى او بالعكس فالاول هو الشكل الثالث والثاني هو الثاني والثالث هو الاول والرابع هو الرابع قوله وفي تفصيلها اي في تفصيل الاشكال الاربعة في تلك الاقسام الخمسة بحسب الشرائط والضروب والنتائج طول لا يليق

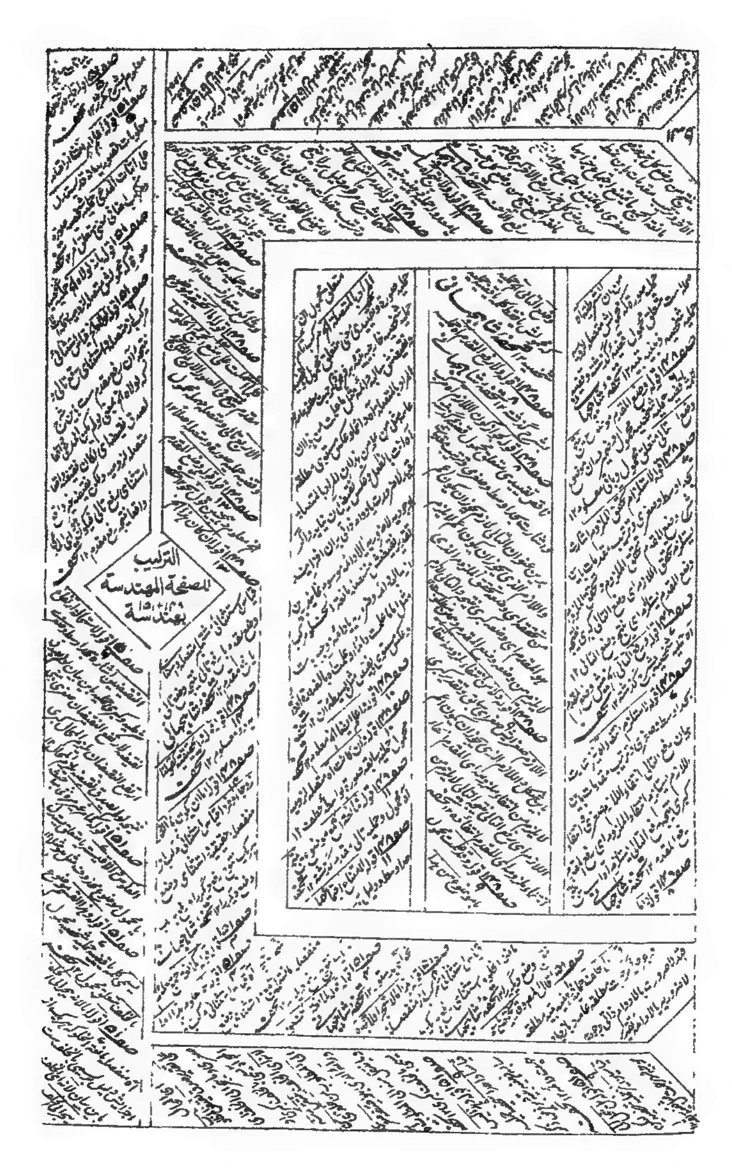
التصديقات
القياس الاقتراني الشرطي واقسامه

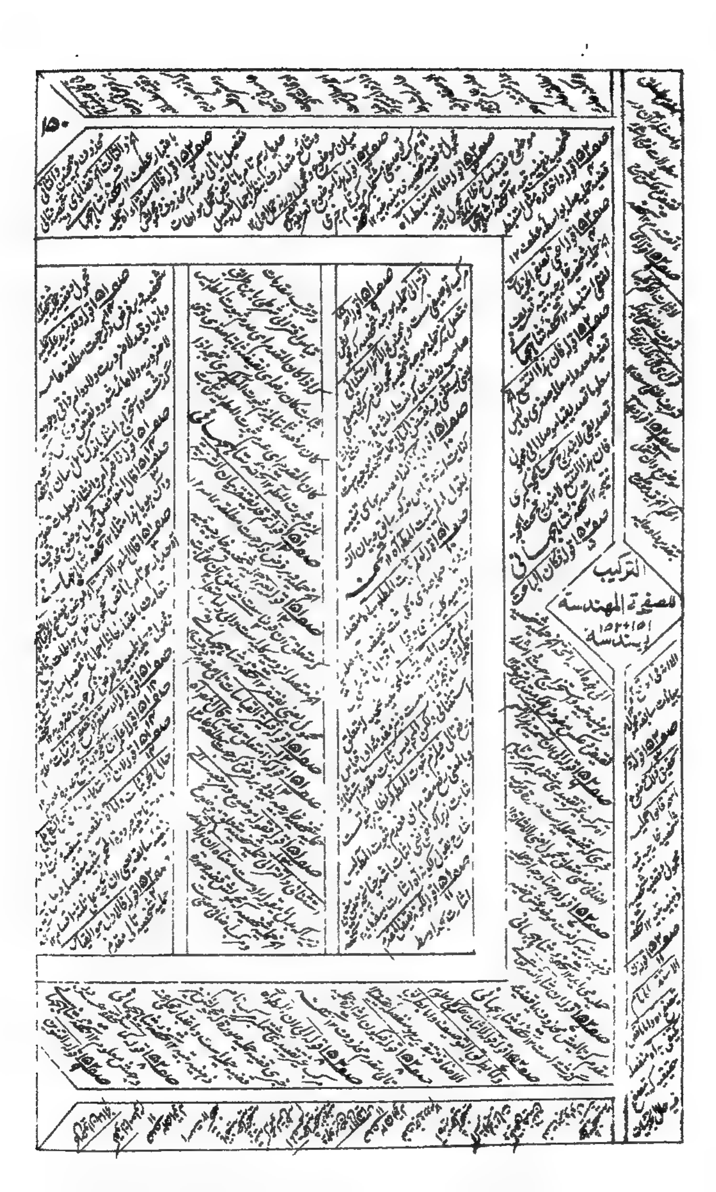
قوله النتائج الاربع وضع كل من المقدم والتالي ورفع الآخر ورفع كل منهما ووضع الآخر كما في الامثال المذكورة في الشرح

فصل الاستثنائي ينتج من المتصلة وضع المقدم ورفع التالي ومن الحقيقية

بالمختصرات فليطلب من مطولات المتاخرين قوله الاستثنائي القياس الاستثنائي وهو الذي تكون النتيجة مذكورة فيه بمادته وهيئته ابدا تركب من مقدمة شرطية ومن مقدمة حملية يستثنى فيها عين احد جزئي الشرطية او نقيضه لينتج عين الآخر او نقيضه فالاحتمالات المتصورة في انتاج كل استثنائي اربعة وضع كل ورفعه لكن المنتج منها في كل قسم شئ وتفصيله ما افاده المصنف من ان الشرطية ان كانت متصلة ينتج منها احتمالان وضع المقدم ينتج وضع التالي لاستلزام تحقق الملزوم تحقق اللازم ورفع التالي ينتج رفع المقدم لاستلزام انتفاء اللازم انتفاء الملزوم واما وضع التالي فلا ينتج وضع المقدم ولا رفع المقدم ينتج رفع التالي لجواز كون اللازم اعم فلا يلزم من تحقق تحقق الملزوم ولا من انتفاء الملزوم انتفاء اللازم وقد علمت من هذا ان المراد بالمتصلة في هذا الباب اللزومية واعلم ايضا ان المراد بالمنفصلة ههنا العنادية وان كانت الشرطية منفصلة فمانعة الجمع ينتج من وضع كل جزء رفع الآخر لامتناع اجتماعهما ولا ينتج من رفع كل وضع الآخر لعدم امتناع الخلو عنهما ومانعة الخلو بالعكس واما الحقيقية فلما اشتملت على منع الجمع والخلو معا ينتج في الصور الاربع النتائج الاربع قوله وضع المقدم ورفع التالي نحو ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه انسان فهو حيوان لكنه ليس بحيوان فليس بانسان قوله ومن الحقيقية كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا لكنه زوج فليس بفرد لكنه فرد فليس بزوج لكنه ليس بفرد فهو زوج لكنه ليس بزوج

القصد الثاني في القياس الاستثنائي وقسمه واحكامها


الترتيب
للصفحة المهندسة
بهندسة


الترکیب
للصغرة المهندسة

كمانعة الجمع ورفعه كمانعة الخلو قد يختص باسم قياس الخلف وهو ما يقصد به إثبات المطلوب بإبطال نقيضه و مرجعه إلى استثنائي واقتراني **فصل** الاستقراء تصفح الجزئيات

فهو فرد ق؟ لمانعة الجمع نحو هذا إما شجر أو حجر لأنه شجر فليس بحجر لكنه حجر فليس بشجر **قوله** كمانعة الخلو نحو هذا

إما لا شجر أو لا حجر [illegible] **قوله** قد يختص [illegible] أنه قد

[illegible] على إثبات المدعى [illegible] لصدق نقيضه لاستلزامه ارتفاع النقيضين لكن

نقيضه غير واقع فيكون [illegible] وهذا القسم من الاستدلال

[illegible] يصدق بعض المطلوب [illegible]

المطلوب [illegible] من [illegible] الذي هو نقيضه [illegible] قياس [illegible] إلى قياسين

أحدهما اقتراني شرطي والآخر استثنائي متصل يستثنى فيه نقيض التالي كقولنا لو لم يثبت المطلوب لثبت

نقيضه وكلما ثبت نقيضه ثبت المحال ينتج لو لم يثبت المطلوب لثبت المحال لكن المحال ليس بثابت فيلزم ثبوت

المطلوب [illegible] الدليل فليكن

القياسات كذا قال [illegible] في شرح [illegible] استثنائي واقتراني [illegible]

في [illegible] قياس الخلف وقد نبه عليه فافهم **قوله** الاستقراء تصفح الجزئيات [illegible] ثلاثة [illegible]

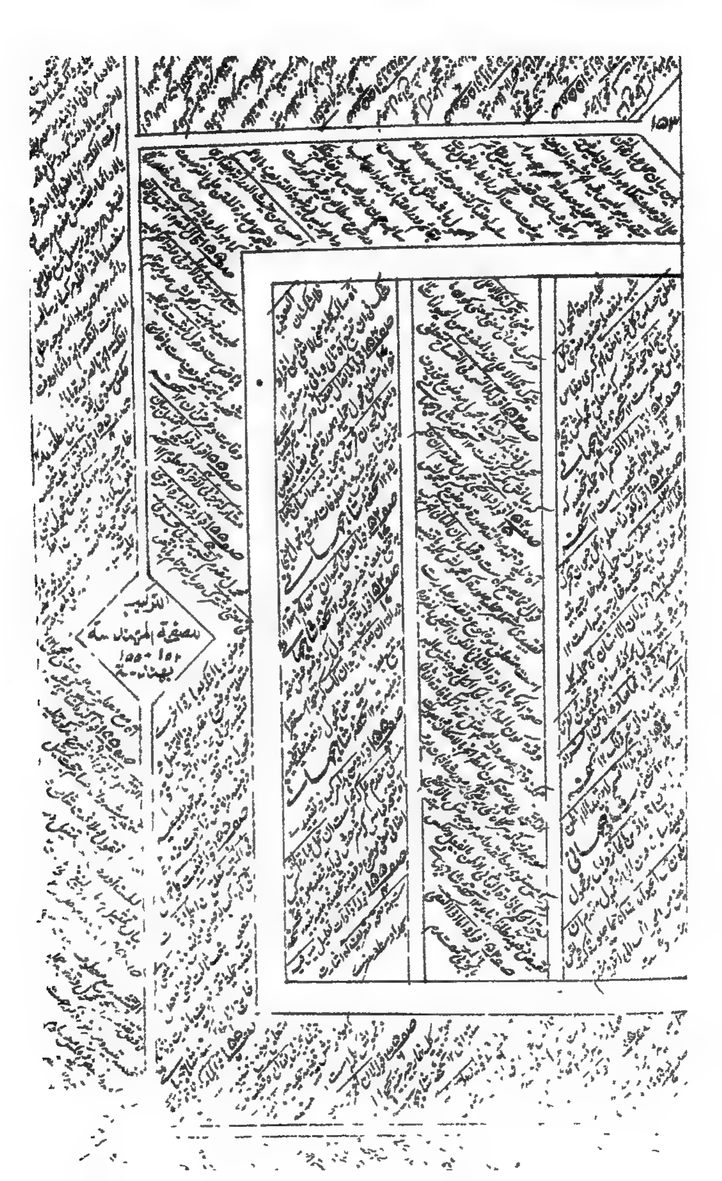
الكلي على حال الجزئيات وأما من حال الجزئيات على حال الكلي [illegible] حيث هي [illegible]

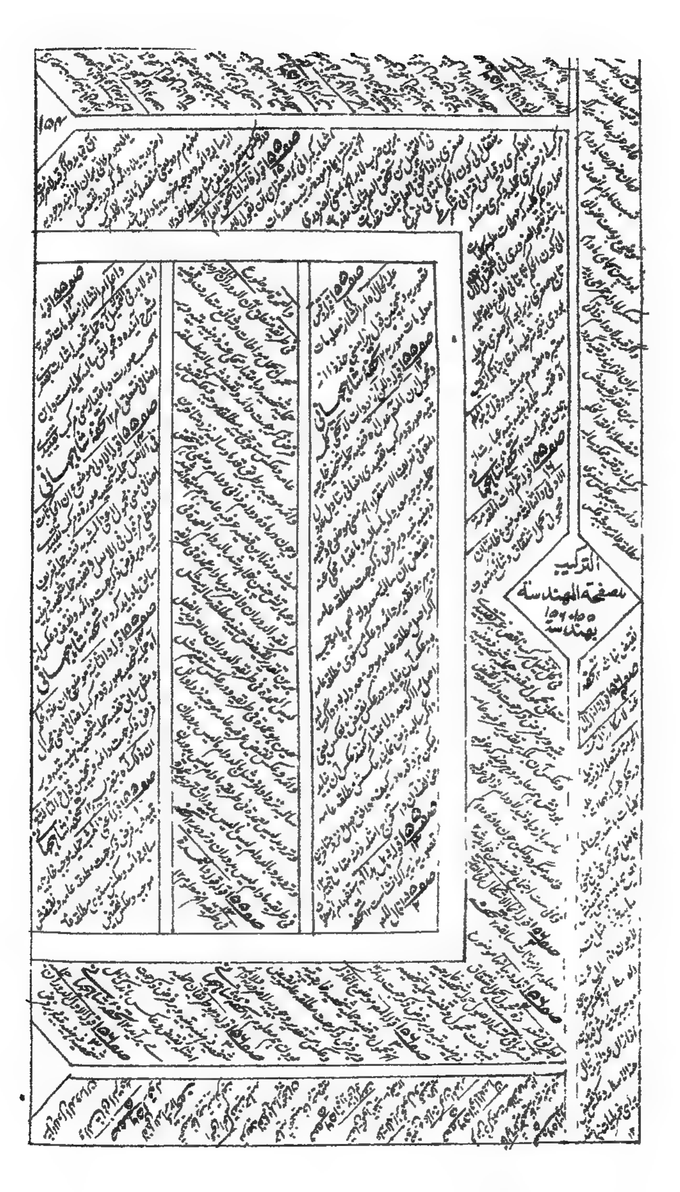
قياس الخلف والاستقراء وتعريفهما للتصديقات

على الحكم الجزئي فانما يفيد قياس حقيقة لكونه مفيد اليقين ١٢ قوله فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين بالحكم الجزئي

لاثبات حكم كلي

فالاول هو القياس وقد سبق مفصلا والثاني هو الاستقراء والثالث هو التمثيل فالاستقراء هو الحجة التي يستدل فيها من حكم الجزئيات على حكم كليها هذا التعريف الصحيح الذي لا غبار عليه واما ما استنبط البعض من كلام الفاضل وحجة الاسلام واختاره اعني تصفح الجزئيات وتتبعها لاثبات حكم كلي ففيه تسامح ظاهر فان هذا التتبع ليس معلوما تصديقيا موصلا الى مجهول تصديقي فلا يندرج تحت الحجة وكان الباعث على هذه المسامحة هو الاشارة الى ان تسمية هذا القسم من الحجة بالاستقراء ليس على سبيل الارتجال بل على سبيل النقل وههنا وجه آخر يجيء ان شاء الله الجليل في تحقيق التمثيل قوله لاثبات حكم كلي اما بطريق التوصيف فيكون اشارة الى ان المطلوب في الاستقراء لا يكون حكما جزئيا كما سنحققه واما بطريق الاضافة والتنوين في كلي عوض عن المضاف اليه اي لاثبات حكم كليها الكلي تلك الجزئيات وهذا وان شمل الحكم الجزئي والكلي كليهما بحسب الظاهر الا انه في الواقع لا يكون المطلوب بالاستقراء الا الكلي وتحقيق ذلك انهم قالوا ان الاستقراء اما تام يتصفح فيه حال الجزئيات باسرها وهو بعينه القياس المقسم كقولنا كل حيوان اما ناطق او غير ناطق وكل ناطق حساس وكل غير ناطق من الحيوان حساس ينتج كل حيوان حساس وهذا القسم يفيد اليقين واما ناقص يكتفى فيه بتتبع اكثر الجزئيات كقولنا كل حيوان يحرك فكه الاسفل عند المضغ لان الانسان كذلك والفرس كذلك والبقر كذلك الى غير ذلك مما صادفناه من افراد الحيوان وهذا لا يفيد الا الظن اذ من الجائز ان يكون من الحيوانات التي لم نصادفها ما يحرك فكه الاعلى عند المضغ كما سمع في التمساح وان الثاني لا يفيد الا الظن انما يصح اذا كان المطلوب الحكم الكلي واذا اكتفي بالجزئي فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين به كما يعلم بعض الحيوان فرس وبعضه انسان وكل فرس يحرك فكه الاسفل عند المضغ وكذا الانسان فبعض الحيوان كذلك





التركيب
لصفحة الهندسة

والتمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم ليثبت فيه

والعمدة في طريقة الدوران والترديد

قطعاً ان بعض الحيوان كذلك وبهذا ظهر ان حمل عبارة المتن على التوصيف كما هو الرواية احسن من حيث الدراية ايضاً اذ ليس فيه شبهة صحة التعريف بالاعم قوله التمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم ليثبت فيه اى ليثبت الحكم في الجزئي الاول وبعبارة اخرى تشبيه جزئي بجزئي في معنى مشترك بينهما ليثبت في المشبه الحكم الثابت في المشبه به المعلل بذلك المعنى كما يقال النبيذ حرام لان الخمر حرام وعلة حرمته الاسكار وهو موجود في النبيذ وفي العبارتين تسامح فان التمثيل هو الحجة التي يقع فيها ذلك البيان والتشبيه وقد عرفت نكتة في التسامح في تعريف الاستقراء والقول كما ان العكس يطلق على المعنى المصدري اعنى التبديل وعلى القضية الحاصلة بالتبديل كذلك التمثيل يطلق على المعنى المصدري وهو التشبيه والبيان المذكوران وعلى الحجة التي يقع فيها ذلك التشبيه والبيان ثم ذكره تعريف التمثيل بالمعنى الاول ويعلم المعنى الثاني بالمقايسة وكما عرف المصنف العكس بالتبديل وقس عليه الحال فيما سبق في الاستقراء ولكن لا يخفى ان المصنف عدل في تعريف الاستقراء والتمثيل عن الشيء الى المذكور دفعا للتوهم هذا التسامح وبل هو الاكثر على فرعه قوله والعمدة في طريقة الدوران والترديد اعلم انه لا بد في التمثيل من مقدمات الاولى ان الحكم ثابت في الاصل اعنى المشبه به الثانية ان علة الحكم في الاصل صفة كذا الثالثة ان تلك الصفة موجودة في الفرع اعنى المشبه فاذا تحقق العلم بهذه المقدمات الثلث ينتقل الى كون الحكم ثابتا في الفرع ايضا وهو المطلوب من التمثيل ثم ان المقدمة الاولى والثالثة ظاهرتان بلا

فصل القياس اما برهاني

كل متقبل مع انما الاشكال في الثانية بيانها الطرق متعددة فصلوها في كتب اصول الفقه

[illegible] ذكرنا هو الثمرة [illegible] الاول الدوران وهو ترتب الحكم على الوصف

الذي له صلوح العلية وجودا وعدما [illegible] ترتب حكم الحرمة في [illegible] على الاسكار فانه ما دام مسكرا حرام

[illegible] زالت حرمته [illegible] والدوران علامة كون المدار اعني الوصف علة للدائر اعني

الحكم والثاني الترديد ويسمى بالسبر والتقسيم [illegible] وهو ان يتفحص اولا اوصاف الاصل ويردد ان علة

الحكم [illegible] كل صفة حتى [illegible] وصف واحد فيستفاد منه

[illegible] من الغضب [illegible] الكون [illegible]

[illegible] في البديهي

[illegible] ذكر فعين [illegible] قوله قياس

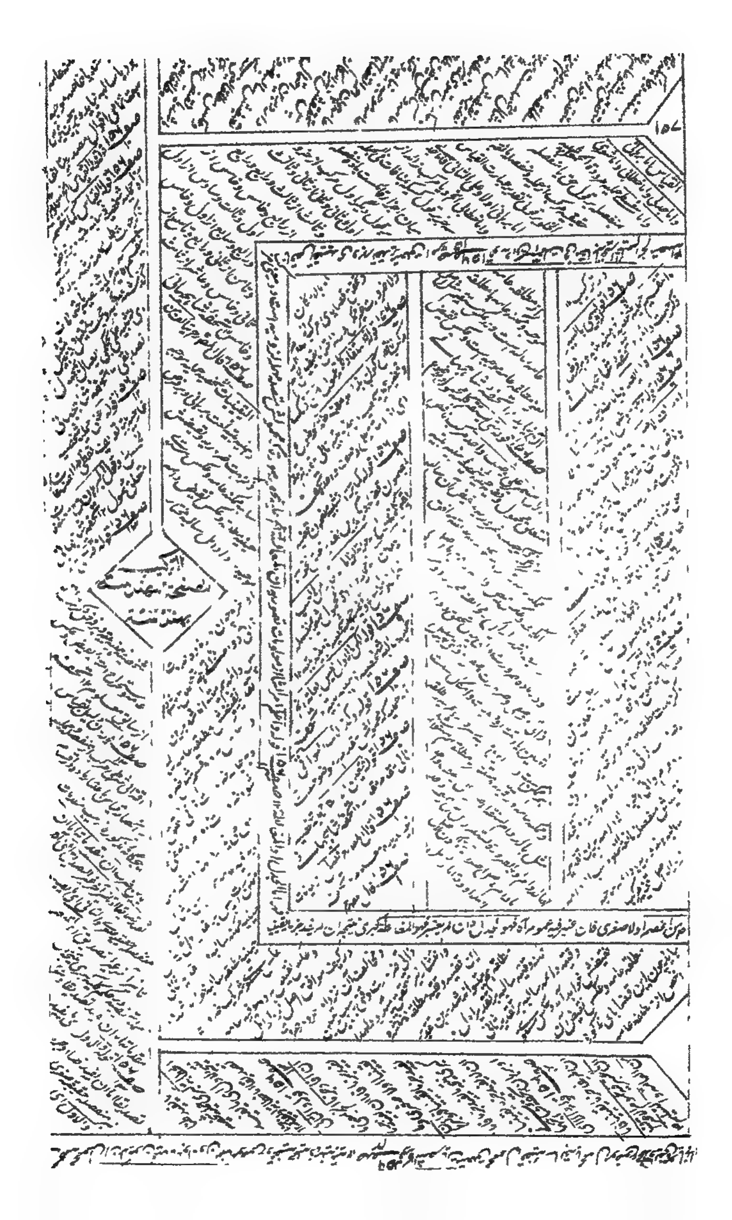
القياس [illegible] كذلك تقسيم

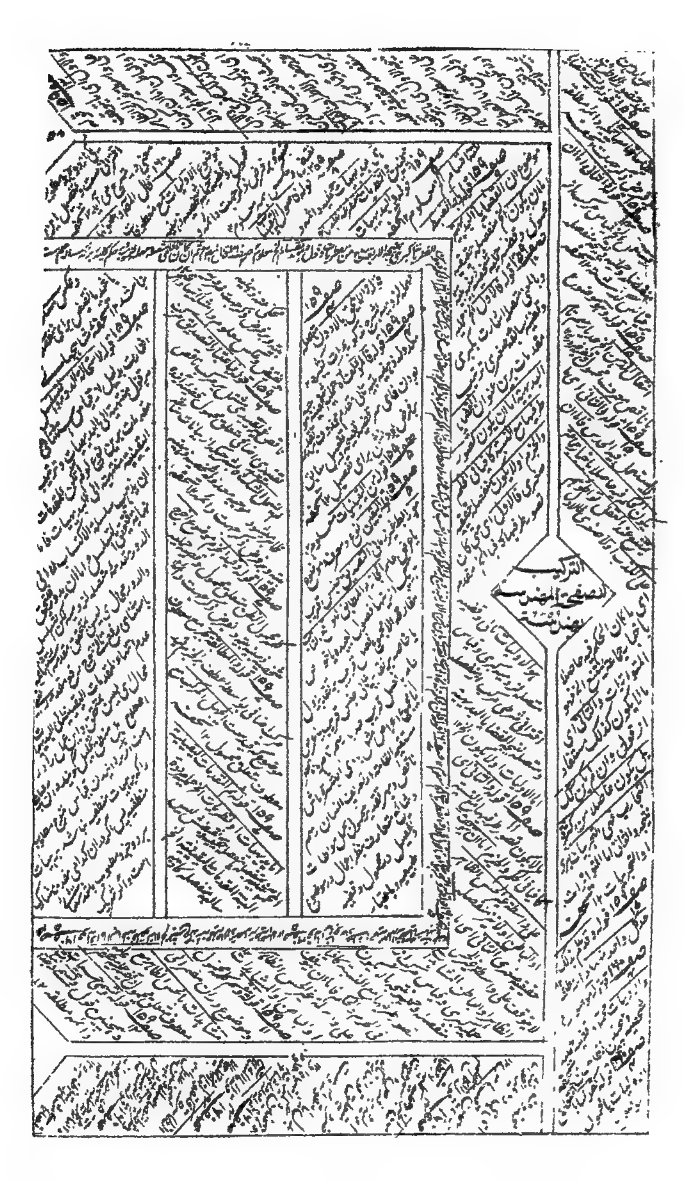
[illegible] الى [illegible] والشعر والمغالطة

[illegible] ويسمى سفسطة [illegible] التصديق [illegible]

[illegible]

[illegible] في مقابلة [illegible] سفسطة [illegible]




الترکیب

التصديق
القياس البرهاني
واجزاؤه

يتألف من اليقينيات

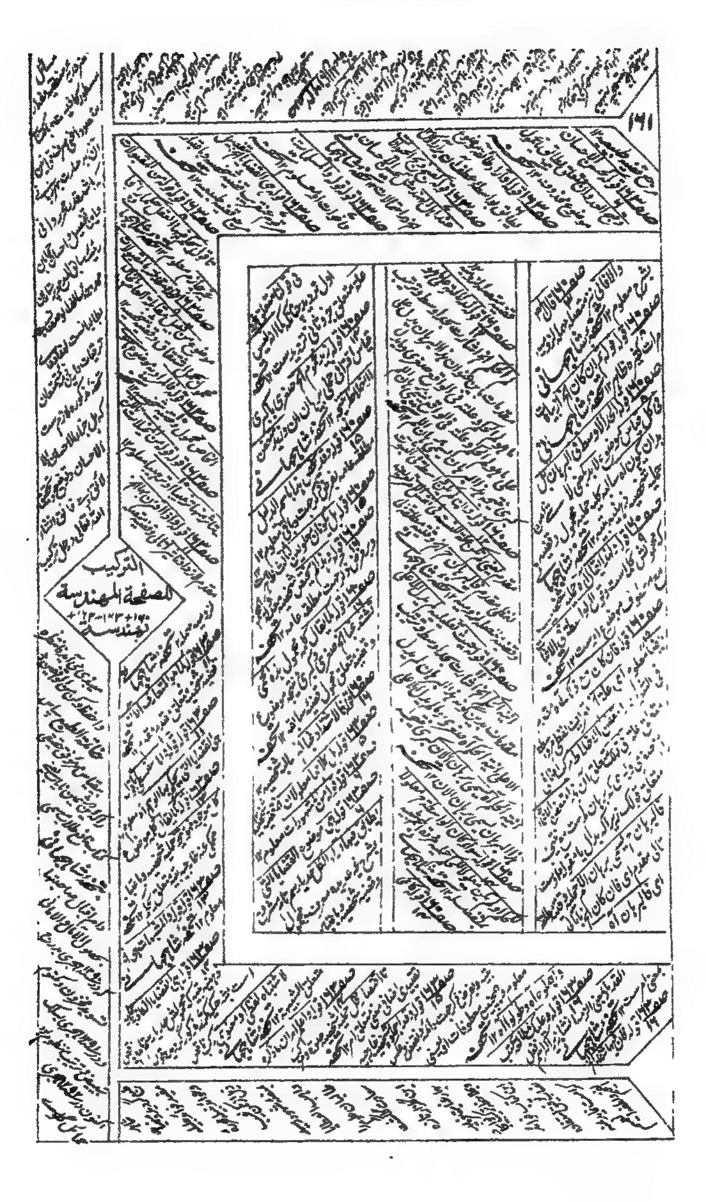
واعلم انه يعتبر في البرهان ان يكون مقدماته باسرها يقينية بخلاف غيره من الاقسام فلا يكفي في كون القياس جدلا مثلا ان يكون احدى مقدمتيه جدلية وان كانت الاخرى يقينية فيجب ان يكون فيها ما هو دون غيرها لان النتيجة تتبع الادون فالمؤلف من مقدمة مشهورة واخرى مخيلة لا يسمى جدليا بل شعريا فافهم قوله من اليقينيات الخ اليقين هو التصديق الجازم المطابق للواقع الثابت فباعتبار التصديق لم يشمل الشك والوهم والتخييل وسائر التصورات وبقيد الجزم اخرج الظن وبالمطابقة الجهل المركب وبالثابت التقليد ثم المقدمات اليقينية اما بديهيات او نظريات منتهية الى البديهيات لاستحالة الدور والتسلسل فاصول اليقينيات هي البديهيات والنظريات متفرعة عليها فالبديهيات ستة اقسام بحكم الاستقراء ووجه الضبط ان القضايا البديهية اما ان يكون تصور طرفيها مع النسبة كافيا في الحكم والجزم او لا يكون فالاول هو الاوليات والثاني اما ان يتوقف على واسطة غير الحس الظاهر والباطن اولا الثاني المشاهدات وينقسم الى مشاهدات بالحس الظاهر وتسمى حسيات والى مشاهدات بالحس الباطن وتسمى وجدانيات والاول اما ان يكون تلك الواسطة بحيث لا تغيب عن الذهن عند تصور الاطراف او لا يكون كذلك الاول هي الفطريات وتسمى قضايا قياساتها معها والثاني اما ان يستعمل فيه الحدس وهو الانتقال الدفعي من المبادي الى المطالب او لا يستعمل فالاول الحدسيات والثاني ان كان الحكم فيه حاصلا باخبار جماعة يمتنع عند العقل تواطؤهم على الكذب فهي المتواترات وان لم يكن كذلك بل يكون حاصلا من كثرة التجارب فهي التجربيات وقد علم بذلك حصر كل منها

الى حد يحصل به اليقين ... باختلاف المواد واحوال ... مرآة الشروح

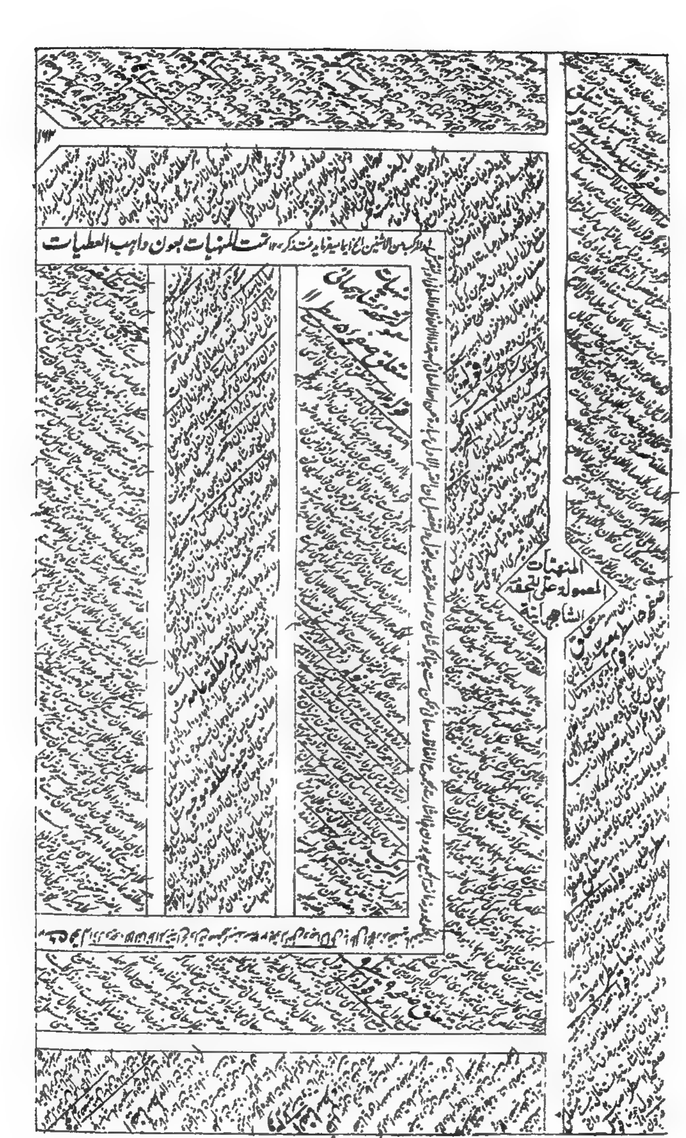
واصولها الاوليات والمشاهدات والتجربيات والحدسيات والمتواترات والفطريات ثم ان كان الاوسط مع عليته للنسبة في الذهن علة لها في الواقع فلمي والا فاني

البرهان اللمي والاني

قوله الاوليات كقولنا الكل اعظم من الجزء قوله المشاهدات اما المشاهدات الظاهرة فكقولنا الشمس مشرقة والنار محرقة واما الباطنة فكقولنا ان لنا جوعا وعطشا قوله والتجربيات كقولنا السقمونيا مسهل للصفراء قوله الحدسيات كقولنا نور القمر مستفاد من نور الشمس قوله والمتواترات كقولنا مكة موجودة قوله الفطريات كقولنا الاربعة زوج فان الحكم فيه بواسطة لا تغيب عن الذهن عند ملاحظة الطرفين وهي الانقسام بمتساويين قوله ثم ان كان الخ اعلم ان الحد الاوسط في البرهان بل في كل قياس لا بد ان يكون علة لحصول العلم بالنسبة الايجابية او السلبية المطلوبة في النتيجة ولهذا يقال له الواسطة في الاثبات والواسطة في التصديق فان كان مع ذلك واسطة في الثبوت ايضا اي علة لتلك النسبة الايجابية او السلبية في الواقع وفي نفس الامر كتعفن الاخلاط في قولك هذا متعفن الاخلاط وكل متعفن الاخلاط فهو محموم فهذا محموم فالبرهان ح يسمى برهان اللم لدلالته على ما هو لم الحكم وعلته في الواقع وان لم يكن واسطة في الثبوت اي لم يكن علة للنسبة في نفس الامر فالبرهان ح يسمى برهان الان حيث لم يدل الا على انية الحكم وتحققه في الذهن دون عليته في الواقع سواء كانت الواسطة معلولا للحكم كالحمى في قولنا زيد محموم وكل محموم متعفن الاخلاط فزيد متعفن الاخلاط وقد يخص هذا باسم الدليل او لم يكن معلولا للحكم كما ليس علة له بل يكونان معلولي ثالث وهذا لم يخص باسم كما يقال هذه الحمى تشتد غبا وكل حمى تشتد غبا محرقة فهذه الحمى محرقة فان اشتداد



التركيب
الصفحة المهندسة
١٤٠+١٦٣-١٦٣+٢٠٤



تمت المنهيات بعون واهب العطيات

المنهيات المعمولة على التحفة الشاهجهانية

واما جدلی یتألف من المشهورات والمسلمات واما خطابی یتألف من المقبولات والمظنونات واما شعری یتألف من المخیلات واما سفسطی یتألف من الوهمیات والمشبهات

غبا لیس معلولا للاحراق ولا العکس بل کلاهما معلولان للصفراء المتعفنة الخارجة عن العروق

قوله من المشهورات هی القضایا التی تطابق فیها آراء الکل کحسن الاحسان وقبح العدوان او آراء طائفة کقبح ذبح الحیوانات عند اهل الہند قوله والمسلمات هی القضایا التی سلمت من الخصم فی المناظرة او برهن علیها فی علم واخذت فی آخر علی سبیل التسلیم قوله من المقبولات هی قضایا تؤخذ ممن یعتقد فیه کالاولیاء والحکماء قوله والمظنونات هی قضایا یحکم بها العقل حکما راجحا غیر جازم

من قبیل مقابلة العام بالخاص قوله من المخیلات هی القضایا التی لا یذعن بها النفس ولکن تتأثر منها ترغیبا وترہیبا واذا اقترن بها سجع ووزن کما هو متعارف زاد تأثیرها قوله سفسطی منسوب الی السفسطة وهی مشتقة من سوفسطا معرب سوفا اسطا یعنی حکمة مموهة

ومن الوهمیات هی القضایا التی یحکم بها الوهم فی غیر المحسوس قیاسا علی المحسوس کل موجود فهو متحیز

قوله والمشبهات هی القضایا الکاذبة الشبیهة بالصادقة الاولیة او المشهورة لاشتباه لفظی او معنوی

واعلم ان ما ذکره المتاخرون فی الصناعات الخمس اقتصار مخل قد اجتنبوا جملة مع کونه من المهمات وهو ان القیاس الشرطیة ولوازم الشرطیات مع غلة التجدد مما یلیک مطالعة کتب القدماء فان فیہا شفاء العلیل ونجاة الغلیل

خاتمة

خاتمة اجزاء العلوم ثلثة الموضوعات وهي التي يبحث في العلم عن اعراضها الذاتية والمبادي وهي حدود الموضوعات

قوله اجزاء العلوم كل علم من العلوم المدونة لابد فيه من امور ثلثة احدها ما يبحث فيه عن خواصه وآثاره المطلوبة منه اي يرجع جميع ابحاث العلم اليه وهو الموضوع وتلك الآثار هي الاعراض الذاتية الثاني القضايا التي يقع فيها هذا البحث وهي المسائل وهي تكون نظرية في الاغلب وقد تكون بديهيات محتاجة الى تنبيه كما صرح به وقوله يطلب العلم يعم القبيلتين واما ما يوجد في بعض النسخ من تخصيص لقوله بالبرهان فمن زيادات الناسخ على انه يمكن توجيهه بناء على الغالب او بان المراد بالبرهان ما يشمل التنبيه الثالث ما يبتني عليه المسائل من التصورات اطرافها والتصديقات بالقضايا الماخوذة في دلائلها والاول هي المبادي التصورية والثاني هي المبادي التصديقية

قوله الموضوعات المشهور من عد الموضوع من اجزاء العلوم اما ان يريد به نفس الموضوع او تعريفه او التصديق بوجوده او التصديق بموضوعيته والاول مندرج في موضوعات المسائل التي هي اجزاء المسائل فلا يكون جزءا على حدة والثاني من المبادي التصورية والثالث من المبادي التصديقية فلا يكونان جزءا على حدة ايضا والرابع من مقدمات الشروع فلا يكون جزءا ويمكن الجواب باختيار كل من الشقوق الاربعة اما على الاول فيقال ان نفس الموضوع وان اندرج في المسائل لكن لشدة الاعتناء به من حيث ان المقصود من العلم معرفة احواله والبحث عنها جعل جزءا على حدة او يقال ان المسائل ليست هي مجموع الموضوعات والمحمولات والنسب بل المحمولات المنسوبة الى الموضوعات قال المحقق الدواني في حاشية شرح المطالع المسائل هي المحمولات المثبتة بالدليل وفيه نظر لانه لا يلائم ظاهر قوله

واجزائها واعراضها ومقدمات بينة او ماخوذة تبتني عليها قياسات العلوم

والمسائل وهي قضايا تطلب في العلم وموضوعاتها موضوع العلم ونوع منه وعرض ذاتي له

المص المسائل هي قضايا كذا وموضوعاتها كذا ومحمولاتها كذا فلو كانت المسائل نفس المحمولات المنتسبة
عد بيان موضوعات المسائل التي هي وراء موضوع العلم جزءا على حدة فتدبر واما على الثاني فيقال
ان تعريف الموضوع وان كان مندرجا في المبادي التصورية لكن عد جزءا على حدة لمزيد الاعتناء
به كما سبق واما على الثالث فيقال لعل المراد بالتصديق بوجود الموضوع من المبادي التصديقية
كما نقل عن الشيخ تسامح فان المبادي التصديقية هي القضايا التي يتالف منها قياسات العلم
نص على ذلك العلامة في شرح الكليات تؤيده كلام الشيخ ايضا ويرجع فقول المص يبتنى عليها قياسات
العلم تعريف او تفسير بالاعم واما على الرابع فيقال ان التصديق بالموضوعية مما توقف عليه الشروع
على بصيرة وكان له مزيد مدخلية في معرفة مباحث العلم وتميزها عما ليس منه عد جزءا من العلم مسامحة
وبهذا البعد المحمولات قوله اجزائها اي حدود اجزائها اذا كانت الموضوعات مركبة قوله واعراضها اي
حدود العوارض المثبتة لتلك الموضوعات قوله ومقدمات بينة اي المبادي التصديقية اما مقدمات بينة
بنفسها اي بديهية او مقدمات ماخوذة اي نظرية فالاولى تسمى علوما متعارفة والثانية ان
بها المتعلم بحسن ظنه بالمعلم سميت اصولا موضوعة وان اخذ مع استنكار سميت مصادرة ومن ههنا
يعلم ان مقدمة واحدة يجوز ان تكون اصلا موضوعا بالنسبة الى شخص ومصادرة بالقياس الى اخر قوله
موضوع العلم كقولهم في الطبيعي كل جسم فله شكل طبيعي قوله او عرض ذاتي كقولهم كل متحرك فله ميل

وهو الحركة التي هي عرض ذاتي لموضوع العلم الطبيعي وهو الجسم الطبيعي كما مر والميل بفتح الميم وسكون الياء التحتانية ...

خاتمة
اجزاء العلوم وهو
ثلثة

او مركب ومحمولاتها امور خارجة عنها لاحقة لها لذواتها

قوله او مركب من الموضوع مع العرض الذاتي كقول المهندس كل مقدار وسط في النسبة فهو ضلع ما يحيط بالطرفان او من نوعه مع العرض الذاتي كقوله كل خط قام على خط فان الزاويتين الحادثتين على جنبيه اما قائمتان او متساويتان لهما قوله ومحمولاتها اي محمولات المسائل امور خارجة عنها اي عن موضوعات المسائل لاحقة لها اي عارضة لتلك الموضوعات والمراد ههنا محمولة عليها فان العارض هو الخارج المحمول فاذا اجرد عن قيد الخروج للتصريح به فيما قبل بقي الحمل ولو اكتفى المصنف باللحوق لكفى ويوجد في بعض النسخ قوله لذواتها وهو بحسب الظاهر لا ينطبق الا على العرض الاولى اي اللاحق للشيء اولا بالذات اي بدون واسطة في العروض فلا يشمل العارض بواسطة المساوي مع انه من العرض الذاتي اتفاقا ولذا اوله بعض الشارحين وقال الاستعداد مخصص بذواتها سواء كان لحوقه اياها لذواتها او لامر يساويها فان اللاحق للشيء لما هو هو يتناول الاعراض الذاتية جميعا على ما قال المصنف في شرح الرسالة الشمسية ثم ان هذا القيد يدل على ان المصنف اختار مذهب الشيخ في لزوم كون محمولات المسائل اعراضا ذاتية لموضوعاتها ولا ينظر كلام شارح المطالع لكن الاستاذ المحقق اورد عليه انه كثيرا ما يكون محمول المسألة بالنسبة الى موضوعها من الاعراض العامة الغريبة كقول الفقهاء كل مسكر حرام وقول النحاة كل فاعل مرفوع وقول الطبيعيين كل فلك متحرك على الاستدارة نعم يعتبر ان لا يكون اعم من موضوع العلم

خاتمة
اجزاء العلوم وهو ثلثة

خاتمة في اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

قد يقال المبادى لما يبدأ به قبل المقصود والمقدمات لما يتوقف
عليه الشروع بوجه البصيرة وفرط الرغبة كتعريف العلم وبيان غايته
وموضوعه وكان القدماء يذكرون فى صدر الكتاب ما سيمونه الرؤس الثمانية
الاول الغرض لئلا يكون النظر فى طلبه عبثا والثانى المنفعة اى ما
تشوقه الكل طبعا لينشط فى الطلب ويتحمل المشقة

شرح بذلك المحقق الطوسى ايضا فى نقد التنزيل انتهى كلامه واقول فى لزوم ذلك الاعتبار ايضا نظر
رجاع المحمولات العامة الى العرض الذاتى بالقيود المخصصة كما يرجع المحمولات الخاصة اليه المقوم
رد فالاستاذ صرح باعتبار الثانى ضد ما اعتبار الاول تحكم وههنا زيادة كلام لا يسعه المقام قوله وقد
يقال المبادى اشارة الى اصطلاح آخر فى المبادى سوى ما تقدم وضعه ابن الحاجب فى مختصر الاصول
حيث اطلق المبادى على ما يبدأ به قبل الشروع فى مقاصد العلم سواء كان داخلا فى العلم فيكون من المبادى
المصطلحة السابقة كتصور الموضوع والاعراض الذاتية والتصديقات التى تتألف منها قياسات
العلم او خارجا يتوقف عليه الشروع ولو على وجه الخبرة وتسمى مقدمات كمعرفة الحد والغاية والموضوع
الفرق بين المقدمات والمبادى بهذا المعنى مما لا ينبغى ان يشتبه فان المقدمات خارجة عن العلم
بخلاف المبادى فتبصر قوله يذكرون اى فى صدر كتبهم على انها من المقدمات او من المبادى بالمعنى الاعم
قوله الغرض علم ان ما يترتب على الفعل ان كان باعثا للفاعل على صدوره يسمى غرضا وعلة غائية
والا يسمى فائدة ومنفعة وغاية قالوا افعال الله تعالى لا تعلل بالاغراض
كان المقصود ان القدماء كانوا يذكرون فى صدر كتبهم ما كان سببا لاطلاعهم على ...
هذا العلم ثم ليعقبون بما يشتمل عليه من منفعة ومصلحة يميل اليها عموم الطبائع ان كانت لهذا العلم
وهى الغرض الباعث للواضع الاول وقد عرفت فى صدر الكتاب ان الغرض والغاية من علم المنطق ...
ويكون ما يبدأ به قبل الشروع فى مقاصد العلم داخلا فى العلم ... قوله اى الرؤس الثمانية من المقدمات ...

والثالث السمة وهي عنوان العلم ليكون عنده اجمال ما يفصله والرابع المؤلف ليسكن قلب المتعلم والخامس انه من اي علم هو ليطلب فيه ما يليق به

قوله والثالث السمة السمة العلامة وكانه المقصود ههنا الاشارة الى وجه تسمية العلم كما يقال تسمى المنطق منطقا لان المنطق يطلق على النطق الظاهري وهو التكلم وعلى الباطني وهو ادراك الكليات وهذا العلم يقوي الاول ويسلك بالثاني في مسلك السداد فاشتق الاسم من النطق فالمنطق اما مصدر ميمي بمعنى النطق اطلق على العلم المذكور مبالغة في مدخليته في تكميل النطق حتى كانه هو واما اسم مكان كان هذا العلم محل النطق ومظهره وفي ذكر وجه التسمية اشارة اجمالية الى ما يفصله العلم من المقاصد قوله والرابع المؤلف اي معرفة حال المؤلف ليسكن قلب المتعلم على ما هو الشان في مبادي الحال من معرفة حال الحق بمراتب الرجال واما المحققون فيعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال كما قال علي ذي الجلال عليه سلام الله الملك المتعال انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال وهذا ومؤسس قواعد المنطق والفلسفة هو الحكيم العظيم ارسطو ودونها بامر اسكندر ولهذا لقب بالمعلم الاول وقيل المنطق ميراث ذي القرنين ثم بعد نقل المترجمين تلك الفلسفيات من لغة يونان الى لغة العرب هذبها ورتبها واحكمها واتقنها ثانيا المعلم الثاني الحكيم ابو نصر الفارابي وقد فصلها وحررها بعد اضاعة كتب ابي نصر الشيخ الرئيس ابو علي بن سينا شكر الله سعيهم الجميل قوله انه من اي علم هو اي من اي جنس من اجناس العلوم العقلية او النقلية الفرعية او الاصلية كما يبحث عن حال المنطق انه من جنس العلوم الحكمية ام لا فان فسرت الحكمة بالعلم باحوال اعيان الموجودات على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية لم يكن منها اذ ليس بحثه الا عن المفهومات والموجودات الذهنية الموصلة الى التصور او التصديق

خاتمة
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

والسادس انه من اى مرتبة هو ليقدم على ما يجب ويؤخر عما يجب والسابع القسمة والتبويب ليطلب في كل باب ما يليق به والثامن الانحاء التعليمية وهي التقسيم

وان حذفت الاعيان من التقسيم المذكور فهو من الحكمة ثم على التقدير الثاني فهو من اقسام الحكمة النظرية الباحثة عما ليس وجودها بقدرتنا واختيارنا ثم هل هو اصل من اصول الحكمة النظرية او من فروع الا والمقام لا يسع بسط ذلك الكلام قوله من اى مرتبة هو كما يقال ان مرتبة المنطق ان يشتغل به بعد تهذيب الاخلاق وتقويم الفكر ببعض الهندسيات وذكر الاستاذ في بعض رسائله انه ينبغي تاخيره في زماننا عمن تعلم قدر صالح من العلوم الادبية لما شاع من كون التدوين باللغة العربية قوله القسمة اى قسمة العلم او الكتاب الى ابوابها فالاول كما يقال ابواب المنطق تسعة الاول ايساغوجي اى الكليات الخمس الثاني الثالث القضايا الرابع القياس واخواته الخامس البرهان السادس الجدل السابع الخطابة الثامن المغالطة التاسع الشعر والبعض عد بحث الالفاظ بابا آخر فصار ابواب المنطق عشرة كاملة والثاني كما يقال ان كتابنا هذا مرتب على قسمين القسم الاول في المنطق وهو مرتب على مقدمة ومقصدين وخاتمة المقدمة في بيان الحاجة والموضوع والمقصد الاول في مباحث التصورات والمقصد الثاني في مباحث التصديقات الخاتمة في اجزاء العلوم والقسم الثاني في علم الكلام وهو مرتب على كذا ابواب الاول في كذا كما قال في الشمسية ورتبته على مقدمة وثلث مقالات وخاتمة وهذا شائع كثير قلما يخلو عنه كتاب قوله الانحاء التعليمية اى الطرق المذكورة في التعاليم لعموم نفعها في جميع العلوم وقد اضطربت كلماتهم ههنا وما نذكره هو الموافق لتتبع كتب القوم والماخوذ من شرح المطالع قوله وهي التقسيم كان المطلوب به تركيب القياس اليقيني وذلك بان يقال اذا اردت تحصيل مطلب من المطالب التصديقية فضع طرفي المطلوب

والصرف والنحو اللذين هما من العلوم الآلية ويؤخر الهندسة عن تعليم المسائل الفقهية على قدر الضرورة ويصح من

خاتمة في اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

اعني التكثير من فوق والتحليل عكسه

جميع موضوعات كل واحد منهما او جميع محمولات كل واحد منهما سواء كان حمل الطرفين عليهما او حملهما على الطرفين
بواسطة او بغير واسطة وكذا اطلب جميع ما سلب احد الطرفين او سلب عن احدهما ثم انظر الى نسبة الطرفين الى
الموضوعات والمحمولات فان وجدت من محمولات موضوع المطلوب ما هو موضوع لمحموله فقد حصلت المطلوب من الشكل
الاول وان وجدت ما هو محمول على محموله فمن الشكل الثاني ومن موضوعات موضوعه ما هو موضوع لمحموله فمن الشكل الثالث او محمول لمحموله
فمن الشكل الرابع كل ذلك بعد اعتبار الشرائط بحسب الكمية والكيفية كذا في شرح المطالع وقد عبر المص عن المعنى الاول بقوله
يعني التكثير تكثير المقدمات آخذا من فوق اي من النتيجة لانها المقصد الاقصى اي بالنسبة الى الدليل قوله والتحليل
في شرح المطالع كثيرا ما يورد في العلوم قياسات منتجة للمطالب على هيئات غير منطقية لتساهل المركب اعتمادا على الفطن
العالم بالقواعد فان اردت ان تعرف اي شكل من اي الاشكال فعليك بالتحليل وهو عكس التركيب حتى حصل المطلوب
فانظر الى القياس المنتج له فان كان فيه مقدمة تشارك المطلوب بكلا جزئيه فالقياس استثنائي وان كانت
مشاركة للمطلوب باحد جزئيه فالقياس اقتراني ثم انظر الى طرفي المطلوب ليتميز عندك الصغرى عن الكبرى
فذلك المشارك اما الجزء الذي يكون محكوما عليه في المطلوب فهي الصغرى او محكوما به فهي الكبرى ثم ضم الجزء
الآخر من المطلوب الى الجزء الآخر من تلك المقدمة فان تألفا على احد التأليفات الاربعة فما انضم الى جزء المطلوب
هو الحد الاوسط وتميز الشكل المنتج وان لم يتألفا كان القياس مركبا فاعمل بكل واحد منهما العمل المذكور اي
ضع الجزء الآخر من المطلوب والجزء الآخر من المقدمة كما وضعت طرفي المطلوب في التقسيم فلا بد ان يكون لكل منهما
نسبة الى شيء ما في القياس والا لم يكن القياس منتجا للمطلوب فان وجدت حدا مشتركا بينهما فقد تم القياس وتميز
تلك المقدمات والاشكال والنتيجة فقوله هو عكسه اي تكثير المقدمات الى فوق وهو النتيجة كما مر وجه

والتحديد اى فعل الحد والبرهان اى الطريق الى الوقوف على الحق والعمل به وهذا بالمقاصد اشبه

قوله والتحديد اى فعل الحد يعنى ان المراد بالتحديد بيان انه اى ما هو وحقيقته ان المراد المعرف مطلقا والذاتيات لاشيائه وذلك لان معرفة الماهية بالذاتيات تعريف الشى ظاهرا بان تتصور ذلك الشى وتعلم جميع ما هو منه وتحمل عليه بذاته او بغيره وتميز الذاتيات عن العرضيات بان تعرف ما يحمل بين الثبوت له او ما يلزمه من مجرد ارتفاعه ارتفاع نفس الماهية وما ليس كذلك عرضا وذلك بان تطلب جميع ما هو ذاتى وجميع ما هو مساو له فتميز عنه الجنس من العرض العام والفصل من الخاصة ثم تركب اى التقسيم بشىء من اقسام المعرف بعد اعتبار الشرائط المذكورة فى باب المعرف قوله اى الطريق الى الوقوف على الحق اى اليقين ان كان المطلوب علما نظريا والى الوقوف عليه والعمل به ان كان علما عمليا كان يقع الالتفات الى الوصول الى اليقين فلا بد ان تستعمل فى الدليل بعد محافظة شرائط صحة الصورة المادة الضروريات الستة او ما يحصل منها بقوة قريبة فى نتيجة وتبالغ فى التفحص عن ذلك حتى لا تشتبه المشهورات والمسلمات او المشبهات وما اشبه ذلك بشىء منها بمجرد حسن الظن او من تسمع منه حتى لا تقع فى مضيق الخطابة ولا تسقط فى مهلكة التقليد قوله وهذا بالمقاصد اشبه اى الامر الثامن اشبه بالمقاصد من منه بمقدماته ولذا ترى المتاخرين كصاحب المطالع يوردون ما سوى التحديد فى مباحث الحجة ويلحق القياس فيلحقون التحديد فيشاكله ان يذكر فى مباحث المعرف وقيل هذا اشارة الى العمل وكونه اشبه بالمقصود ظاهر بل المقصود من العلم العمل جعلنا الله واياكم من الساعين فى الامرين رزقنا بفضله وجوده سعادة فى الدارين بحق نبيه محمد خير البرية وآله وعترته الطاهرين خير خلقه اجمعين

تمت

خاتمة اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

قطعهٔ تاریخ تصنیف و طبع تحفهٔ شاهجهانی از نتائج طبع نقاد جوهر سخن دانی مولوی محمد عبد الغنی صاحب مصحح مطبع نظامی

آیا ایها الخلان طیبوا
و تعید بل تستقاربی الشاریح
تنگ خامهٔ من ادومی گرم
بیاورد او گان شام علم
نحوست اسعادت پنجه بر تافت
بجوات سرور آمد انزرفت
شگفته غنچهٔ امید گل گل
بزور علم می نازم که بخشش
بعالم تیج گلی هیچ نوبت
هیا شد همه اسباب توفیق
بهر دست و تعلی گردید امروز
اشارت کن بارباب اشارات
کسی تا این زمان ترکیب منطق
بود آن شیخ الهی بخش کامه
نوشتم سال تصنیفش بهانه
بشره اسه فی الدارین خیرا
عجب ترکیب نو ایجاد فرمود
بهاتا کرد کار دست بسته
گراو شد موجد این فن عجیب
ز حل نو شد این تهذیب کهنه
قوانینش همه محفوظ گردد
تصوری نفد تصدیق هست این
ولی صد آفرین بر موجد آن
صله خوش ام او صد آرای بهر پا
بچشم غور بنگر بار دیگر

فبشری للاقاصی و الادانی
و تقویم بریزان البیان
کند در بحر شعر آتش فشانی
الا ای نکته سنجان معانی
شکسته بازوی حرمان ناتی
بدل باسرخوشی شد سرگرانی
بشادی بلبلان در نغمه خوانی
جهالت داد تن در ناتوانی
نوازد نوبت شیرازبانی
بتائید فیوض آسمانی
چو اجماع حواس پنجگانی
که منطق را کند از بر زبانی
نکرد ایجاد با حل معانی
سراپا عقل اول شیخ ثانی
کتاب تحفهٔ شاه جهانی
الهی بخش او را کامرانی
سزد او را گر افلاطون بدانی
کشود عقده از راز نهانی
که مختص هست فیض آسمانی
نشاط افزا چو عهد نوجوانی
مضامینش بود یادت زبانی
بیا بنشین بخوان تا آنکه دانی
که ارزان داشته با این گرانی
بتدر تحفهٔ شاه جهانی
شماری گیر از آن گرمی توانی

او تا ایها الاخوان طوبی
به فیض عبد فیاض عالم
ملی جادوی سن سحر حلال است
بدامان هست نقد آرزو ها
جهان برخویش می نازد بصد ناز
پریشانی بجمعیت ره آورد
زگلبانگ حدیث درس و تدریس
هم از خاصیت جان دار و علم
معقولات عکس ده عقل معراج
فصاحت هم بلاغت در عبارت
به طور دعوی ایجاد هرکس
بدانش هرکسی بنیاد کرده
سبق بر اهل یونان برد امروز
به شرح و لبسط خوش بر شرح عینی
دگر تاریخش از هاتف شنیدم
باین تعلیم و این ایجاد تازه
باین جادو بیانیها که کرد او
که تا اینده م کشید زر زور بازو
ز ایجاد جدید و صنع تازه
اشوتی فائز باستعداد صد سال
مراعاتش کنی در هر عبارت
ز اسرار خفیه بود این فن
بدین تصنیف باید ملک بخشی
نوشتم نکتهٔ تعداد در صد سر
شماره آمد از توضیح افصح

تجوید المطالب و المبانی
ستم امروز خلاق معانی
حلال است از کنم جادو بیانی
بدست اتفاق گنج شایگانی
که آمد وقت عیش و کامرانی
ز دل ما رخت بست آشفته جانی
چمن گل کرد هر سو شادمانی
خبر در تازه شد عهد جوانی
قوانین همه چون قیاس اقتران
متانت هم ملاحت هم معانی
تجلی کرده از روشن بیانی
بنای تازه در دار فانی
درین صنعت زهی هندوستانی
نوشته حل ترکیب معانی
شد احسن تحفهٔ شاه جهانی
شود فی نزلهم جو دوانی
رسد سحر حلالش گر بجو سانی
کمال اختراع این معانی
بطرز نو نوشته این مبانی
اگر یک روز این ترکیب خوانی
بهر علم و زبان عاجز نمانی
چو اکسیر او بهر عالم نهانی
برین ایجاد شاید در فشانی
بدان این نکته از نکته دانی
کنایه طبع از تصریح دانی

اگر این راز سربستہ گشائے | بدانم کاشف و راز نہانے
عدیلِ مریم و خاتون دوران | سلیمان شوکت بلقیس ثانی
توئی جوہر شناسِ اہل جوہر | کہ قدر افزائی و ہم قدر دانے
توئی شاہِ جہانِ فیض بخشے | تو ہستی خسرو شیرین بیانی
برد در چشم انجم ماہ کامل | بجوہر حال مردم مہربانے
توئی فرمانروای تخت دولت | توئی اورنگ زیب مرزبانی
الٰہی در جہان شاہ جہان را | بکف بادا عنانِ حکمرانے
چنان شیر و عدوبان باذلہ | کہ دودہ در چمن باحکام رانے
درش محرابۂ اہل تمنا | جنابش جای آمال و امانے
گلستانِ رعیت را ہمیشہ | کند لطفِ عمیمش باغبانی
چنان بر خلق عدلش پاسبان ست | نیاید شیر گرگ را پاسبانی
عدیلش در جہانبانی عدیم ست | مثیلش نیست در گیتی ستانی
بہارِ گلشن رنگین ادائے | وزیرِ خسرو شیرین بیانے
صدیق الحسن صدیق حسن خان | بدین احمدی صدیق ثانے
امام و پیشوای اہل اسلام | کہ شرعِ مصطفےٰ را گشت بانی
ز فیضش در جہان جاری شد از نو | نماز و روزہ و تفسیر خوانی
زہی جوہر شناسِ گوہرِ علم | سر آرای اقلیم معانے
کتب تصنیف کرد اکثر عموماً | نوشتہ خاصہ تفسیرِ مثانی
اگر فہرست اسمائش نگارم | شود دفتر شتر بار از گرانے
فروغ از سہر این مہر و مہ اکنون | دعا کن تا کجا این مدح خوانی
بوند این ہر دو سعدین سعیدان | قرینِ صد طرب از ہم قرانے
الٰہی شاد باش آنہم کہ زر و چاہ | کتابِ تحفۂ شاہ جہانے
لباسِ طبع پوشانیدش اما | نہ پوشیدست چشم از زر فشانے
بسانِ شاہدِ طناز آمد | برون از پردہ مہرِ دلستانی
مدادِ او ز بس روشن سواد است | سوادِ چشم حوران جہانے
حروفش رو کشِ صد نقش بہزاد | سطورش غیرتِ تار ز رنگ مانے
لطیف و دلکش آمد سال طبعش | شد الطف تحفۂ شاہ جہانی
۱۲۹۲

ز مقدارِ عطا مقصد بہ بیتے | بود صد چند حصرش گر بگفتی
الا ای خسرو شیرین شمائل | کہ کردی وقف گنج شایگانی
جہان گیری جہان سلطان جہان شاہ | سکندر شانی و شاہِ جہانی
شکر پاش و شکر بیز و شکر ریز | کہ شیرین کاری و شکر دہانی
درین دور سپنج دست دولت | دہد سرمایہ ہای چاکرانے
بہ بخت و جاہ صاحب تخت باشی | بہ تخت و تاج صاحب بخت جہانی
جہان فرمان برِ شاہِ جہان گو | خدایا تو کہ سلطان جہانے
وزد ہر جا نسیم باغ فیضش | کند ہر بوتہ خاری گلستانے
کریم الخلق راعی رعایا | سزاوارش بود بیغمی و شادمانی
بعہدِ عدل او داد یاد رفتہ | تمام و نصفت نوشیروانے
سپر انداخت پیشِ صولتِ او | شکوہ و شوکتِ چنگیز خانے
اگر نواب والا جاہ شوئیش | امیر الملک ملکِ حکمرانے
عروسِ سلطنت را زیور زیب | جہانِ پیر را عہدِ جوانے
بنام ایزد کہ آمد سید القوم | ز آلِ صاحبِ حرز یمانے
رخش آئینۂ نورِ الٰہے | دلِ او مطلعِ ماہِ یمانے
سہی سروِ ریاضِ عقل و دانش | چمن پیرای باغِ نکتہ دانے
ز اہلِ علم بردہ گوی سبقت | بہ تفسیر و حدیث و فقہ دانی
تصانیفش فزون از حد حصرست | تو گوئی جلال الدین ثانے
سخن بسیار و باشد وقت اندک | زبان کوتہ شد از طولِ بیانی
وجودِ ہر دو این یکجان دو قالب | مصون بادا ز آفاتِ زمانی
دعایم با اجابت باد ہمدوش | بحقِ حرمتِ سبع المثانے
کہ ہست آن عبد رحمن خان کریم | بود شکر و سپاسش جاودانے
چو شد مطبوع مطبوعِ طبائع | پسندِ طبع ارباب معانے
ز الفاظش معانی جلوہ فرما | چو در مینا شراب ارغوانے
سیاہی و بیاضش نقش عالم | چو ظلمات و آبِ زندگانے
خطوطِ جدولش ہمچون ستا بے | چو انہارِ بہشتی در روانے
بہ یمنِ این مبارک نام یارب | شود مقبول ہر قاصی و دانی

از کاتب سطور محمد نور الله نور

الا ای محفل افروز بیانی ‌‌ / الا ای صدر ارباب معانی
نوای بلبل من گر کند گوش / بنالد قدسی قدس شیبانی
بباوج نظم هستم طائر قدس / بود بال همه شهبال ببیانی
درین بازار نظم یوسفی هست / زلیخا کو که سازد قدر دانی
بهار تازه گل کرد از بیانم / صبا بنگر که دارد گلفشانی
سخنهای صبح امیدم که گلشن را / بپوشد لباس زعفرانی
درین فصل بهاران پیر فرتوت / کند شوخی ایام جوانی
منم سرچشمهٔ طبع روانم / تو دانی خضر آب زندگانی
الا ای ساقی گلفام کاینم / ز مطرب نوای شادمانی
بیک جلوه جهان را محو کرد / چه طرازی بطرز دلستانی
چه تر [illegible] تنگ معنی را نگیرد / چه معنی معنی رنگین بیانی
ز معنی بالکه فیض مبدأ فیض / ز معنی بلکه خود آسمانی
محیط علم و بحر فضل کردی / که خیزد بوقت نکته دانی
نه پندارم چو او کس [illegible] / بعلم و فضل و عقل و نکته دانی
برای طالبان ترکیب منطق / از فهم فرمود خوش از مهربانی
بر فرش [illegible] رسد ذهن اسعد / [illegible] طوطی خوش الحانی
بود سرمایه امروز تا بر فیض / که آب تو هر [illegible]
بعالم [illegible] حکمت / تکو [illegible] عقل او ثانی شیخ
چو محصور تا ربع شد گر شیخ / اور [illegible] بود علم چاره کاری
کند ذهنش اگر تقریر تا حشر / بهم تا بند قیاس ز قر [illegible]
بجز [illegible] شیخ [illegible] / بپیشش بود رسید پیرانی
مرکب شد چو این ترکیب منطق / بعلم و عقل و فضل و خوش بیانی

ز شور انگیزی نظم عجب نیست / نمکدان گر نخیزد ز خاک نفاق
بحسب شان نظم من بنا بی / نشان شان و شوکت شانی
منم حلال مشکلهای معنی / منم کشاف اسرار معانی
ببین یک ره ز راه لطف سوئیم / ندارم از تو چشم مهربانی
مکن ایما بسوی باغ ای دل / که بهر دوستان خود بوستانی
بشادی هر گلی در خنده دائم / بمستی بلبل اندر نغمه خوانی
سپر بنما ز دانش تیغ زبانم / اگر هندی بود ور اصفهانی
ز جوش خون معنی خاطر من / بود مست شراب ارغوانی
چه و جامی [illegible] خاطر / که بهتر هست ز آب زندگانی
[illegible] معنی [illegible] / سبک خشتین [illegible] از سر گرانی
چه معنی زینت [illegible] / چه معنی مرکز پرگار رانی
چه معنی [illegible] بجز خاک / ز طبع پاک او دارد روانی
مقولات عشر بر آسمان کرد / نثار او نجوم آسمانی
نصیبی [illegible] چه نسبت / کر ابجد خوانست [illegible] خوش بیانی
بصوا گر وزد بادی ز لطفش / کند شاخ [illegible]
[illegible] آب [illegible] / شود [illegible] معانی
بود [illegible] / صفای چهره یاقوت کانی
چو جان دانش [illegible] خمسه / چو حس اندر حواس پنجگانی
ببین گوی ذهین میدان [illegible] / ترقی ای [illegible] پهلوانی
[illegible] نقود [illegible] / نیرزد هیچ گنج شایگانی
[illegible] / بلوغ همسر آمد [illegible]
حلف فرمود نواب [illegible] / نصیبش باد دائم حکمرانی

دوا باشد اگر گویم او را	بدین صدق و صفا صدیق ثانی
شود هر گوهر آرای تصنیف	کند چون صفایش صاحبانی
بملک او که روشن شد نسب آن	توان گفتن که شمع دودمانی
امیر الملک صدیق الحسن خان	سریر آرای ملک قدردانی
بخود بالید امیر الملکی از تو	ترا چون یافت میر خاندانی
چو آن ترکیب منطق عرض فرمود	ببند حضرت بلقیس ثانی
هزار از باغ آمد قمری از راغ	کند تا کوک ساز مدح خوانی
چو خیری میر سیدزان صاحب خیر	دعای خیر کن تا میتوانی
گلستان رعایا را سراسر	کند احسان و لطفش باغبانی
پیر عدل او آری عجب نیست	که باشد گور گرم پاسبانی
بریش حکم نوای چنگ دارد	سرود صوت چنگیز خانی
سرایم مطلع دیگر به حست	بہ داد سخن از قدردانی
سزد گر میر سی شاها بدادم	که خلقی را بمقصد میرسانی
خجل گشتم ازین ناگفته گفتن	معاذ الله که حشو است این معانی
بموج طبع گوهر خیز نازم	که دارد جوش عمان معانی
بملک سروری مالک رقابی	باقلیم سیاست مرزبانی
بمیدان وفا بهرام روزی	باقلیم سخا صاحبقرانی
بذات پاک تو بر خویش بالد	نگین و تاج و تخت و حکمرانی
بتاری گفت نور از صدیق هم	اگر او صاحب صد سال خوانی
	چه خوش مصرع نوشتم بهر تاریخ

بیا تا یک اشارت آیتی هست	که خوش بنوشت تفسیر مثانی
شوی آگه وہ اگر زنگ اش	بلا شکش جلال الدین عراقی
چه هست از آنکه مصطفی بود	منم حسان که آرم مدح خوانی
خبر آنکه هست تصنیفات دینی	تو دین مصطفی را بس ضمانی
ترا بر مهر و مه عالم بگزینند	چگونه گویمت چون این آنی
چو بخشد آن تحفه را بس لطف تاثیر	اگر مر آمد بکوشش از مهربانی
هزاران آفرین بر کوشش باد	که چون نیسان نمود در فشانی
بمهمان خانهٔ عالم هر کس	نه باید مثل وجودش میهمانی
بحکم شحنه لطف بیش بنازم	که فرمود دست شیران را شبانی
دل خصمش سپند آسا ست مضطر	که دارد در درون سوز نهانی
ضعیفان را بود نیرو بعهدش	توانائی بود با ناتوانی
بلی شاه جهان و جان جانی	جهانبانی و هم جان جهانی
ترا تحت حکومت تخت بخت است	تویی نوشابه و بلقیس ثانی
بود این منزلت نوشابه را کی	که در سلک کنیزانش بخوانی
چو می بیند مدام این غزل وجود	بحسرت خون خورد لعل یمانی
اگر خود رستم زال است پشت	تو در دعا که از راه جبانی
بجود و بذل جیحون حاتم طے	بداد و عدل حیرت نوشیروانی
بصبح و شام باشد این دعایم	مصون باشی ز آفات زمانی
چو بهر تحفه شاه جهان شد	مرتب تحفهٔ شاه جهانی
چه خوش بنمود این حل معانی	

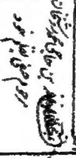
ولہ

تحفهٔ شاه جهانی چون زرین حبا طبع شد	بر سر بازار طبعش گرم سودا طبع شد
کلک گوهر سلک من ای نور تاریخش نوشت	تحفهٔ شاه جهانی وه چه زیبا طبع شد

خاتمة الطبع از نتائج طبع بلند و فکر آسمان پیوند صدر نشین ایوان سخن شناسی مولانا عبد العلی صاحب مدراسی

حمد تهذیب منطق کلام تجرید شاهجهان واجب الاعتصام است و نعت تصور امکان کتاب تام و تصدیق رسالت شفیع یوم القیام علیه الصلوة والسلام و علی آله واصحابه العظام
بعد از این بر دانایان رموز مکتوم و بصیران عقود علوم مخفی مباد که راقم تا ایندم گمان میداشتم بلکه بیقین می پنداشتم که حکمای متقدمین و علمای متأخرین که بانی مبانی علوم
جدیده و موجد غرائب فنون مفیده بودند بجهت تحصیل ملکه و ازدیاد قوت استعداد طالبین انواع کتبها تصنیف فرموده و خلاصه ارباب جهت که بایجاد صنائع علمیه و اختراع
بدائع حکمیه ذهن خلاق و فکر دقاق داشتند دقیقه برای تعلیم علم معقول فرو نگذاشتند لیکن ع خود غلط بود آنچه من پنداشتم * چه بنظر تأمل رسید بدیهی ست چنانکه از تحریط
بتیغ فکر ایشان برای سهولت استحضار قواعد زبان و مراعات استعمال آن بهر مکان جوهر جنس گرانبهای حل ترکیب نحوی بعرض بازار تعلیم و تعلم رسید کاش همچنان
نقد سکه حل ترکیب منطقی بنقش ایجاد احدی از ماهرین این فن والا سوی درس و تدریس برواج می انجامید تا طالبان را از آن مهارت تامه باجرای قواعد منطق
و قدرت کامله باستخراج امثال صحیحه و تطابق قاعده بحصول رسانیده از فروغ انجاز قوت دراکه ید بیضا می نمودندی و در مصر زبان از امثال و اقران بدلیل و برهان گوی سبقت
ربودندی پس بدریافت نیکو پیوست که نقش این بیش تا حال آن در لوح مخیله کسی صورت نبسته و نو عروس مشاطه نتائج همچنان در حجله عدم محجوب بود و اکامیش دست
تصویر نگارگان زمان صنعتش ننمود و آن ترکیب دولت خداداد و بجهه کسی نیفتاد و گران صناع هنر پرور و طباع بالغ نظر که خیل خود ندارد البته یکی از فکر بلند و آغوش
طبع دانشور پسند در آورد **شعر** ای مدعی مزن پس ازین لاف اختراع * کین نقش نو بسکه بنام دگر زدند * یعنی حلال عقده الاخیل ثانی معلم اول مسلّم کاخ
علوم شرح مطالع فهوم قطب التهذیب شمس الترتیب مولائی و استاذی جناب **شیخ الٰہی بخش** فیض آبادی لا زال برهان اختراعه العلوم قاطعاً
و دلیل ایجاده الفنون ساطعاً محض بمقتضای جودت طبعی و صفوت فطری جواهر زواهر تمرین منطق یعنی حل ترکیب شرح تهذیب عبد الله یزدی مع حواشی جدیده
حل معانی موسوم **بتحفه شاهجهانی** در عهد تصنیف کشید و بوساطت احسن وسائل جامع فضائل و فواضل امیر الامراء رئیس الکبراء نواب جاه امیر الملک
سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاد اقباله کل یوم بالتوالی و التواتر بحضور خادمان بارگاه دولت و اجلال جناب عالیه **شاهجهان بیگم** اورنگ زیب
دولتکده بهوپال ادام الله ظلها ما طلع الشمس و نمع العدل ... آنانکه بریاض علم و هنر رشحات قدردانی شان تازه است و فضای جهان بزمزمه علو همتش ... از
دست شرف قبول ببر کشید و غازه حسن اجابت بر رو مالید و در جلدوی رونمائی این ... عطا فرموده فرمان عالی بطبعش دادند و ازین کار نمایان هزاران
ابواب شکر احسان بر روی طالبان کشادند همچنین اگر عالی همتی ذو الافضلی براه فیض رسانی قدردانی فرماید بمشاطگی قلم اختراعش نو عروس حل ترکیب شرح حکمت ملا حسین میبذی
هم بمنصه حسن تمام آوری جلوه گری نماید حق اینکه از بس نگونه کشی ماشطه قلم چنین نظورهٔ زیبا جمال مبانی بآرایش خط و خال حسن معانی در جلوه گاه وجود
از آغاز غوطه زنی غواص فکر چنین گوهر شاهوار قلزم معقول آویزه گوش تعلیم و تعلم نگردید بعد ازین اگر کسی براه و روش این حل ترکیب نو ایجاد منطق کلام تصنیف رساند
هر یکی ازین دو زان مخترع این فن شمار کرده آید و دعوی ایجاد نشاید الحمد لله که اکنون باهتمام منشی انام حامی اسلام جوهر عرض قابلیت فصل جنس آدمیت کریم الخلق
عمیم الاحسان ... یعنی جناب **محمد عبد الرحمن خان** دام الله المنان که باوجود این رفعت علو شان با همت عالی در تصنیف فروتنی نهاده است در سر رشته عمله کار و با وجود
بدست کار کن ... بار ثانی در سنه ۱۳۰۱ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور زینت انطباع پذیرفت شده بزم آرای عرصه شهود گردید و در چشم مشتاقان جلوه ظهور کشید فقط





وجه مهر و دستخط بر خاتمه

... که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی کانپور است مهر و دستخط ... بر خاتمه آن ثبت گردید تا کسے در اشتباهی نیفتد فقط

اعلان

پوشیدہ مباد کہ این

مجموعہ ہر سہ کتاب پسندیدۂ اولوا الالباب

بعد ازینکہ حسب مراد قانون بستم سنہ ۱۸۴۷ع

در رجسٹر سرکار گورنمنٹ انگلشیہ داخل شدہ بود

اکنون بار دوم بصد اصرار شایقینِ علمِ منطق در

مطبع نظامی واقع کانپور حلیۂ طبع پوشید

امید کہ کسی بدون اجازتِ راقم این

مجموعہ را چاپ نہ نمایند فقط

الراقم

محمد عبد الرحمن مہتمم

مطبع نظامی